

برگزیده
مطالب
خوانندگان

ویژه سائل ترجمه

ترجمه ۱۹۹۴

با توزیع محدود

فهرست

صفحه	
1	تعبیر عایانه در ترجمه ای فاضل
3	دران ترجمه و اقتباس ادبی در ایران
13	ترجمه ، عمل اجتماعی
22	شیره هاداکانات دانه سازی در زبان فارسی معاصر (۹)
29 (۱۰)	"
38 (۱۱)	"
45	مترجم : پیامرسان روح فرهنگها
74	سیاستی در دنیای ترجمه ها
80	نقد ترجمه یک به چهار

تعبیر عامیانه در ترجمه‌ای فاخر

مجید ملکان

آقای صالح حسینی در مقاله «لزوم انس با ادب فارسی در ترجمه»، در شماره چهارم سال دهم نشر دانش، درباره بهره برداری شایسته و بارور خانواده تیبور از ادبیات غنی و واژگان وسیع زبان فارسی به تفصیل سخن گفته‌اند و نمونه‌های بهره برداری از متون قدیمی از قبیل «معاشرناچنس»، «کافرکیش»، «رنگ‌رخساره»، «همت‌طلبیدن»، «بیم موج و گرداب»، «وقت سحر»، «لولیان»، «خلوت انس»، «زلف آشفته»، را ذکر کرده‌اند. اما برای کسانی که حین خواندن ترجمه‌ها (چه بد و چه خوب) به شگردهای این فن نیز توجه دارند، خانواده تیبور فایده آموزشی دیگری هم دارد که در مقایسه با اشارات آقای صالح حسینی، مزیت دیگری از حاصل کار مترجم را نشان می‌دهد و آن کاربرد تعابیر عامیانه در ترجمه است.

بهره‌جویی از تعابیر ادبی سنتی در ترجمه به گونه‌ای که جوابگوی نثر فاخر مؤلف باشد به انس با ادب فارسی نیاز دارد. اما استفاده از تعابیر عامیانه در جنب تعابیر ادبی، علاوه بر آشنایی وسیع با فرهنگ عامیانه جسارت می‌خواهد. در حالیکه بسیاری از مترجمان از راه دادن واژه‌های عامیانه به نثر خود، حتی در موارد مقتضی، ابا دارند، مترجم خانواده تیبور با ظرافت تمام چنان این واژه‌ها را در کار خود خوش نشانده است که خواننده اصلاً احساس ناهمواری نمی‌کند و این می‌رساند که تسلط بر زبان تا چه اندازه می‌تواند واژه‌ها را رام کند.

آوردن شواهدی از این تعابیر با برابر نهاده‌های آنها و نحوه کاربردشان در متن به روشنتر شدن این نکته کمک می‌کند.*

□ جلمبر در مقابل triste sire

منتظر بودیم که ببینیم ناظم دبیرستان برای این پسرک جلمبر یعنی فوتنانن چه کیفری معین می‌کند.

□ چارقد در مقابل mantille

دستش روی چارقد سفیدی که به موهایش بسته بود خشکید.

□ تپل در مقابل potelé

- آب خنک خوردن [= پزندان افتادن] در مقابل être mis à l'ombre
- ترسم از این نبود که مدتی بروم آب خنک بخورم.
- زرشک بدر مقابل ouiche!
- با خودم گفتم که لابد خانه رفا جایی برای خوابیدن پیدا می کنم. زرشک!
- خپله در مقابل trapu
- اکنون حتی پسر نسبتاً خپله ای بود.
- فلنگ را بستن در مقابل décamper
- همه برادرها فلنگ را بسته بودند.
- سر کسی را شیره مالیدن در مقابل avoir qqn.
- سر همه شان را يك به يك شیره مالیده است.
- کپیدن در مقابل roupiller
- چون وقتی که بیدار بود نمی خواست کسی کپیده باشد.
- آئی زکی بدر مقابل Ah, putain!
- آئی زکی! شادبهای خانوادگی من!
- رُس کسی را کشیدن در مقابل en faire baver à qqn.
- رُستان را کشیده اند.
- هوا پس است در مقابل ça va barder
- به هر حال، هوا پس است، حواستان باشد، بچه ها!
- سر و گوش آب دادن در مقابل prendre le vent
- يك دقیقه می روم بالا سر و گوش آب بدهم.
- شَرور به هم بافتن در مقابل s'en dire des sottises
- چقدر شَرور به هم بافته اند!
- راست و ریس کردن در مقابل replâtrer les choses
- با مذاکرات سیاسی کارها را راست و ریس کند.
- توی هجل افتادن در مقابل être dans un foutu pétrin
- ما توی بد هجلی افتاده ایم.
- با توی کفش کسی کردن در مقابل asticoter qqn.
- بی جهت با توی کفشش می کند.
- سنگ قلاب کردن در مقابل débarquer
- تا حالا مرا سنگ قلاب کرده بودند.
- درز گرفتن (مطلبی) در مقابل couper court
- مطلب را درز گرفت و به گفته خود افزود.

اینها همه مشتق بود از خروار و خوش نشستن آنها در کنار تمایر فاخر و حافظانه، سبب می شود که علاوه بر لذت بردن و آموختن از محتوای رمان، از ترجمه آن نیز نکته های بیاموزیم.

* از آقای ابوالحسن نجفی بابت در اختیار قرار دادن معادل فرانسوی این تمایر سپاسگزارم.

- آن توان متوجه مهارت دستهای کوچک زرد و تپل او شد.
- توسری خور در مقابل martyr
- آن توان ناچار شد انصاف دهد که توسری خور هم نیستند.
- نازنازیها در مقابل ces amours
- نازنازیها از حالا چشمهایشان را باز کرده اند.
- ایرا در مقابل parce que
- چرا؟ ایرا!
- سرتغ در مقابل buté
- آخر پشت این پیشانی سرتغ چه می گذرد؟
- جرت و قوز در مقابل faraud
- آن جوانك جرت و قوز را که نامش ویل بود نشان داد.
- این پسره جملتن در مقابل Ce petit imbécile
- چه حماقتی کردم! آنهم برای این پسره جملتن.
- بدگل نیست در مقابل elle est assez belle
- ماری- ژوزف است. بدگل نیست.
- شلنگ برداشتن در مقابل marcher à grandes enjambées
- دانیل چند شلنگ برداشت.
- به عقل جن هم نمی رسد! در مقابل on n'inventerait pas ces!
- choses-là!
- اینها چیزهایی نیست که به عقل جن هم برسد!
- خنده بغیغورار در مقابل rire de tourterelle
- با خنده بغیغورارش خندیده بود.
- کلتره در مقابل des sottises
- به زور مشغول کلتره گفتن بود.
- ندیدیدها در مقابل des retardés
- ندیدیدها! چشمم به نسل جوان روشن!
- داشی در مقابل frérot
- حسابی به دردرس افتادیم، مگر نه، داشی؟
- ترگل ورگل در مقابل de carnation lumineuse
- هر دو مو بور و باریک اندام و ترگل ورگل بودند.
- خیط کاشتی در مقابل Tu fais un bide
- باز هم خیط کاشتی!
- چلُن در مقابل godiche
- يك كلفت چلُن اهل برتانی.
- شکمش مالش می رفت در مقابل son estomac lui causait des
- tiraillements
- از روز پیش هیچ نخورده بود و شکمش مالش می رفت.
- دوز و کلک جور کردن در مقابل manigancer son coup
- امروز داریم می بینیم که آلمانیها چه دوز و کلکی جور کرده بودند!

3

دوران ترجمه و اقتباس ادبی در ایران*

(۱۲۹۳-۱۲۲۹)

جولی اسکات میثم
ترجمه مجید ملکان

ترجمه‌ها و میزان و نحوه پذیرش این مخاطبان یا ارزیابی اثر آنها در توسعه ادبی معاصر صورت نگرفته است. جبران این کمبود فراتر از حد این مقاله است. اما این مقاله تلاشی است برای به دست دادن طرحی از ابعاد کلی این موضوع و پیشنهاد راهنمایی‌هایی برای پژوهش‌های آینده.

دوران ترجمه و اقتباس ادبی و به همراه آن تجدید ادبی به دو تاریخ مهم محدود می‌شود: ۱۲۳۳ هـ. ش تاریخ مرگ قانئنی. آخرین شاعر نئوکلاسیک دوران قاجار، و ۱۳۰۰ تاریخ انتشار یکی بود یکی نبود جمالزاده و افسانه نمایشی. هرچند تعیین حدود مذکور برای این دوران از نظر گاهشماری دقیق بسیار کشدار است، به نظر امر موجهی است زیرا این دو نویسنده که چارچوب کاری آنها در شکل‌گیری این دوران دخیل بوده تنها نمایندگان تغییر ذائقه‌ها و شرایط ادبی هستند که طی این تقریباً هفتاد سال صورت گرفت. تغییری که تا حدود زیادی محرک آن تماس با غرب بود و وسیله این تماس البته ترجمه بود.

این دو نویسنده خود بازگوکننده شکل‌گیری تاریخی و فکری این تماس هستند. قانئنی چنانکه یان ریپکا می‌گوید «اولین کس در میان معاصران خود بود که با زبانهای اروپایی، خاصه زبان فرانسوی (که یک کتاب درسی گیاهشناسی از آن ترجمه کرد) و تا حد کمتری انگلیسی آشنا شده» (ریپکا، ۱۹۶۸: ۲۳۰). اما این آشنایی اندک با غرب که اساساً جنبه عملی داشت اثر محسوسی در سبک این شاعر دزبازی نداشت، شاعری که شاید بهترین نماینده ذائقه‌های ادبی دوران قاجار بود. این ذائقه‌ها بعدها رنگ

سیر تکوین اولیه ادبیات جدید ایران در برخی آثار مهم بررسی شده است، این آثار با نوشته‌های ا.گ. براون در مورد گرایشهای ادبی معاصر آغاز می‌شود و چند کار ارزنده دیگر در باب جنبه‌های عام و خاص این موضوع را دربر می‌گیرد. خاصه در باب روزنامه‌نگاری و ظهور نثر روزنامه‌ای، تجارب اولیه در مورد داستانهای متور و تلاش برای معرفی نمایشنامه به سبک اروپایی در زندگی فرهنگی ایرانی بسیار آموخته‌ایم. با وجود این، پرسشهای مهمی درباره این دوران بدون پاسخ مانده است: پرسشهایی مربوط به نقش خاص ترجمه ادبی و پدیده مرتبط با آن یعنی اقتباس ادبی در روند تکوین ادبیات جدید ایران. این جنبش به چه میزان الگوهای جدیدی آفرید که نویسندگان بتوانند نوشته‌های خود را بر آن بنا کنند و به چه میزان مخاطبان جدیدی پرورد که شنونده و حتی مقاضی چنین نوشته‌هایی باشند؟ این مقاله به جنبه‌هایی از این پرسشها می‌پردازد و نه مسئله عامتر تولید ادبی در این دوره.

تاریخ ترجمه ادبی در ایران هنوز نوشته نشده است.^۱ هرچند بیشتر نویسندگان تاریخ ادبیات جدید می‌پذیرند که ترجمه در تولد این ادبیات نقش حیاتی داشته است و الگوهای ادبی و عمومی برای نویسندگانی که در طلب پدیده‌هایی برای شکلهای سنتی بودند به دست داده است، تا آنجا که من می‌دانم هیچ یک از این نویسندگان جز گزارشی شتابزده از این موضوع نداده‌اند. به علاوه هیچ تلاش اسلوب‌بندی برای بررسی ورده‌بندی آثار ترجمه شده، ارزیابی کیفیت این ترجمه‌ها، شناساندن مخاطبان این

می‌شمارد (براون ۱۹۸۳: ۲۲). میرزا حبیب میزان‌تروپ مولیر را نیز ترجمه کرد از جمله مترجمان تربیت یافته «دارالفنون» محمدحسن خان صنیع الدوله اعتمادالسلطنه (متوفی ۱۲۷۵) بود که دارای آثار بسیار است و صاحب چندین اثر تاریخی از جمله ترجمه‌های سرگذشت مادام دومونت پانسیه، زندگی کریستف کلمب، خانواده سونسی رابینسون و طبیب اچباری مولیر است. این مترجمان اولیه، چنانکه از عنوان ترجمه‌های آنها برمی‌آید، اگر نه اشرافی‌تبار، باری وابسته به دربار یا از قشرهای بالای طبقات مذهبی بودند؛ در نتیجه هر چند تمایلات مترقیانه داشتند، سبک ادبی آنها هنوز بازنتاب تأثیر ذائقه‌های درباری بود و عموماً ترجمه آنها برای گروه وسیعی از مخاطبان عام نبود. یحیی آراین پور درباره این ترجمه‌ها چنین می‌گوید:

متأسفانه ترجمه‌کنندگان این آثار در رعایت مزایای ادبی متون اصلی دقت کافی به خرج نمی‌دادند و گاهی آنها را به رسم قصه‌نویسان ایرانی با اشعار فارسی می‌آراستند و نیز در ضمن ترجمه شاهکارها و نمونه‌های خوب ادبیات کلاسیک، آثار پیش‌پا‌نواده‌ای از قبیل سرگذشت مادام دومونت پانسیه... تألیف پُسن دوترای، رمان نویس فرانسوی را هم به فارسی ترجمه می‌کردند و عجیبتر آنکه برای کتابهای جنایی بازاری مبتذل، دیباچه‌ها و مقدماتی می‌نوشتند و در این مقدمات از لزوم نپرداختن و کسب فرهنگ و هنر گفتگو به میان می‌آوردند و از الطاف و عنایات ذات مقدس شاهانه که معطوف چنین منظوره‌های بلند و ارجمند است، ستایشها می‌کردند. اما با همه این نقصها ترجمه‌کنندگان... ناگزیر بودند که از شیوه نگارش متن اصلی تبعیت کنند و تا می‌توانند مطالب را ساده و طبیعی بنویسند و از آوردن عبارات مسجع و مصنع که سابقاً از شرایط و مزایای اثر ادبی شمرده می‌شد، احتراز جویند. چنانکه اگر این ترجمه‌ها نبود شاید انشای ادبی امروز که به زبان محاوره عامه نزدیک و در همان حال از زیبایی اثر ادبی برخوردار است، هرگز به وجود نمی‌آمد. (آراین پور، ۱۳۵۰: ۲۶۰)

حاشیه

* این مقاله فصلی است از کتابی با مشخصات زیر:

Modern Literature in the near and middle east (1850-1970), ed: Robin Ostle, 1991, Routledge pub.

نویسنده مقاله مدرس زبان فارسی در دانشگاه آکسفورد است. کتاب درباره شعر درباری فارسی از وی قبلاً در نشر دانش (سال نهم، شماره سوم) معرفی شده است.

(۱) به آثار ذکر شده در اینجا باید کار علوی (۱۹۶۴) را اضافه کرد. برای کتابشناسیها به گامشاد (۱۹۶۶) درپیکا (۱۹۶۸) رجوع کنید.
(۲) مقایسه کنید با آثار مورد اشاره فرسور پیرکاشیا در فصل ۳ کتابی که این مقاله از آن برگرفته شده است.

باخت و سلیقه‌های ادبی دیگر (و شاید «غربی شده‌تر») جای آنها را گرفت. تحولی که نه تنها در نوشته‌های جماله‌زاده بلکه در شخص وی (که بیشتر عمر خود را در خارج از کشور گذراند) بازتاب یافت. جماله‌زاده که اولین کنایش در برلن چاپ شد، هرچند بیشتر محتوای کتابهای خود را از فرهنگ بومی گرفته، از جهت سبک ادبی ملهم از الگوهای غربی بود و نمونه‌ای است از تأثیر غرب در نویسندگان ایرانی و نیز تلاش برای بازگشت به خاک میهن از مسیرهای غربی.

تاریخهای مزبور به دلایل دیگری نیز اهمیت دارد. «دارالفنون» که ترجمه‌ها و مترجمان فراوان پدید آورد در ۱۲۳۱، دو سال قبل از مرگ قآنی تأسیس شد؛ کودتای رضاخان، که قصد داشت ساخت سیاسی و اجتماعی موجود را به نحوی اساسی تغییر دهد، در اسفند ۱۲۹۹ رخ داد. از نظر ریپکا عصر قآنی زمانی بود «که کهنه محض بود و نو هنوز زاده نشده بود» (منبع پیشین)؛ رنسانس ادبی دوران مشروطیت را جنبه مهمی از تبدیل ایران از دوران میانه به عصر جدید می‌دانند (مثلاً ورا کو بیچکوا: ۳۶۲). در نتیجه این تاریخها نشان‌دهنده قطبهای متبانی از زندگی ادبی است که در فاصله بین آنها هم نویسندگان و هم مخاطبان در این مسیر حرکت کردند. دوره‌ای که شاهد استقرار تدریجی ادبیات درباری و سبکهای مصنوع، تکراری و سرشار از کلمات عربی به جای ادبیاتی بود که می‌توانست با مخاطبان گسترده به زبان خودشان سخن بگوید.

ترجمه‌ها و اقتباسهای ادبی پدید آمده در این دوره را می‌توان به سه مقوله کلی تقسیم کرد: نثر (هم داستانی و هم غیرداستانی، به شکل تاریخ، رمان، ناول [رمان کوتاه] و داستان کوتاه)؛ نمایشنامه (به نظم و نثر) و شعر. هر مقوله از نظر مخاطبان و پذیرش سبک مسائل خاص خود دارد. اولین کتابهایی که از زبانهای اروپایی به فارسی ترجمه شد (همان‌طور که نمونه قآنی نشان می‌دهد) کتابهای درسی بود که عمدتاً به علوم نظامی و سایر علوم برای دانشجویان «دارالفنون» و دیگر مدارس مربوط می‌شد. به تدریج به این کتابها ترجمه‌های آثار تاریخی و بعداً رمانها اضافه شد. شروع رمانها یا رمانهای تاریخی نظیر آثار الکساندر دوما [پدرا] (که برخی از آنها را محمد طاهر میرزا، متوفی ۱۲۶۶، مترجم ژیل پلاس اثر لساز ترجمه کرد) رمانهای تربیتی نظیر تلماک از فنلون، رابینسون کروزو از دانیل دفو و سفرهای گالیور از سویفت و سرانجام کتابهای سرگرم‌کننده‌تر نظیر رمانهای علمی-تخیلی ژول ورن و داستانهای شرلوک هولمز از کانون دیویل بود. ترجمه حاجی‌بابا اثر جیمز موریه توسط میرزا حبیب اصفهانی (متوفی ۱۲۷۶) شهرت خاصی داشت و براون آن را «از جمله کتابهای مؤثر در ایجاد بیداری ملی»

صرف نظر از تناقضی که در این سخن وجود دارد (مثلاً چگونه مترجمانی که «ناگزیر بودند از شیوه نگارش متن اصلی تبعیت کنند» در عین حال «در رعایت مزایای ادبی متون اصلی دقت کافی به خرج نمی‌دادند»؟)، به نظر من آراین پور در این ارزیابی برخی مسائل اساسی در این تلاش‌های اولیه را نادیده می‌گیرد. او تمام آثار مذکور را یکبارچه می‌داند و توجهی به تفاوت سبک مترجمان و در واقع بین هر یک از این آثار قائل نیست؛ او آن «ادبیات کلاسیک» فرضاً شایسته ترجمه را مشخص نمی‌کند و در عین حال از بررسی ترجمه آثار «مبتذل» و در واقع ارزیابی تأثیر این ترجمه‌ها امتناع می‌ورزد و مسئله مهم پذیرش را نادیده می‌گیرد: در واقع چه کسانی این ترجمه‌ها را خواندند و این کتابها برای که ترجمه شده بود؟ من ابتدا به این پرسش می‌پردازم.

نه تنها بعد از جنبش مشروطیت در ۱۲۸۵ بلکه خیلی پیشتر، بسیاری از ترجمه‌های اولیه دو نشریات دوره‌ای ظاهر شدند، یا نخستین بار در این نشریات ظاهر شدند. در ۱۲۵۰ ترجمه ماجراهای کاپیتان هاتراس ژول ورن در چند بخش در روزنامه ایران منتشر شد. روزنامه‌های که ارگان رسمی دولت بود و به اختیار دربار و گزارش کارهای شخصی شاه اختصاص داشت (براون ۱۹۸۳: ۵۰). چنانکه براون می‌گوید کتاب بسیار بدقبال سرگذشت مادام دومونت پانسیه «ترجمه شد و به عنوان ضمیمه به سالنامه‌ی سال ۱۳۱۳ قمری افزوده شد و ... انتشار آن موجب خشم شدید ناصرالدین شاه شد که دستور داد تمام نسخه‌های آن توقیف و نابود شود» (منبع مذکور: ۲۲). تربیت که در ۱۲۷۵ به همت میرزا محمدحسین ذکاءالملک فروغی اصفهانی منتشر شد، روزنامه‌ای بود که به گفته براون «به لحاظ سبک، انشا، فصاحت اهمیت ادبی خاص داشت... و هر چند تملق و مدّاحی آن از ارزش ادبی اش بسیار می‌کاست، اعتبار فراوانی داشت.» این روزنامه ترجمه‌هایی را به صورت پاورقی چاپ می‌کرد که حاوی آثاری از برناردین دوسن پیر و شاتو بریان بود (منبع مذکور ۲-۶۱). روزنامه فرهنگ که در دهه ۱۲۶۰ منتشر می‌شد و گنجینه فنون که در اوایل دهه ۱۲۸۰ منتشر می‌شد نیز به سبب چاپ ترجمه‌ها شایان اهمیت بود. در واقع چنین به نظر می‌رسد که ترجمه‌ها مشخصه کم‌اهمیت‌تر مطبوعات بعد از مشروطه بودند که شاخص اصلی آنها مقاله‌های روزنامه‌ای، طنز سیاسی و اجتماعی و مقالات تألیفی در باب شعر بود. از این امر می‌توان نتیجه گرفت که خوانندگان مخاطب این ترجمه‌ها هر چند از حوزه‌های وسیع‌تری نسبت به محافل درباری برگزیده شده بودند، هنوز محدود به طبقات تحصیلکرده بودند و با وجود افزایش پاسوآدان در آن دوره و اینکه ادبیات دیگر محدود به محافل درباری نبود، نمی‌توان گفت که خوانندگان این ترجمه‌ها از عامه مردم بودند.

نگاهی به فهرستی که محمدعلی تربیت از کتابهای پدید آمده (چه ترجمه و چه تألیف) در فاصله بین آمدن چاپ به ایران و جنبش مشروطیت گردآوری کرده، دانته خوانندگان را نسبت به تألیف و ترجمه و اقتباس نشان می‌دهد (منبع مذکور ۶۶-۱۵۷). در این فهرست گرایشهای مختلفی دیده می‌شود. نخست آنکه در هر دو مقوله آثار مشهور غلبه دارند؛ اصلی‌ترین تألیف شعری سالارنامه میرزا آقاخان کرمانی (متوفی ۱۲۷۵) است که از شاهنامه فردوسی الگو گرفته. دوم آنکه در هر دو مقوله (جدداً از آثار علمی و فنی) رتبه‌های برتر از آن آثار دارای اهمیت تاریخی است. هم تاریخهای واقعی و هم رمانهای تاریخی؛ البته رمانهای علمی-تخیلی نیز رقم پراهمیتی هستند. سوم آنکه زبان اصلی ترجمه‌ها و اقتباسها فرانسوی است؛ عجیب آنکه ذکری از ترجمه رمانهای عربی جرجی زیدان به قلم عبدالحسین میرزا قاجار که مربوط به این دوران است، نشده است ولی ترجمه نمایشنامه‌های آخوندزاده از زبان ترکی آذری و تعدادی ترجمه از روسی به قلم عبدالرحیم طالبوف در این فهرست هست. چهارم آنکه کتابهای تألیفی تأثیر ناچیزی از ترجمه‌ها گرفته‌اند (اگر اصلاً تأثیری گرفته باشند) و مبتنی بر الگوهای سنتی هستند. اما این آثار توجه مشترکی به مضامین تاریخی و اخلاقی (که از مشغله‌های ذهنی مسلم سنتی ایران است) و نیز به دستاوردهای علمی و گزارش سفر به سرزمینهای بیگانه، نشان می‌دهند.

از این مطالب می‌توان نتیجه گرفت که مترجمان این دوره تلاشهای خود را بیشتر متوجه خوانندگانی کرده بودند که عده آنها هر چند به آهستگی، ولی بی‌پوسته افزایش می‌یافت و در نتیجه به ادبیات اروپایی چندان علاقه‌ای نداشتند و علاقه‌شان به «شاهکارها» یا «آثار کلاسیک» بسیار کمتر بود و در عوض به اطلاعاتی که این ادبیات درباره گذشته تاریخی ایران و نیز اروپا (گرایش همزمانی نیز به ادبیات عرب دیده می‌شود که در رمانهای تاریخی جرجی زیدان بازتاب می‌یابد) و درباره پیشرفت علمی اروپا عرضه می‌کرد، علاقه داشتند (موضوعی که اهمیت عملی و نیز فکری روزافزونی می‌یافت). این مترجمان می‌بایست عطف این خوانندگان رو به رشد را سیراب کنند که نه تنها به مطالب جدی علاقه‌مند بودند بلکه می‌خواستند سرگرم شوند و برای این

مقدمات از لزوم نشر دانش و کسب فرهنگ و هنر گفتگو به میان می‌آوردند» و نیز حامیان سلطنتی خود را می‌ستودند، نیز نشان‌دهنده هدف دوگانه آنها در آموزش و سرگرمی است. مدح حامیان بدون شک ناشی از ضرورت اقتصادی و سیاسی بود؛ اما اینکه این مقدمه‌ها بحثهای جدیتری نیز داشتند به این معناست که مترجم که مخاطبی، شاید بتوان گفت، مسحور پیدا کرده که به کتاب به سبب خاصیت سرگرم‌کنندگی آن جلب شده، از فرصت استفاده می‌کند و پیامی تربیتی به او می‌دهد. در هر صورت اندیشه تعلیم به هیچ روی در سنت ادبی فارسی بیگانه نیست.

عامل دیگری که در انتخاب آثار ترجمه شده تأثیر داشت این بود که ترجمه‌ها یا اقتباسها تا چه میزان با مقتضیات و شرایط اجتماعی و سیاسی خاص ایران سازگار است. مثالی از این امر ترجمه حاجی بابای موریه است که ابتدا در ۱۲۷۴ در کلکته چاپ شد. چنانکه ح. کامشاد نشان داده است، نسخه فارسی این اثر بیشتر اقتباس است تا ترجمه. وی می‌گوید «مترجم هر جا که میلش می‌کشد یا در اکثر موارد هر جا تغییر یا مقاصد وی همخوانی دارد، باکی از تغییر یا افزودن به داستان به خود راه نمی‌دهد... در مقایسه با متن انگلیسی، نسخه فارسی تقریباً در هر صفحه تغییرات جزئی کرده است» (کامشاد، ۱۹۶۶: ۲۴). حتی به دلخواه قطعاتی اضافه یا حذف شده است. به نظر می‌رسد که وجود چنین تغییرات زیادی مترجم حاجی بابا را در معرض انتقاد آرن پور قرار می‌دهد که مترجمان اولیه توجهی به دنبال کردن متون اصلی نمی‌کردند تا جایی که حتی به رسم قدیم «آنها را با اشعار فارسی می‌آراستند». صرف نظر از مسئله ترجمه ضعیف که در هر عصری وجود دارد، جای این سؤال وجود دارد که آیا چنین «اقتباسهایی» با مخاطب ایرانی خود به‌لاواسطه‌تر سخن می‌گفتند یا ترجمه ادبی تری که درک آن مشکلت‌تر باشد.

این امر وقتی خیلی محتمل می‌شود که توجه کتب بسیاری از این تغییرات به منظور انتقاد کردن از اوضاع ایران بوده است. چنانکه کامشاد می‌گوید:

مترجم با توصیف رفتار درباریان، افشاگری علیه ملاما، درویشها و غیره و نیز اضافات خود در واقع متن فارسی را خیلی ظریف‌تر و با مزه‌تر از متن اصلی کرده است. اختلاف بزرگ دیگر متن فارسی، با متن اصلی غنای آن از اشعار مشهور و ضرب‌المثلی است که در جاهای مناسب قرار گرفته‌اند. این امر به علاوه انبوهی از گفتار روزمره و آشنا و آیات نقل شده از قرآن و سنت نشان‌دهنده تسلط مترجم بر ادبیات، زندگی، زبان فارسی و نیز دانش وی در مورد نهادهای اسلامی است. (منبع مذکور: ۲۶)

سرگرمی نه تنها به داستانهای منظوم عشقی سنتی و مجموعه داستانها بلکه به منابع جدیدتر و بیگانه‌تر نیز روی می‌آوردند و بدون شک کنجکاو بودند که بدانند ادبیات اروپایی چه سرمشقهایی برای دستیابی به هدف دوگانه آنها یعنی آموزش و لذت ارائه می‌کند.

در اینجا يك نکته به روشنی ظاهر می‌شود: علاقه به غرب در عین آنکه متوجه اقتباس مواد و مصالحی بود که مناسبت و فایده آنی داشت، در کنجکاوای خود نسبت به فرهنگی نا آشنا، حاوی عنصری قوی از بیگانه‌گرایی نیز بود. در پرتو این امر می‌بینیم که اعتراض آرن پور به اینکه مترجمان اولیه به اندازه‌ای که مایل به ترجمه آثار کلاسیک بودند (اگر نه بیشتر) به ترجمه آثار مبتدل نیز مایل بودند، تا حدودی محتاج تجدیدنظر است. ظاهراً رسوایی حاصل از انتشار اثر بازاری نظیر سرگذشت مادام دومونت پانسیه تألیف پُسن دوترای نشان می‌دهد که ترجمه آن بدون دوراندیشی صورت نگرفته است؛ این اثر هر چند از جهت محتوای «تاریخی» ظاهری آن جالب توجه بود ولی احتمالاً در مورد غرابت شیوه‌های غربی نیز به اندازه کافی افشاگر بوده تا هم غفلتگی باشد به کسانی که در جستجوی سرگرمیهای مربوط به راه و رسم مردم سرزمینهای دوردست بودند و هم تکانی به کسانی که تمایلات راست آیینی و جزم‌اندیشی داشتند. روشن است که در اینجا به جای ارزشهای «ادبی» احتمالی این آثار، چنین ملاحظاتی در کانون علاقه قرار می‌گیرد. (این موضوع را می‌توان با گرایشهای مشابه در ادبیات اروپایی مقایسه کرد که در آن شرقی «بیگانه»، اگر نه به صورت واقعی بل زنده، به صورت سرزمین لذت‌های جسمی و خوشیهای شهوانی تصویر می‌شد که دور از دسترس اروپائیان است که هر چند کمتر حساس‌اند اما روشنفکرترند). به علاوه در آن زمان نیز مانند اکنون می‌توان گرایش صریح و قابل درکی برای ترجمه کتابهای پرفروش معروف و مهیج (نظیر رمانهای پُسن دوترای) به جای ترجمه آثار کلاسیک یافت، یعنی آثاری که در دوران مورد بحث در میان خوانندگان بومی خود محبوبیت چندانی نداشته‌اند.

اعتراض دوم آرن پور به اینکه مترجمان «برای کتابهای چنانی بازاری مبتدل، دیباچه‌ها و مقدماتی می‌نوشتند و در این

صورت می‌گیرد، بی‌سابقه نیست؛ رساله الففران معری مثال روشنی از این مطلب است. اما سنت ایرانی نیز به داشتن بسیاری آثار تربیتی که همراه با کارکرد تعلیم و تربیتی خود انتقاد اجتماعی نیز دارد، مفتخر است. در واقع به نظر کامشاد علت «ضعف» این اثر، عدول از سنت اسلامی است (کامشاد، ۱۹۶۶: ۱۹ و ۲۰): «بیماری خیالی» ابراهیم بیگ، که در جلد دوم به آن می‌پردازد، و با انتقال به محیط غیر درباری مواجه می‌شود، و موضوع تاریخ نویسی ایرانی (شاه که از دست تبهکارانی که قلمرو او را مورد تجاوز قرار داده اند پریشان می‌شود و از غصه دق می‌کند)، و مجموعه پندها، اشعار، ضرب المثلهای و جز اینها (که ابزار جالب دیگری در نوشته‌های تاریخی و اخلاقی ایران است) در جلد سوم این کتاب آمده است. این مشخصه‌ها نشان می‌دهند که مؤلف علاوه بر الگوهای اروپایی مرسوم سنت بومی خود نیز بوده است و به سبب تنوع زیاد عناصر ارائه شده در این کار جای تعجبی نیست که مؤلف نتوانسته باشد ترکیب قابل قبولی از این عناصر به دست دهد.

مثال ملموس دیگری از تأثیر ترجمه‌ها را می‌توان در پیدایش رمان تاریخی دید که اولین تلاشها در جهت آن در دوران بحران سیاسی بین مشروطه و کودتای رضاشاه صورت گرفت و نمونه دیگری است از آمیزش علاقه تازه برانگیخته شده (و حسرت) نسبت به گذشته تاریخی با به کارگیری الگوهای اروپایی برای پاسخگویی به این علاقه. به گفته آربین پور در این تلاشهای اولیه چون مؤلفانش «تنها از طریق خواندن... رمانهای خارجی به هوس رمان نویسی افتاده بودند» و خودشان دانش جامعی از تکنیکهای رمان نویسی نداشتند «اکثر رمانهایی که به وجود می‌آمد تقلید و اقتباس و نظیره سازی از رمانهای خارجی و آن قدر سست و بیمایه بود که به زحمت خواندنش نمی‌ارزید» (آربین پور، ۱۳۵۰: ۱۱، ۲۳۸). اما اولین اثر از این نوع، یعنی شمس و طغرا نوشته محمدباقر خسروی، رمانی در سه جلد که در ۱۲۸۸ در کرمانشاه انتشار یافت و بر اساس زندگی در قرن سیزدهم میلادی در فارس تحت حکومت ایلخانان بود، از نظر جمالزاده «در میان آثار ادبی قرون اخیر بی‌همتا و بدون شک تنها کتابی بود که به عنوان الگوی ادبیات معاصر فارسی ارزش ترجمه به زبانهای خارجی را داشت» (کامشاد، ۱۹۶۶: ۴۵).

هر چند این ستایش مبالغه آمیز به نظر می‌رسد، شمس و طغرا نقطه عطف ادبیات معاصر ایران است. مشخصه مهم این اثر دقت جزئیات تاریخی در توصیف شخصیتها، سنتها و محللهای زمان وقوع است و بنا به نظر کامشاد گزارشهای آن

مبتنی بر داده‌های تاریخی است که غالباً کلمه به کلمه توسط

بسیار محتمل است که همین جنبه این کتاب سبب شد در بیداری فرهنگی ایرانیان نقش مؤثری داشته باشد؛ و سبک آن چنانکه بسیاری از ادبا گفته‌اند، اثر پایداری بر تحول نثر معاصر ایران داشته باشد. (منبع مذکور: ۲۷؛ بهار ۱۳۳۷: ۳۶۶).

اما آیا چنین ترجمه‌های مثوری به راستی نویسندگان را برمی‌انگیخت تا با نمونه‌هایی که این ترجمه‌ها در این دوران اولیه عرضه می‌کردند، رقابت کنند؟ واقعیت این است که جز در موارد استثنایی محدود تأثیر واقعی این «عصر ترجمه و اقتباس» تا دوران بعدی حس نشد. استثناها نیز مربوط به حوزه‌ای است که زودتر این تأثیر را درک کرد: حوزه پیدایش رمان نویسی.

اولین تلاش اصیل در رمان ایرانی سیاحت نامه ابراهیم بیگ اثر حاج زین العابدین مراغه‌ای (۱۲۱۵ تا ۱۲۸۹) بود که جلد اول آن در قاهره و از قرار معلوم پیش از چاپ آن در ۱۲۶۵ در استانبول منتشر شد. این اثر عموماً اولین رمانی دانسته می‌شود که با الگوی اروپایی تحریر شده^۲ و این نکته که مانند بسیاری از رمانهای اروپایی قرن نوزدهم، این اثر در سه جلد ارائه شده این نظر را تقویت می‌کند. اما با اینکه به نظر می‌رسد این اثر تلاشی برای تقلید از رمانهای تعلیم و تربیتی اروپایی نظیر تلماک فنلون باشد (و شاید از ترجمه عربی این اثر الگو برداری شده باشد)^۳، نشان‌دهنده شکل‌گیری مجدد الگوهای خارجی در قالبهای شرقی نیز هست، یعنی «شرقی مآب کردن» سبک و محتوی برای گذشته‌خونی که از مشخصه‌های رایج بیشتر محصولات ادبی این دوره است. این اثر وابستگیهای نزدیکی با حدیث عیسی بن هشام اثر محمد مویلیچی (ادیب مصری) دارد که یک دهه بعد شروع به چاپ چند کتاب کرد و در واقع اگر بر مشترک بودن منابع دلالت نکند، دال بر مشغله‌های ذهنی مشترک است. (در این مورد باید در نظر داشت که ابراهیم بیگ، برخلاف خویشاوند روحی خود در «فارسی شکر است» جمالزاده در دو دهه بعد، از مصر به ایران برمی‌گردد و نه از اروپا، تنها برای اینکه در کمال تأسف آن «بهشت» موعود، آن شرقی را که «بهترین دنیای ممکن است» معیوب ببیند.)

سنت ادبی اسلامی در این گونه انتقاد اجتماعی که در چارچوب يك سفر خیالی در عین حال جسمی، روحی، آموزشی

مؤلف نقل شده و در کتابشناسی ذکر شده است. خسروی به دلیل اهمیت قائل شدن برای دقت تاریخی از ادبیات کهنتر ایران به کلی جدا شد؛ او در اثر خود کاری کرد که می‌توان آن را رهیافت غربی نامید، یعنی درگیر پژوهشهای وسیع شدن قبل از قلم بردن بر روی کاغذ (منبع مذکور: ۴۴).

بدین لحاظ روش خسروی یادآور رمانهای تاریخی و التراسکات یا الکساندر دوما (پدر و پسر) بود (که انتشار ترجمه‌های فارسی نویسنده دوم از دهه ۱۲۷۰ شروع شده بود). این امر به موازات تلاشهای مشابه جرجی زیدان در عربی بود و ممکن است که نمونه زیدان در مؤلف شمس و طغرا اثر گذاشته باشد. خصوصاً به این دلیل که رمان خسروی (بر خلاف پیروان او در دهه‌های بعد) مربوط به ایران دوران میانه بود و نه ایران پیش از اسلام و خود او نیز رمان زیدان به نام *عندراو* ترقیش را به فارسی ترجمه کرد. ظاهراً هدف او مانند زیدان اساساً آموزشی بوده است؛ ارائه تاریخ به کمک داستان سرگرم‌کننده. به نظر آیین پور این سبک که متعلق به قصه‌گویان ایرانی است و «به صورت نقل و حکایت نگارش یافته و ماجراها به ترتیب وقوع کلمه به کلمه و پشت سرهم می‌آیند» و بسیار با نقل قولهای شمری و عربی آراسته شده است «کتاب را از دسترس اکثریت خوانندگان ایرانی خارج می‌کند» (آیین پور، ۱۳۵۰: ۱۱، ۲۵۱) و این بحث را تقویت می‌کند که هدف تولید ادبی در این مرحله «توده‌ها» نبودند و نشانه آمیزه‌ای از عناصر بومی و خارجی است که در آن عناصر ادبی سنتی هنوز به نحو مؤثری خود را نشان می‌دهند.

دهه‌های بعد شاهد انتشار رمانهای تاریخی بیشتری بود: عشق و سلطنت از شیخ موسی نصری در باره فتوحات کورش کبیر در ۱۲۹۸، داستان باستان از حسن بدیع که عمدتاً از شاهنامه اقتباس شده بود در ۱۳۰۰ و *دام گستران یا انتقام خواهان مزدک* از صنعتی زاده کرمانی در مورد روزهای آخر امپراطوری ساسانیان در همان سال. تمام این آثار به سبب الهام گرفتن از دوران پیش از اسلام از نمونه شمس و طغرا فاصله می‌گیرند، در حالی که رمان عشق و سلطنت به سبب به دست دادن تلفظ نامهای قدیم ایرانی به زبان فارسی، تکیه خود بر منابع اروپایی را علاوه بر بهره گرفتن الگوهای اروپایی فاش می‌کند. تمام این آثار نمونه‌هایی هستند از تمایل به فرار از محدودیتهای زندگی سیاسی و اجتماعی معاصر خود و دیدن نیت خود از یک سو در گذشته باشکوه، که در تضاد با حال بازدارنده و قهقرایی آنها بود و منابع خود را از آن می‌گرفتند، و از سوی دیگر در غرب «پشرو»، که الگوهای عام و ادبی خود را از آن می‌گرفتند.

پایه‌گذاری داستان کوتاه نیز تا حدود زیادی مدیون الگوهای

غربی است؛ هرچند جمالزاده این راه را در ۱۳۰۰ گشود، تا مدتها بعد که صادق هدایت آن را شروع کرد، هموار نشد و تنها بعد از جنگ دوم جهانی واقعاً رواج یافت. در دوره اولیه تعداد اندکی داستان کوتاه ترجمه یا نوشته شده دیده می‌شود (به استثنای طنزهای سیاسی که نوع ادبی متفاوتی هستند) و حداقل قبل از ۱۳۰۰ تعداد رمانهای نوشته شده و ترجمه شده پیش از داستانهایی کوتاه بود. هرچند بحث درباره دستاوردهای جمالزاده فراتر از حدود مقرر این مقاله است، لازم است اشاره شود که کارهای وی اولین تلاش برنامهریزی شده برای قرار دادن ادبیات در دسترس خوانندگان وسیعتری بود. ادبیاتی که کارکرد تعلیم و تربیتی حیاتی آن برای پیشرفت اجتماعی و فرهنگی از نظر او کمتر از آنچه اسلاف وی می‌پنداشتند نبود. برای این کار وی مطالب مورد علاقه این خوانندگان را از طریق موضوعات و زبان کاملاً آشنا برای آنها عرضه کرد. او در این کار توانست به آمیزه سودمندی از عناصر بومی و خارجی دست یابد. هرچند قصه‌گویی یک هنر قدیمی ایرانی است، شکلهای سنتی آن نمی‌توانست تأثیرات هیجان‌بخشی ایجاد کند که با داستانهای کوتاه قرن نوزدهم اروپا (که در آنها به طرح، شخصیت و جزئیات واقعه‌گر ایانه توجه بیشتری می‌شد) قابل مقایسه باشد. جمالزاده توانست مشخصه‌های ادبی داستان کوتاه اروپایی را با مصالح برگرفته از زندگی ایرانی ترکیب کند و شکلی واقعاً ایرانی خلق کند که برای خوانندگان بسیاری جاذبه داشت. اینکه کار او اثر آبی ناچیزی داشت عمدتاً به دلیل جو سیاسی دشمن‌خوی آن زمان بود. اما تلاشهای او نمایانگر اوج این دوره اولیه تجدید حیات ادبی بود و راه را برای آنچه پس از آن رخ داد، هموار کرد.

حاشیه:

- ۳) عبارت کامشاد این است «اولین تلاش برای نوشتن رمانی ایرانی با الگوی اروپایی» (۱۷: ۱۱۶۶)؛ آیین پور آن را «اولین رمان اجتماعی اصیل به زبان فارسی به سبک اروپایی» می‌خواند و آن را با ارواح مردگان گوگول مقایسه می‌کند (۱۳۵۰: ۳۱۵۱). در مورد مشکلات موجود بر سر تعیین تاریخ تصنیف و انتشار این کتاب به بخش (۱۹۷۸: ۲۵۹، شماره ۲) نیز رجوع کنید.
- ۴) این ترجمه توسط رفاعة رافع الطبطبای قبل از ترجمه فارسی علی‌خان نظام‌السلطنت منتشر شده به سال ۱۲۶۵، انتشار یافت.

در این دوران دو مقوله دیگر ترجمه و اقتباس ادبی، یعنی نمایشنامه و شعر، اهمیت به مراتب کمتری دارند و به همین نسبت خلاصه‌تر به آنها خواهیم پرداخت. علاقه به نمایشنامه تا حدود زیادی با تأسیس «دارالفنون» شروع شد که در گوشه‌ای از حیاط آن تئاتر کوچکی به سبک اروپایی ساخته شده. فهرست تربیت شامل ترجمه چند نمایشنامه مولیر از فرانسه به فارسی است و نیز ترجمه فارسی هفت نمایشنامه ترکی توسط آخوندزاده؛ این مثالها توجه ما را به سوی يك مسئله اساسی در این مرحله ابتدایی جلب می‌کند: این واقعیت که ایران هیچ نمایشنامه‌ای از نوع اروپایی نداشت (برخلاف مورد نثر) الگوهای بومی مفیدی نداشت که کار را بر آن اساس شروع کند. شکلهای نمایشنامه‌ای بومی شامل انواع مختلف روحوضی و نیز نمایشنامه مذهبی تمزیه بود که متکی بر حوادث مربوط به شهادت امام حسین (ع) است ولی موضوعات دیگر را نیز در بر می‌گرفت. آشنایی با فرهنگ اروپایی سبب افزایش آگاهی نسبت به توانهای بالقوه نمایشنامه هم برای سرگرمی و هم به عنوان وسیله‌ای برای انتقاد اجتماعی و سیاسی شده ولی بسیاری از الگوهای رایج در اروپا نتوانستند در ایران احساسی برانگیزند، خاصه در میان مخاطبان که به قراردادهای آنها عادت نکرده بودند. شاید با مثال ترجمه‌های آثار مولیر بتوان این وضع را بهتر توصیف کرد.

ترجمه‌های اولیه از آثار مولیر در واقع اقتباس بودند و نه ترجمه و برای جذاب کردن و قابل فهم‌تر کردن آنها برای مخاطبان ایرانی، تغییراتی در آنها داده بودند. آبرین پور می‌گوید که «نه تنها در دوره ناصری بلکه بعدها هم سلیقه مترجمین ایرانی آن بود که مضمون کمیدیهای مولیر و دیگران را اقتباس و آزادانه تحریر کنند تا با مذاق خوانندگان و تماشاگران ایرانی سازگار افتند» (آبرین پور، ۱۳۵۰، II: ۳۲۲). اما به نظر براون ترجمه میزانتروپ منسوب به میرزا حبیب اصفهانی که در ۱۲۰۸ در قسطنطنیه به عنوان گزارش مردم‌گریز چاپ شد، علی‌رغم ایرانی کردن شخصیت‌های آن و قرار دادن اصطلاحات و ضرب‌المثلهای فارسی به جای فرانسوی و تأثیر آشکار ترجمه‌های هم عصر ترکی از مولیر، کاملاً به دقت از اصل تبعیت کرده است (براون، ۱۹۲۸، IV: ۲۵۹). اما با خواندن این نمایشنامه، علی‌رغم تلاش مترجم برای مفهوم کردن آن برای مخاطب ایرانی، احساس ساختگی بودن شدید و فقدان ارتباط با زندگی ایرانی، به انسان دست می‌دهد.

یکی از علت‌های اشکال چنین ترجمه‌هایی، حداقل در بعضی موارد، شاید استفاده از نظم باشد که به گفتگو حائلی مطمئن می‌داد و به علاوه تداعی اجتناب‌ناپذیری از يك طرف با شعر درباری و از طرف دیگر با شعر عامیانه داشت که مانع از به

کارگیری خلاق شعر در این نوع ناآشنا می‌شد. اما ترجمه‌های مشهور مولیر وضع خیلی بهتری نداشتند و شاید دلیل آن بود که حالت خنده‌دار رفتار قرن هفدهم فرانسه به دشواری به ایران قرن نوزدهم قابل انتقال بود. به هر دلیل نمایشنامه‌های مولیر جاذبه ناچیزی برای مخاطبان داشتند، مخاطبانی که مسلماً آمادگی اندکی برای پذیرش نمایشنامه از هر نوع داشتند.

ترجمه‌های میرزا جعفر قرچه‌داغی از نمایشنامه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده از زبان ترکی آذری به زبان فارسی که در ۱۲۵۳ در تهران انتشار یافت، نسبتاً موفق‌تر بودند. نوشتن و اجرای نمایشنامه در ترکیه زودتر از ایران شروع شده بود و الگویی برای بسیاری از نویسندگان ایرانی شد، خصوصاً نویسندگانی که گاه و بیگاه در ترکیه ساکن بودند. این موفقیت خاصه به این دلیل بود که شرایط ترکیه قرن نوزدهم از رفتار اشراف قرن هفدهم فرانسه به شرایط ایران بسیار نزدیکتر بود. نمایشنامه‌های آخوندزاده اولین نمایشنامه‌هایی است که به تقلید از سبک‌های اروپایی نوشته شد. مقدمه مترجم، که با قطعه‌ای مدح ملال‌آور و تقدیم شده به ناصرالدین شاه آغاز می‌شود، بازتاب مشغله‌های ذهنی تربیتی است که به طور سنتی از مشخصه‌های ادبیات ایران بوده است:

هدف این گردآوری و ترجمه ارائه تعلیم اخلاقی موجود در گفتگویی خنده‌دار به سبکی عامیانه و ساده با الگوی تئاتر اروپایی است و شکل ارائه آن عملی است؛ یعنی شناخت خوب و بد در ذات بشر به کمک مشاهده اختلافها و مشابهتها و شنیدن گفتار طبیعی، اغراق نشده زنده. (آخوندزاده، ۱۳۴۹: ۶۴)

واقعیت‌گرایی به طور نسبی بیشتر این نمایشنامه‌ها در مقایسه با اقتباس‌های آثار مولیر دلالت بر تمایل به ترسیم صادقانه وضع موجود دارد؛ همچنین بازتاب آشنایی مؤلف با ادبیات معاصر روسیه و نیز تجربه او در دیدن اجراهای نمایشنامه‌های روسی و اروپایی هنگام اقامت در تفلیس است که منبع الهام کارهای نمایشنامه‌نویسی وی شد. این آگاهی تکنیکی به علاوه ملزومات ادبی و تعلیمی نمایشنامه، بدون شك در موفقیت نمایشنامه‌های

متنوری مانند رمان است، زیرا مترجم شعر سه راه پیش روی دارد که هیچ يك رضایتبخش نیستند: ترجمه شعر اصلی به نثر (ساده‌ترین ولی ناکارآمدترین - و به لحاظ زیبایی‌شناسی نامطبوع‌ترین روش)؛ برگرداندن آن به شکل نظم سنتی (که در این صورت بیشتر احتمال دارد اقتباس از کار در بیاید تا ترجمه)؛ یا پی‌ریزی اسلوبهای شعری جدید یا تغییر اسلوبهای موجود به نحوی که مطابقت نزدیکی با مشخصه‌های شعر اصلی داشته باشند. این کار از همه شقوق دیگر مشکلتر است و مستلزم آن است که ترجمه شعر و امروزی کردن شاعرانه توأمأ صورت گیرد.

چنانکه همه می‌دانند در خاورمیانه شعر با سنتهای دیرپای خود سرسخت‌ترین و طولانیترین مقاومت را در برابر تأثیرات مدرنیزه کردن نشان داد. تلاشهای اولیه در جهت مدرنیزه کردن عمدتاً محدود به محتوای شعر بوده و نه صورت آن؛ هرچند در حدود ۱۲۴۹ شمسی مثلاً بحثهایی در نشریات دوره‌ای درباره «شعر متشوره» مطرح می‌شد، این بحثها اثر ناچیزی در تصنیف واقعی شعر یا بر ترجمه داشت. این احساس که شکلهای سنتی شعر نیازی به تغییر ندارند ولی محتوای سنتی آنها غیر قابل قبول است و باید به شدت تغییر کند، صریحاً توسط میرزا آقاخان کرمانی (۷۵-۱۲۳۲) در مقدمه سالنامه‌ی وی اعلام شده است. او با اشاره به فصل اختتامیه اثر خود «با پایانی حماسی مانند شیوه و روش شاعران اروپا» شعر سنتی ایران را به انتقاد می‌گیرد. و این انتقاد نه بر مبنای قراردادهای ادبی یا صوری است - که وی تلاش زیادی برای ستایش فصاحت و زیبایی آن می‌کند بلکه نسبت به تأثیرات روحی محتوای آن است:

آنچه مبالغه و اغراق گفته‌اند، نتیجه آن مرکز ساختن دروغ در طبع ساده مردم بوده است. آنچه مدح و مدامنه کرده‌اند، نتیجه آن تشویق وزرا و ملوک به انواع رذائل و سفاهت شده است. آنچه عرفان و تصوف سروده‌اند، ثمری چیز تبلی و

حاشیه:

۵) رجوع کنید به آرین پور (۱۳۵۰: ۱، ۳۳۶-۷). ناصرالدین شاه در ۱۲۲۸ و تکیه دولت را بر مبنای الگری تالار آلبرت در لندن بنا نهاد عناصر محافظه‌کار به شدت با تاتار مخالفت می‌کردند و بیشتر تاترها مجبور به تعطیل شدند یا مصارف دیگری یافتند.
 ۶) اصل آن در تفهیس در ۱۲۲۸ منتشر شد. ترجمه روسی این نمایشنامه‌ها توسط خود مؤلف حتی قبل از انتشار آنها به زبان ترکی، در ۱۲۳۱ در یک نشریه روسی چاپ شد (آرین پور ۱۳۵۰: ۶، ۲۵۳).
 ۷) برای دیدن مطالبی در مورد ملوک‌خان رجوع کنید به آرین پور (۱۳۵۰: ۱، ۳۵۸-۶). همچنین رجوع کنید به براون: IV، ۴۶۲ و کاشانی: ۱۳۲۵، ۱۲.
 ۸) روزنامه علمی دولت علیه ایران در تاریخ ۵ مهر ۱۲۴۹ حاوی بحثی از شماره‌های پیشتر روزنامه ملت بود (براون: ۱۳۶۲، ۶-۹۵ و پیوند).

آخوندزاده سهیم بودند؛ خاصه به این دلیل که در آنها اولین بار با ارائه گفتار مستقیم و طبیعی بر روی صحنه رو به رو شد. نمایشنامه‌های آخوندزاده که از جانب مخاطبان ایرانی خیلی بهتر از کارهای مولیر پذیرفته شد، منجر به تقلیدهایی شد، مثلاً از جانب میرزا آقا تبریزی، مؤلف چند نمایشنامه که اولین بار در ۱۲۸۸ چاپ شد (هرچند در حوالی ۱۲۴۹ تصنیف شده بود) و بیشتر منسوب به میرزا ملکم خان بود. در این نمایشنامه‌ها به ملزومات فنی نمایشنامه، که از نقاط قوت کار آخوندزاده بود، توجهی نمی‌شد و بنابراین اجرای آنها دشوار بود. اما باید توجه کرد که هدف چنین تألیفاتی واقعاً اجرا کردن نبود؛ در واقع شرایط سیاسی و اجتماعی اغلب مستعد اجرای این نمایشنامه‌ها نبود و بسیاری از نمایشنامه‌های این دوره که به نظر براون «اساساً جزوه‌های سیاسی بودند و نه نمایشنامه» (براون، ۱۹۲۸، IV: ۴۶۳) نه تنها به ندرت اجرا می‌شدند بلکه اساساً برای خوانده شدن و نه دیده شدن نوشته شده بودند. به هر طریق نمایشنامه نتوانست در این دوره در ایران به صورت اساسی مستقر شود و تنها مدت‌ها بعد بود که تلاشهای تازه نیرو و محبوبیت بیشتری برای این نوع ادبی به همراه آورد.

مقوله سوم و آخر ترجمه ادبی که شاید محدودترین میدان را در این دوره دارد شعر است. علاقه به ترجمه شعر در اواخر قرن نوزدهم و خاصه بعد از شروع قرن بیستم آغاز شد. چون تشخیص ترجمه‌های شعر و یافتن آنها در متون مشکل است (زیرا در آثار مختلف از جمله در جنگها، مجموعه آثار نویسندگان مختلف، نشریات دوره‌ای و مانند آنها پراکنده است) به همین میزان به دست دادن ارزیابی دقیقی از آنها یا از سهم آنها در امروزی کردن شعر طی این دوران، مشکل است. اما بر مبنای شواهد محدود موجود به نظر می‌رسد که این سهم بسیار کم باشد. ظاهراً روی سخن ترجمه‌های شعر با مخاطبانی بود که حتی از مخاطبان ترجمه‌های نثر محدودتر بودند. این ترجمه‌ها هنوز هم فضای فکری نخیه‌گرایی را حفظ می‌کنند که متأسفانه مشخصه بسیاری از اشعار آن دوره‌ای است که حتی بخشی از آن وقف اصلاحات سیاسی و اجتماعی شده بود. البته مشکلات ترجمه شعر خیلی بیشتر از ترجمه نوشته‌های

ایرج میرزا شاعر معتبری که به شکلهای سنتی شعر می‌سزود، با چند زبان شرقی و اروپایی آشنایی داشت و یکی از مترجمان اصلی ادبیات اروپایی شد. ف. ماچالسکی می‌گوید که از جمله تلاشهای او این بود که «آثار شیلر و لافونتن را ترجمه کرد و ترجمه‌های وی هر چند آزاد بود، گنجینه ادبیات فارسی را با ارزشهای تازه و پایداری غنی ساخت» (ماچالسکی، ۱۹۵۶، ۱: ۱۲۹). در واقع ترجمه‌های ایرج چنان آزاد است و چنان به لحاظ سبک و محتوی آزادانه به قالب فارسی درآمده است که نمی‌توان آنها را به عنوان نمونه‌های شعر اروپایی بازشناخت. استفاده دائم او از قالب مثنوی شاید در مورد ترجمه اشعار لافونتن توجیه‌پذیر باشد زیرا مشابهتی با اصل آن می‌یابد. اما خود ترجمه‌ها چیزی از مشخصه‌های متن اصلی را حفظ نکرده‌اند و در واقع نمی‌توان بین آنها و مشخصه داستانهای تمثیلی سنت مثنوی در دوران میانه تمایزی قائل شد. به طور خلاصه هر چند این اشعار از اشعار موفق فارسی هستند، اما به عنوان ترجمه ارزشی ندارند. همین مطلب در مورد داستان عشقی منظوم ناتمام زهره و منوچهر صادق است که اقتباس آزادی از ونوس و آدونیس شکسپیر است. این اثر با اینکه

در جهت وقایع، توصیفات و غیره از اصل خود تبعیت می‌کند، افسانه اسطوره‌ای اصلی را به داستان منظوم عاشقانه‌ای از آن گونه که در فارسی متداول است، تبدیل می‌کند و البته بدون تحریف سبک یا پایگاه اخلاقی نمایندگان آن نوع ادبی در قرون وسطی و نیز اقتباس نوزایشی شکسپیر [از اسطوره یونانی] (آرین پور، ۱۳۵۰: ۱۱، ۱۲۳-۴۰).

ترجمه‌های ایرج و سروده‌های اصلی او نشانه پابندی به اشکال سنتی شعر و مفاهیم سنتی قصه‌گویی به قصد نتیجه‌گیری آموزنده قصه است. بهبوده نیست که در یکی از «قطعه‌های خود تفاخر می‌کند که «من چو بر اسب سخن‌رانی سوار آیم بود هم رکابم فرخی و هم عنانم عنصری» و نتیجه می‌گیرد که «ختم بر من گشته شعر و شاعری چونانکه شد بر محمدخاتم پیغمبران پیغمبری» (میرزا، بی تا، ۱۷۴). تلاشهای خود او در ابداع شعر فراتر از وارد کردن کلمه‌ها و عبارتهای بیگانه در اشعار فارسی و تخریب‌های [جدید] با قافیه نبود. که هر چند «بایه‌گذاری سبک شعر جدید نامیده شده. بنا به اذعان خودش نوعی از مخمس است که در واقع نیازی به هیچ الهام از کار اروپائیان نداشت» (منبع، پشین: ۹).

بنابراین در واقع نمی‌توان نتیجه گرفت که در این دوره ترجمه‌های شعر نقش مهمی در احیای ادبی ایفا کردند؛ به علاوه تأثیر نفوذ اروپا در شعر ایران در آن زمان ناچیز است و عموماً به تلاشهایی برای اقتباس از الگوهای قافیه‌ای اروپایی (و عمدتاً فرانسوی) به جای شکل تک قافیه‌ای و بیتی شعر فارسی محدود

کسالت حیوانی و تولید گدا و قلندر نداده است. آنچه تنزل گل و بلبل ساخته‌اند، نتیجه‌ای جز فساد اخلاقی جوانان و سوق ایشان به ساده و ساده و باده نبخشوده است، آنچه هزل و مطالبه پرداخته‌اند، فایده‌ای جز شیوع فسق و فجور و رواج فحشا و منکر نکرده است...

در مقابل شعرای فرنگستان... چنان شعر و شاعری را در تحت ترتیبات صحیحه آورده‌اند و چنان اشعار خود را مطابق منطق ساخته‌اند که جز تنویر افکار و رفع خرافات و بصیر ساختن خواطر و تنبیه غافلین و تربیت سفها و تأدیب جاهلین و تشویق نفوس به فضایل و ردع و زجر قلوب از درذائل و عبرت و غیرت وطن و ملت تأثیری دیگر بر اشعار ایشان مترتب نیست... تنها کسی را که ادبای فرنگ می‌ستایند همان فردوسی طوسی است که اشعار شاهنامه او گرچه بعضی جاها خالی از مبالغه نیست، ولی حب ملیت و جنسیت و شهامت و شجاعت را تا یک درجه در طبایع مردم ایران القا می‌کند و پاره‌ای جاها به اصلاح اخلاق نیز می‌کوشد. (براون، ۱۹۲۸، ۱۷: ۳۴ تا ۳۵ مقدمه)

بسیاری از ترجمه‌ها و اقتباسهای اولیه، مانند بسیاری از تصنیفهای اصل، وقتی که به مسائل اجتماعی و سیاسی معاصر می‌پرداختند، برای تحقق این کارکرد شعر بود. اما به دلیل غالب بودن شکلهای کلاسیک، بسیاری از این اشعار (که اشعار سروده شده برای انتشار در نشریات دوره‌ای، مورد استثنایی آن است) از دسترس مخاطبانی که فاقد آموزش سطح بالای لازم برای درک آن بودند، خارج بود. کمیابی نسبی ترجمه‌های شعر در این دوره همچنین نشان‌دهنده این امر است که میزان اندکی از اشعار قرن نوزدهم اروپا به کار توصیف وضعیت ایران می‌آید و چنین اشعاری، به صورتی که ترجمه می‌شدند، عموماً چنان «به قالب فارسی درمی‌آمدند» که تمام خصوصیات اصل خود را از دست می‌دادند.

بعضی از شعرا که نمایندگان گرایشهای شعری مختلف این دوره بودند، به مترجمان و اقتباس‌کنندگان اشعار اروپایی تبدیل شدند از جمله ادیب‌الممالک امیری (۲۴۵ تا ۱۲۹۶)، که سبک شعریش، تا بدانجا تحت تأثیر شعر اروپایی بود که کلمات، موثیفات و ایماژهای برگرفته از ادبیات اروپایی را وارد شعر خود می‌کرد؛ یحیی دولت‌آبادی (۱۲۴۳ تا ۱۳۱۹)، که الگوهای قافیه‌ای اروپایی و نیز عروض هجایی را تجربه کرد و ترجمه‌های او از فرانسه جزو اولین ترجمه‌های زبان فارسی است؛ و ابوالقاسم لاهوتی که از شعرای مهم سیاسی بود.^{۱۰} نمونه ایرج میرزا (۱۲۵۳ تا ۱۳۰۳) وضعیت این دوره اولیه ترجمه شعر را روشن می‌کند.

می شود. کوششهای برخوردار از واقعیت‌گرایی بیشتر، که غالباً آن را با وارد کردن کلمه‌ها و عبارتهایی در شعر سنتی فارسی اشتباه می‌گرفتند، کاری بود که مسلماً خارج از دسترس بخش وسیعی از مردم بود. تنها در مرحله بعدی، یعنی مرحله‌ای که عمدتاً با تلاشهای نیما آغاز شد، کوششهای درخور اعتنایی برای مدرنیزه کردن شعر دیده می‌شود.

این مورد مسلماً خلاصه و کلی نشان می‌دهد که نقش ترجمه و اقتباس در معرفی انواع ادبی جدید و آفرینش سبکهای ادبی جدید باید بر مبنای اسلوب‌بندی از نوارزایی شود. به یقین ناخشنودی از سبک مصنوع نوشته‌های درباری که نویسندگانی چون قائم مقام فراهانی و امیرکبیر از نمونه‌های آن بودند، با افزایش تمکس با دنیای خارج (و نه تنها اروپا) و نیز بر اثر نیازهای نهادهای آموزشی و بعدها نیازهای نشریات دوره‌ای^{۱۱}، رو به افزایش گذاشت. بدون شك این عوامل در ایجاد علاقه بیشتر نسبت به یافتن الگوهای ادبی و عمومی برای برآوردن نیازهای جدید و ایجاد پذیرش بیشتر الگوهای خارجی از غرب «پیشرو» دخیل بوده است.

اما تا تحلیل کاملی از مطالب ترجمه شده و اقتباس شده انجام نشده، نمی‌توان ارزیابی دقیقی از سهم دقیق جنبش ترجمه و اقتباس در احیاء ادبی به عمل آورد. چند مشکل در این امر وجود دارد. نخست و پیش از همه اینکه عمدتاً به سبب شرایط انتشار این ترجمه‌ها، دسترسی به خود ترجمه‌ها بسیار محدود است. بسیاری از این آثار در خارج از کشور، مصر، ترکیه، هند و اروپا، چاپ شدند و باید در جاهای مختلف به جستجوی آنها برآمد. بسیاری از آنها به شکل بی‌دوامی، در نشریات دوره‌ای یا به صورت «باورقی» یا به صورت مخفیانه چاپ می‌شدند و بنابراین در منابع کتابشناسی ثبت نشده‌اند. در مورد ترجمه‌های شعر، این نمونه‌ها در *دورانهای مترجمانشان* (مانند ایرج میرزا) آمده‌اند و اغلب بدون تاریخ، اسناد یا مشخص شدن زبان اصلی هستند (و گاهی اصلاً ترجمه بودن آنها ذکر نشده است).

اما قبل از مبادرت به تحلیل محتوا و سبک آنها، یا مقایسه آنها با اصل، باید این ترجمه‌ها و اقتباسها بررسی و طبقه‌بندی شود. از این لحاظ باید توجه خاصی به ترجمه از زبانهایی بشود که تا کنون عمدتاً نادیده گرفته شده‌اند مثل عربی (که زمینه‌ای بسیار غنی برای مطالعات تطبیقی است) و روسی. مسئله دیگری که کمتر بدان پرداخته شده این است که ترجمه‌های فارسی بعضی آثار تا چه حد خود متکی به ترجمه‌های دیگر بودند و این امر چه میزان بر درک و نحوه برخورد آنها تأثیر گذاشت.

آخرین نکته مهم مسئله پذیرش است. خوانندگانی که مخاطب ترجمه‌ها و اقتباسها فرض می‌شدند، تعیین‌کننده انتخاب

این ترجمه‌ها بودند. کاملاً روشن است که مخاطبان این آثار یکپارچه نبودند ولی فرض بر این بود که از سطح معنی از سواد برخوردارند و انتخاب آنها نشان‌دهنده اعتبار و بنابراین محبوبیت نوع ادبی خاصی در برابر انواع دیگر است. این امر تا چه حدی در درک عمومی از ادبیات اروپایی و نیز آداب و رسوم آنها تأثیر گذاشت؟ قبل از پاسخ به این سؤال و سؤال دیگر مرتبط با آن یعنی اینکه نویسندگان ایرانی چه از طریق ترجمه و چه از طریق مطالعه مستقیم با چه آثاری آشنا بودند، باید بررسی دقیقی از اسناد موجود و عمدتاً بی‌دوام صورت گیرد. یادداشتهای روزانه، روزنامه‌ها، نامه‌ها و نیز بررسیهای انجام شده درباره کتابها و مقدمه ترجمه‌ها و آثار اصلی. چه امری سبب شده است که آفاخان کرمانی نتیجه بگیرد شعر اروپایی بسیار اخلاقی است و شعر کلاسیک فارسی نیست و این امر را توجیه تقلید خودش، نه از آثار اروپایی، که از شاهنامه قرار دهد؟ چه عاملی سبب شده که نویسندگان ایرانی بعضی آثار اروپایی را به لحاظ اخلاقی سازنده بدانند، حال آنکه فکر انتقادی اروپایی این آثار را فاقد چنین کیفیتی می‌داند؟ آیا پیشرفت فنی اروپا بود که سبب شد آخوندزاده نمایشامه اروپایی را ابزار آموزشی بدانند که مستقیماً به چنین پیشرفتی می‌انجامد یا سبب شد که جمالیاده رمز این پیشرفت را در اختصاص یافتن کار به داستان روایی ببیند؟ در واقع آیا تأثیر ادبیات اروپایی یا تصورات اساسی این نویسندگان (عمدتاً برخاسته از سنت ادبی بومی خودشان) بود که آنها را به این نظر رساند که هر ادبیات ارزشمندی باید تعلیمی باشد؟ (علی‌رغم شواهد فراوانی که در خود ادبیات اروپایی و حداقل در همین آثاری که در ایران بیشترین محبوبیت را یافتند خلاف این امر را نشان می‌دهد). بیشتر این پرسشها تا کنون مطرح نشده‌اند و تلاش برای پاسخ به آنها خیلی کمتر بوده است. اما تنها هنگامی که چنین مواردی مطرح بشوند و تحلیل مفصلی از کل حوزه ترجمه و اقتباس ادبی در این دوران صورت گیرد، می‌توان ارزیابی معتبری از تأثیر آن چه در دوران خودش و چه در نسلهای آینده به عمل آورد.

حاشیه:

۱) این مطلب را در سالنامه نیاتم، جلد چهارم تاریخ ادبیات براون (به ترجمه بهرام مقدادی) نیز چنین مقدمه‌ای نداشت؛ اما بعضی آیین‌پرور در جلد اول از ص ۳ تا ۱۰ نیز آن را از تاریخ بیداری ایرانیان نقل کرده است. مترجم. ۱۰) رجوع کنید به ماتسلسکی (۱۹۶۵: ۵۰). I. در مورد امیری (۱۹۶۲) در مورد دولت آبادی (۱۹۴۰) و در مورد لاهوتی. ۱۱) به نظر کاشفاد با گسترش فنون چاپ نه تنها جنبه‌های تزئینی تولید کتاب بلکه سبک ادبی، رو به نزول گذاشته با لیتوگرافی هنر ترین نوشته‌ها رو به افول گذاشت و جنبشی برای ساده‌تر کردن و مستقیم‌تر کردن ارتباط آغاز شد. (۱۹۶۱: ۱۱۱).

داشته باشد، آرام به سیر خود ادامه دهد. از آن همه بحث و جدل نظری درباره میسر بودن یا نبودن ترجمه که در غرب جریان داشت و تا دو سه دهه بعد از جنگ جهانی دوم مطالعات مربوط به ترجمه را تقریباً قلع کرد، در شوروی و اروپای شرقی چندان خبری نبود. بنابراین در پژوهشهای ترجمه‌شناسان روس و بلغار، که از لحاظ تاریخی با یکدیگر پیوند دارند، از آن دسته از ترنفدها و شیرینکاریهای نظری که می‌خواهد دو پدیده آشتی‌ناپذیر-امکان‌ناپذیر بودن ترجمه از یک سو و ترجمه‌های فراوانی که عملاً صورت گرفته و خواهد گرفت از سوی دیگر- را با هم آشتی دهد خبری نیست. تحقیقات ترجمه در شوروی سابق و بلغارستان بیشتر بر خود ترجمه‌ها متمرکز بوده تا بر بحثهای نظری مربوط به ترجمه و به همین دلیل اصطلاحات مربوط به نقد ترجمه و ترجمه‌شناسی در اینجا جا افتاده‌تر و ملموس‌تر از نوع خود در غرب است.

با اینهمه، بارزترین تفاوت ترجمه در روسیه و اروپای شرقی با غرب در این است که ترجمه در روسیه و اروپای شرقی کاری مآجور و سطح بالا و به قول آنالیلوا، نویسنده یکی از مقالات این مجموعه، «عملی اجتماعی، فرهنگی و خلاق» است، در حالی که در غرب کار دست چندم روشنفکران و نویسندگان به حساب می‌آید، به طوری که تا همین اواخر حتی لازم نمی‌دیدند نام مترجم را در کنار نویسنده اضافه کنند و این احتمالاً برخاسته از همان نظر تقریباً همگانی بود که ترجمه واقعی را امکان‌ناپذیر و تلاش در آن راه را عبث می‌دانست. از آنجایی که ترجمه در سنت روسی کاری خلاق و معنی‌دار تلقی می‌شود، بحثهای مربوط به آن از مباحثات صرف زبانی فراتر می‌رود و در این بحثها زبان در چارچوب تاریخی و فرهنگی خود بررسی می‌شود.

در سنت ترجمه در روسیه و اروپای شرقی، همچنین توازن معقولی بین نظریه و عمل برقرار شده است. این سنت، که جنبه‌های گوناگون آن در مقالات این مجموعه گرد آمده‌اند، بر سر آن نیست که قواعدی جهانشمول برای ترجمه وضع کند؛ اما آن قدرها هم دور نمی‌رود که بگوید بحثهای نظری هیچ فایده‌ای در عمل برای مترجمان ندارد. مترجمانی که، در سایه پیشرفت بحثهای نظری مربوط به ترجمه در اروپا و آمریکا، هر چه بیشتر دستشان رو و اشکال کارشان معلوم می‌شود. محققان ترجمه در این سنت، همان گونه که زبان‌شناسان در تدوین دستورهای توصیفی عمل می‌کنند، «هنجار»های پذیرفته شده ترجمه را گردآوری می‌کنند، اما می‌گذارند که خود مترجم نیز انتخاب خود را داشته باشد. هر چند احکام نظری مارکسیسم-لنینیسم گاه برای برخی از نویسندگان این مجموعه دست و پاگیر است و گاه دقت بیش از حد و مکانیکی روح مطلب را می‌کشد، با اینهمه،

ترجمه، عملی اجتماعی

دیدگاه ترجمه‌شناسان روس و بلغار درباره ترجمه

علی صلحجو

Translation as Social Action: Russian and Bulgarian Perspectives, Edited and Translated by Palma Zlateva, Routledge, 1993*

ترجمه در نزد مترجمان و نویسندگان اروپای شرقی تنها انتقال معنی از زبانی به زبان دیگر نیست بلکه دیدارگاه دو فرهنگ متفاوت است که در آن چگونگی و نوع تصمیم مترجم در برخورد با فرهنگ مبدأ در مسیر و چگونگی ورود آن فرهنگ به فرهنگ مقصد و گیرودار برخاسته از این رویارویی تأثیر می‌گذارد. از همین جاست که ترجمه را عملی اجتماعی می‌انگارند، نگرشی که در غرب کمتر وجود دارد. در غرب بیشتر در این باره بحث می‌شود که آیا ترجمه واقعی و کامل امکان دارد یا نه. از زمان پتر کبیر به بعد آثار بسیاری از ادبیات و علوم اروپا به زبان روسی ترجمه شد. این جریان در دوران حکومت شوروی سابق نیز ادامه یافت. اغلب نویسندگان و روشنفکران روسی بازنگه داشتن این «بشیره» رویه غرب را از وظایف اصلی خود می‌دانستند و برای آن قدر و اهمیت زیادی قایل بودند. در حقیقت ماکسیم گورکی با دایر کردن و انتشار «مجموعه ادبیات جهان» در سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۷ هسته اصلی ورود ادبیات جهان به روسیه را پدید آورد. سنت ترجمه در روسیه، در مقایسه با سایر کشورهای اروپایی، جوانتر است. این امر به اضافه احترامی که این کار در آن دیار داشته سبب شده که ترجمه، بی آنکه نیاز به اثبات حقانیت خود

چنین اشتباهی بکند زبان کدام دوره یا عصر را باید «معادل» بگیرد تا همان تأثیر حاصل شود؟ اینها مسائلی است که نظریه پردازان ترجمه، بخصوص آنهایی که مترجم را دستگاهی شبیه ماشین می‌انگارند در آن گرفتار می‌شوند. این مباحث، صرفنظر از تلاش و میزان موفقیت مترجم، همواره مسئله‌انگیز است. نویسنده در این مقاله چهار نوع «فاصله تاریخی» را توضیح می‌دهد و راه‌حلهایی برای آنها در ترجمه عرضه می‌کند.

● فصل سوم: نظریه ترجمه و ترجمه در عمل، نوشته یاکوب رتسکر. در این فصل نویسنده بحث می‌کند که انتقال سبک و محتوا مستلزم وجود نظریه ترجمه است. تحلیل مقایسه‌ای دو زبان با یکدیگر برای دستیابی به این نظریه لازم است اما کافی نیست. مقایسه دو زبان صرفاً مقایسه دو دستور نیست، ساختار کلی منطقی-معنایی دو زبان نیز باید با هم مقایسه شوند تا نظریه حاصل کارآمد باشد. علاوه بر این، همه مسائل ترجمه از طریق نظریه ترجمه حل نمی‌شود. در بسیاری موارد مترجم باید از شمه‌زبانی خود کمک بگیرد تا بتواند مشکل را از سر راه خود بردارد. نویسنده معتقد است که برای ترجمه باید یک بار متن اصلی را فقط به این منظور خواند که زبان ترجمه آن را پیدا کرد. در جریان این مطالعه اولیه باید درباره نوع ابزارهای بیانی و همچنین واحد ترجمه-کلمه، عبارت، جمله-اندیشید و تصمیم گرفت. درباره معادل صوری و معادل نقشی، نویسنده معتقد است تا جایی که پای ارتباط در میان است نقش اهمیت بیشتری دارد. نویسنده اشاره می‌کند که چه بسا مواردی در ترجمه پیش بیاید که اطلاعات مترجم درباره مطلبی پیش از اطلاعات نویسنده باشد. در چنین مواردی مترجم باید از این اطلاعات تنها در جهت استحکام ترجمه استفاده کند نه بیش از آن. در بحث مربوط به معادل، نویسنده نشان می‌دهد که معادلهای معمولاً معادل کامل نیستند و حوزه معنایی آنها معمولاً متفاوت است. در مورد کلمات جدید و معادل گذاری برای آنها نویسنده کلمه سوپرمارکت

چارچوب مفهومی بحث مبتنی بر مشاهدات تجربی و در مجموع خوش ساخت است.

پس از این مقدمه، اینک به معرفی فصلهای سیزده گانه کتاب، که هر کدام به قلم یکی از زبان شناسان روس یا بلغار نوشته شده، می‌پردازیم.

● فصل اول: مقولات مورد مطالعه در ترجمه، نوشته آنالیلوا. مقولات لازم برای خواننده اغراق آمیز و حتی باور نکردنی جلوه کند، چه بسا برای خواننده اغراق آمیز و حتی باور نکردنی جلوه کند، اما حقیقت این است که چنین واکنشی خود نشانه وجود مسئله‌ای در پژوهشهای ترجمه در غرب و تا حدی نیز در شرق است. آنالیلوا ترجمه را محصول تاریخ می‌داند نه محصول علم. به عبارت دیگر، ترجمه پاسخ به نیازی اجتماعی، تاریخی و فرهنگی است. قرنهای متعددی ترجمه در کشورهای اروپایی انجام شده، اما از آنجا که موفقیت اجتماعی والایی برای آن قابل نبوده‌اند، مطالعه این پدیده و گنجاندن آن در برنامه‌های آموزشی رواج چندانی نیافته است. نه فرایند و نه محصول نهایی ترجمه آن گونه که باید مطالعه نشده و اغلب در حاشیه بحثهای دیگر مطرح شده است. اغلب دانشگاههای اروپای غربی و شرقی و آمریکا گروه‌های زبان شناسی و ادبیات دارند اما گروه ترجمه کمتر وجود دارد.

بحث ترجمه، هر چند در دهه پانزده سال گذشته رونق گرفته، نهادی نشده است. تأکید بر اهمیت پژوهشهای ترجمه در این مقاله و مقالات برخی دیگر از ترجمه‌شناسان شرق و غرب ناشی از همین کم توجهی تاریخی به این پدیده است. در این مقاله، مقولاتی چند-تاریخی، فرهنگی، نقشی، ساختی، محتوایی، روان شناختی، آفرینشی و زبانی- برای مطالعه درباره ترجمه مطرح می‌شود. نویسنده مقوله زبانی را مهمتر و اساسیتر می‌داند، زیرا در برگیرنده طبیعت خاص زبانهاست و ماده سازی ترجمه و متن اصلی است.

● فصل دوم: مشخصه‌های اصلی و نشانه‌های خاص فاصله تاریخی میان مترجم و متن اصلی، نوشته ایلینا ولادوا. ترجمه تنها در بعد مکان صورت نمی‌گیرد. زبان در بعد زمان نیز کهنه می‌شود و تغییر می‌کند و به همین دلیل چه بسا لازم باشد متنی در زبان خودش نیز ترجمه شود تا مثلاً از هزارسال پیش به زمان ما باز گردد. علاوه بر این، خود نویسنده به زبان اصلی نیز ممکن است در زبان دورانه‌های متفاوت سیر کند و از چیزهایی سخن بگوید که دیگر وجود ندارند و در کتشان مشکل است. در چنین وضعی مترجم چه باید بکند؟ اگر سخن متعلق به اعصار کهن را به زبان کنونی در آورد، رنگ و بوی کهن نمای آن را گرفته است و اگر نخواهد

حاشیه:

● این دومین کتاب از مجموعه Translation Studies (بررسی ترجمه) است که به معرفی آن می‌پردازیم. کتاب اول، ترجمه تاریخ، فرهنگ، از همین مجموعه تبار معرفی شده است (نشر و انتشار، سال سیزدهم، شماره سوم). برای کسب اطلاع درباره خود مجموعه به همان مقاله رجوع شود. از این مجموعه که انتشارات راتج آن را به ویراستاری سوزن بست (S. Bassnett) و آندره لفرور (A. Lefevere) منتشر می‌کند تاکنون چهار عنوان منتشر شده است. سه عنوان دیگر اینها هستند:

- Translation, Rewriting, and Manipulation of Literary Fame.
- Translation, Poetics and the Stage.
- Translation! History! Culture.

کند تا متن برای خواننده معنی دار شود.

● فصل چهارم: عدم تناظر زبانها با یکدیگر و بیش نشانه‌های جرح و تعدیل در ترجمه، نوشته ولادیمیر گاک. این مقاله به آموزش ترجمه اختصاص دارد. آندره لفریور، دبیر این مجموعه، معتقد است که سطح کلاسهای ترجمه در غرب بسیار پایینتر از سطح این کلاسها در روسیه و بلغارستان است. می‌گوید آموزش ترجمه در غرب تا همین اواخر در کارگاههای بسته‌ای صورت می‌گرفت که بیشتر به نیازهای نویسندگان خلاق که نتوانسته بودند کاری انجام دهند پاسخ می‌داد تا به آموزش اصول و روش ترجمه. این سطح از کار مدتهاست که در روسیه و بلغارستان پشت سر گذاشته شده است، زیرا اصطلاحات مربوط به نقد این رشته کاملاً جا افتاده و سطح تحلیل بالاتر است؛ نظریات و روشهای بی‌پایه کمتر است و به «احساس» مترجمان آینده توجه بیش از حد نمی‌شود. در واقع می‌توان گفت که آموزش ترجمه در سطحی میان «کارگاه» و «درس نظری» در غرب قرار دارد. در چنین وضعی طبیعی است که معلمان ترجمه به «پیش‌نشانه‌های تعدیل در ترجمه بپردازند. اگر بتوان طرحی ریخت که بتواند از پیش نشان دهد که دانشجوی ترجمه در چه نقاطی از زبان ممکن است دچار مشکل شود، مدرس ترجمه می‌تواند آموزش ترجمه را در بستری مشخصتر پیش ببرد. دانشجویان نیز اگر از قبل با این عدم تناظر آشنا باشند، برای مواجهه با آنها آماده‌تر خواهند بود. این روش سبب می‌شود که آنها با اعتماد بیشتری به این راه ادامه دهند. در این کار تطبیقی برخی از ساختهای زبان روسی و فرانسوی مقایسه شده و همپوشی‌ها و خلأهای آنها نشان داده شده است؛ مثلاً نشان داده شده که زبان روسی که فاقد حرف تعریف معین است در برخورد با زبانهای انگلیسی و فرانسوی چگونه عمل می‌کند.

● فصل پنجم: مسئله واحد ترجمه، نوشته لئونید پارخودارف. درباره واحد ترجمه مطالب زیادی نوشته شده است، زیرا این مسئله اهمیت آموزشی دارد. اگر واحد ترجمه مشخص شود مشکل اساسی مترجمان آسان و کارندیس ترجمه روشن خواهد شد. آرزوی دیرین بشر برای دستیابی به ماشینی ترجمه در حقیقت وجه دیگری از دستیابی به واحد ترجمه بوده است، زیرا ماشینی تنها در صورتی می‌تواند ترجمه کند که واحد ترجمه از قبل معین باشد. به هر حال، علم تا کنون نتوانسته این پدیده قرار و چند وجهی را مهار کند و هنوز هم در این مورد مهارت و خلاقیت مترجم، همراه با رعایت همیشگی اصل ارتباط، راهگشاست. بحث درباره واحد ترجمه چنان اهمیت داشته که برخی از ترجمه‌شناسان از روی الگوی phoneme (واج: کوچکترین واحد

انگلیسی را مثال می‌آورد می‌گوید در زبان روسی دوسه معادل به جای آن نهادند تا عاقبت یکی از آنها تثبیت شد. گاه دقت در ترجمه سبب می‌شود که اصل ایجاز در زبان کنار گذاشته شود و این زمانی است که مترجم مجبور می‌شود برای رسایی معنا و مفهوم، یک کلمه از متن مبدأ را به چند کلمه در متن مقصد برگرداند. گاه برای مقولاتی اصولاً معادل وجود ندارد. مثلاً در زبانهای اندونزیایی ۹ ضمیر شخصی وجود دارد که با همتای آن در انگلیسی (۷ تا) جور در نمی‌آید. مثلاً «سونا»ی فنلاندی و «اسپوتنیک» روسی در انگلیسی معادل ندارد. کلمه soldier انگلیسی در زبان روسی چهار معادل دارد که هر یک نوع خاصی از سرباز است. البته این امر دلیل آن نیست که بگوییم زبان روسی از زبان انگلیسی دقیقتر است و مقولات کلی را به مقولات ریزتر تقسیم می‌کند، چون متقابلاً بسیاری از صفتهای روسی در زبان انگلیسی دو معادل دارد.

نکته دیگری که نویسنده در مقاله خود مطرح می‌کند موضوع کاربرد معمولی و ناآگاهانه یک واژه یا ترکیب در مقایسه با کاربرد عمدی آن است: گاه نویسنده کلمه‌ای را نه از روی قصد بلکه از روی تصادف انتخاب می‌کند و هیچ منظور خاصی نیز از آوردن آن ندارد. اما، برعکس، گاه نویسنده از روی قصد این کار را می‌کند. مترجم باید این دو وضعیت را از هم تمیز دهد. وظیفه مترجم خوب آن است که هم متوجه این امر بشود و هم دلیل و حکمت آن را دریابد و سپس از طریق معادلی مناسب آن را به زبان مقصد منتقل کند. دلایلی که نویسنده را به انتخاب واژه‌ها و ترکیبات غیرمعمول می‌آورد متوجه‌اند: تداعی ناگهانی اندیشه، غلیان لحظه‌ای عاطفه و احساس، میل شدید به ایجاد ترکیبات بدیع، ایجاد موقعیتهای خنده‌آور و صرف جلب توجه خواننده. در نظر گرفتن معادلهای در معنای متنی خودشان بحث دیگری است که نویسنده مقاله به آن اشاره می‌کند. روی می‌گوید فرهنگهای لغت انگلیسی- روسی برای معادل abolitionist تنها یک معادل لفظی گذاشته‌اند اما این مترجم است که از روی متن باید تشخیص دهد که این اصطلاح در دهه ۱۹۲۰ در امریکا یک معنی داشته و در دهه ۱۹۶۰ در انگلستان معنی دیگری. در بحث از موقعیت کلام در بافت و اصولاً در نظر گرفتن زبان در چارچوب ارتباطی، نویسنده به جمله‌ای از رمان گتسبی بزرگ، نوشته اسکات فیتزجرالد، اشاره می‌کند که در آن شخصیت داستان می‌گوید «در ۱۹۱۵ از نیویورک فارغ‌التحصیل شدم». در ترجمه این جمله، نیویورک بدستی به دانشگاه ییل تبدیل شده است. نویسنده می‌گوید اطلاعات خواننده امریکایی طوری است که موقعیت نیویورک را درک می‌کند، اما ترجمه این جمله به همین صورت برای خواننده روسی معنی ندارد. بنابراین، در مواردی مترجم باید در متن دخالت

کلیشه‌ای نظیر wet paint! از این زمره است. این جمله در فارسی معمولاً به «رنگی نشود» ترجمه می‌شود. گاه حتی واحد جمله نیز برای ترجمه کم است. مواردی هست که مجموعه‌ای از جمله‌ها چنان در کنار یکدیگر قرار گرفته و واحدی بزرگتر تشکیل داده‌اند که نمی‌توان آنها را جمله به جمله ترجمه کرد، مانند يك قطعه شعر.

بنابراین، مفهوم «واحد ترجمه» را شاید بتوان با مفهوم «معادل» بهتر روشن کرده و معادل، اگر مناسب و طبیعی انتخاب شود، خود می‌تواند نشان دهنده این مانور باشد: يك واژه در برابر چند واژه و برعکس، يك واژه در برابر يك جمله و برعکس، جمله مثبت در برابر جمله منفی و برعکس، جمله سوألی در برابر جمله خبری و برعکس، و غیره. چنانچه در این معادل‌گذاری هنجارهای زبان گیرنده در هم نریزد، واحدهای طبیعی ترجمه به طور شناور از تکواژ گرفته تا جمله رعایت شده‌اند.

ترجمه‌ای که در آن واحد ترجمه کوچکتر از آن انتخاب شود که زبان مبدأ خود به کار گرفته ترجمه تحت‌اللفظی از کار در خواهد آمد. ترجمه تحت‌اللفظی پسندیده نیست، زیرا یا محتوای اطلاعات موجود در زبان مبدأ را تعریف می‌کند یا صورت زبان مقصد و یا هر دو را. ترجمه‌ای که در آن واحد ترجمه بزرگتر از واحد زبان مبدأ باشد ترجمه آزاد نام دارد. ترجمه آزاد در مجموع مقبولتر از ترجمه تحت‌اللفظی است، زیرا محتوای زبان مبدأ را حفظ می‌کند و هنجارهای زبان مقصد را نیز در هم نمی‌ریزد. جنبه منفی آن این است که آزادی غیر لازم و بیش از حدی که مترجم در این کار به خود می‌دهد گاه سبب تغییر در محتوای مطلب می‌شود. مسلماً ترجمه آزاد برای هر متن و هر خواننده‌ای مناسب نیست. به هر حال، مترجم باید بکوشد ترجمه‌ای «معادل» عرضه کند، گرچه به نظر می‌رسد بهتر است مفهوم «معادل» را مفهومی آرمانی و دست نیافتنی تلقی کنیم که در عالم عمل گاه از آن دور و گاه به آن نزدیک می‌شویم.

● فصل ششم: همسنگی و رسایی، نوشته الکساندر شویتس. در این مقاله نویسنده مفهوم equivalence (همسنگی) و adequacy (رسایی و کفایت) را از دیدگاه چند صاحب نظر بررسی می‌کند. این مفاهیم تقریباً معادل مفاهیم «ترجمه معنایی» و «ترجمه پیامی» است. در ترجمه مبتنی بر همسنگی باید حداکثر توازن و معادله در واحدهای واژگانی وجود داشته باشد و بیشتر نظری است تا عملی. برعکس، ترجمه مبتنی بر مفهوم رسایی بیشتر به عمل ترجمه مربوط می‌شود تا به بحثهای نظری و مستلزم تصمیم‌گیری دایم مترجم در هر لحظه و بده‌بستانهای ضروری و کاهشها و افزایشهایی است که انسجام ارتباطی متن را تقویت نمی‌کند.

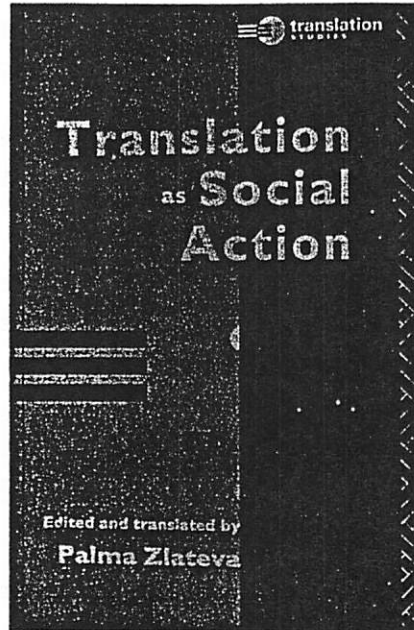
آوایی تمایزدهنده معنایی در زبان) و morpheme (تکواژ: کوچکترین واحد معنایی در زبان) اصطلاح tranleme (کوچکترین واحد ترجمه) را ساخته‌اند. نویسنده، ضمن اشاره به پیچیدگی مسئله و اینکه اصولاً عده‌ای وجود واحد ترجمه را قبول ندارند، آن را چنین تعریف می‌کند: «کوچکترین واحد زبانی در زبان مبدأ که بتوان معادلی برای آن در زبان مقصد پیدا کرد. این واحد از اجزای کوچکی تشکیل شده که برای آنها دیگر نمی‌توان معادلی در زبان مقصد یافت.» زبان‌شناسی کوچکترین واحد معنی‌دار زبان را تکواژ می‌داند اما این امر در مورد ترجمه صادق نیست. واحد ترجمه به هر حال چیزی بالاتر از تکواژ است. واحدهای زبان عبارتند از واج، تکواژ، واژه، ترکیب واژه‌ای، جمله و متن. اگرچه متن هنوز به عنوان واحد ترجمه قبول جهانی نیافته، اما در تحلیل ترجمه باید آن را در نظر گرفت، زیرا ترجمه به هر حال با گفتار (parole) و صورت نوشتاری آن یعنی متن سروکار دارد نه با زبان (language) به عنوان يك نظام. در آوانویسی (transcription) «ترجمه» در سطح واج صورت می‌گیرد. مثلاً روسها اصطلاحات brain drain (فرار مغزها)، speaker (سخنگوی مجلس) و lady (لیدی) را عیناً از انگلیسی گرفته و تنها تلفظ آنها را تعدیل کرده و در واقع برخی از واجهای آنها را تغییر داده‌اند. روسها از واحد تکواژ نیز در ترجمه استفاده کرده‌اند. مثلاً واژه backbencher را به zadneskameechnik ترجمه کرده‌اند که ترجمه تکواژ به back و bench و پسوند er است. (امراد از این کلمه در انگلیسی نمایندگانی هستند که در پارلمان انگلستان در ردیفهای عقب می‌نشینند و جزء نمایندگان رسمی محسوب نمی‌شوند). از واحد کلمه در ترکیب نیز برای ترجمه بسیار استفاده می‌شود که در حقیقت همان گره‌برداری است. مثلاً روسها House of Common (مجلس عوام) را به palata obshtin ترجمه کرده‌اند که ترجمه کلمه به کلمه است. به نظر می‌رسد که در بحثهای نظری واژه رایجترین واحد در ترجمه باشد. البته باید توجه داشت که در بحث از واحد ترجمه منظور واحد ترجمه در زبان مبدأ است نه زبان مقصد. مثلاً هنگامی که ما جمله The shots straddled the target را به «تیرها از کنار هدف رد شدند» ترجمه می‌کنیم، هر چند در برابر کلمه straddled چند کلمه به کار برده‌ایم، همچنان واحد کلمه را رعایت کرده‌ایم، زیرا آن چند کلمه در برابر يك کلمه آمده‌اند.

البته در عمل قسمت کمی از ترجمه در سطح واژه صورت می‌گیرد و در اغلب جمله‌ها مجبوریم از واحدهای بزرگتر استفاده کنیم. گاه چند واژه به يك و گاه يك واژه به چند واژه ترجمه می‌شود. گاه واحد ترجمه جمله است و این زمانی است که معنی کل جمله حاصل جمع ریاضی کلمات آن جمله نباشد. جمله‌های

● فصل هفتم: نکته‌ای دربارهٔ گرده برداری زبانی، نوشتهٔ آندری دانچف. همه قبول دارند که وظیفهٔ اصلی مترجم انتقال کامل اطلاعات موجود در متن همراه با تأثیرات سبکی و عاطفی آن است. اما همین گفتهٔ آسان مشکلات زیادی در عمل پیدا کرده. و می‌کند. یکی از مشکلاتی که این مسئله در عمل به خود می‌گیرد چنین است: مترجم در جریان ترجمه تا کجا می‌تواند زبان خودش را دست نخورده و بی تأثیر از فشار زبان خارجی نگه دارد؟ حقیقت این است که تمام زبانهای اروپایی، حتی اگر فقط تأثیر ترجمهٔ کتاب مقدس را در نظر بگیریم، به تأثیر ترجمه تغییر پذیرفته‌اند و نه تنها واژه‌هایی را از یکدیگر وام گرفته‌اند بلکه ترکیبات و عباراتی را جزء به جزء گرده برداری کرده‌اند. آن قسمت از زبان که در تبدلات زبانی معمولاً تأثیر می‌پذیرد بخش واژگان و نحو است؛ بخش آوایی زبان سخت جان تر است. به همین دلیل، اغلب تغییرات در دو بخش اول صورت می‌گیرد. چه وقت می‌توان گفت که مترجم تعبیر یا تشبیهی بجا و زیبا را وارد زبان کرده و چه وقت می‌توان او را به بیذوقی و کج سلیفگی آشکار متهم ساخت؟ مترجمان در طول تاریخ همواره در معرض دو نوع انتساب قرار داشته‌اند: گاه غنی‌کنندگان و گاه تباہ‌کنندگان زبان نام گرفته‌اند. همین جا می‌توان گفت که هیچ معیار مشخص و جزم و جفتی و هیچ چراغ راهنمای آماده‌ای که بتوان به مترجم عرضه داشت وجود ندارد و مترجمان همواره بر شِم زبانی خود تکیه داشته‌اند و از این پس نیز خواهند داشت.

دانچف در اینجا مثالهایی می‌آورد که عیناً به صورت ترکیب از زبانهای دیگر اروپایی به بلغاری و روسی وارد شده‌اند. عبارت اصطلاحی storm in a tea cup (طوفان در فنجان = هیاهوی بسیار برای هیچ) اصلاً فرانسوی بود که به بلغاری، روسی، آلمانی، سوئدی و غیره عیناً با همان معنی منتقل شد. برخی از عبارات عیناً از لاتینی وارد زبانهای اروپایی شده‌اند؛ عباراتی از منشأ کتاب مقدس چنان گسترش یافته که جزء گنجینه بین‌المللی زبان بشر در آمده است. نظیر «دست شستن از چیزی».

با اینهمه، دانچف خود در این مقاله اشاره می‌کند که اخیراً ترکیبات و عبارات نجسی از طریق گرده برداری وارد زبان بلغاری شده‌اند که اجزای آنها - به زعم او - شفافیت لازم برای رساندن معنی را ندارند. مثلاً عبارت to let the cat out of the bag (رها کردن گربه از داخل کیسه) به معنای فاش کردن راز و لو دادن غیر ارادی عیناً با همین ساخت و ترکیب وارد زبان بلغاری شده است. البته این ساختها هنوز جا نیفتاده‌اند و در نتیجه شاید بتوان آنها را به بی‌تجربگی مترجمان نسبت داد، اما بسیاری از آنها اکنون در زبانهای بلغاری جا افتاده‌اند و به قول نویسنده «نادرستِ امروز می‌تواند درستِ فردا باشد». مثالهایی که دانچف



نویسنده در اینجا به فیلم بانوی زیبای من که بر اساس نمایشنامهٔ پیکامیون برناردشا ساخته شده اشاره می‌کند. در این فیلم، پروفیسور هیگینس می‌کوشد که به خانم الیزا یاد دهد که ترانهٔ «The rain in Spain stays mainly in the plain» را بخواند. در اینجا این خانم به دلیل داشتن لهجهٔ کاکنی (انگلیسی عامیانه) و مسلط نبودن به لهجهٔ انگلیسی معیار، مصوت مرکب ei یا ai تلفظ می‌کند که سبب خنده می‌شود. در نسخهٔ روسی فیلم مترجم نتوانسته «همسنگی مطلق» ایجاد کند و بجا به شکر دیگری متوسل شده و کلمهٔ دشواری در دهان او گذاشته که تلفظش برای او سخت و در نتیجه موجب خنده می‌شده است و در واقع کاری کرده که برای موقعیت موجود کفایت می‌کرده است. معمولاً اسامی آثار ادبی (نمایشنامه، داستان و فیلم) در ترجمه گاه بسیار تغییر می‌کند تا با شرایط فرهنگی منطبق گردد و جذابیت داشته باشد. گاه عنوانها را تغییر می‌دهند تا اشارهٔ ضمنی آن را نشان دهند. اشاره‌ای که اگر عیناً با همان بافت کلامی زبان مبدأ ترجمه شود بی‌معناست. از همین جاست که رمان *The Sun Also Rises* اثر معروف همینگوی که تلمیحی به سفر جامعه دارد هم در انگلیسی و هم در روسی به *Fiesta* (نام یکی از تعطیلات مسیحی) ترجمه شده است.

می آورد همه از کتابهایی هستند که مترجمان حرفه‌ای جا افتاده آنها را ترجمه و ناشران معتبر آنها را منتشر کرده‌اند. نویسنده می گوید بسیار مشکل بتوان گفت که این ترکیبات جدید از روی بی توجهی مترجمان وارد زبان شده‌اند یا از روی عمد و به منظور انتقال ظرافتهای سبکی زبان اصلی. قضاوت بر اساس وضع موجود در بلغارستان نشان می دهد که آن دسته از عبارات گره برداری شده بیشتر مقبول واقع شده‌اند که عناصرشان شفافیت بیشتری داشته‌اند، مانند «to be in the same boat» یا «to be on thin ice». بعضی از ترکیبات و عبارات بلغاری نیز تحت تأثیر ترجمه معنای دیگری به خود گرفته‌اند، یعنی معنای موجود در عبارت انگلیسی در عبارت بلغاری رفته است که نوعی گره برداری معنایی است. نوع دیگر از گره برداری از طریق معلمان زبان انگلیسی یا سخنرانهای دوزبانه وارد می شود. اینها گاه برخی از ترکیبات و عبارات خارجی را «بیان کننده تر» از معادل آن در زبان مادری می دانند و به همین دلیل در گفتار خود از آنها استفاده می کنند. این افراد در حقیقت همان کاری را می کنند که شاگردانشان در جریان ترجمه - به اشتباه و به سبب ضعف در زبان مادری - انجام می دهند، منتها از روی عمد. نویسنده به درستی اشاره می کند که البته این گونه استفاده از تازه‌ها فقط تا جایی رواست که ارتباط مختل نشود و چون ارتباط پایرجاست نازگی جلوه می کند. به هر حال، عده‌ای نیز معتقدند که از جمله کارهایی که با زبان می شود کرد یکی هم بازی با آن است. نویسنده نتیجه می گیرد که گره برداری، چه از نوع ناشیانه و چه از نوع استادانه، همچنان در جریان ترجمه روی خواهد داد و مسلماً تعدادی از آنها نیز جا می افتند. نکته جالبی که در بحثهای مربوط به ترجمه در متون روسی و بلغاری وجود دارد استفاده از کلمه *phraseme* است که بیشتر خود آنها به کار می برند تا غریبها. آنها این کلمه را مطابق الگوی *phoneme* و *morpheme* و غیره ساخته‌اند و منظورشان يك واحد عبارتی است. این تلقی از ترجمه، یعنی گذاشتن يك عبارت به جای عبارتی دیگر، در حالی که در غرب هنوز «واحد» ترجمه را عمدتاً واژه می دانند، پیشرفت است. شاید از آنجایی که سنت ترجمه و همچنین تفکر درباره ترجمه در روسیه و اروپای شرقی جوانتر از این سنت در اروپای غربی است، هنوز خاطرۀ مترجمان اروپای غربی در دوران رنسانس در ذهن مترجمان اروپای شرقی زنده باشد؛ آنها معتقد بودند که با وارد کردن ترکیبات جدید باید زبان را غنی کرد. اینکه استادان ترجمه اغلب کمتر به مهاجرت عبارات (*phrasemes*) از زبانی به زبانهای دیگر توجه کرده‌اند، شاید خود توجیه خوبی باشد که اصولاً واحد درست و طبیعی ترجمه همین واحدهای عبارتی هستند که چنان راحت به زبان دیگر می لغزند که کسی

متوجه حضورشان نمی شود.

● فصل هشتم: هنجارهای ترجمه، نوشته ویلن کومیساروف. چنانچه هنجارهای ترجمه روشن و مشخص باشد کار مترجم بسیار آسانتر و مشخصتر خواهد شد. اما دست یافتن به این هنجارها در جریان عمل بسیار مشکل است. از طرفی می گویند «محتوای متن اصلی بدون ذره‌ای کم و کاست باید منتقل شده و از طرفی دیگر می گویند چنانچه لازم باشد مترجم می تواند بخشهای کم اهمیت تری را «قربانی» کند تا بتوان بخشهای مهمتر دیگری را خوب منتقل کرد؛ می گویند «اندیشه» و «پیام» مهم است نه «لفظه»، اما این را هم می خواهند که «ظریفترین هاله‌های سبکی» منتقل شود، مترجم چگونه این اضداد را با هم جمع کند؟ هنوز تعریف جامع و قانع کننده‌ای برای هنجار در ترجمه داده نشده است. اصطلاحات ترجمه «تحت اللفظی» و «آزاد» نیز، هر چند در بحث مربوط به هنجار ترجمه مطرح می شوند، قطعیت لازم را ندارند. در ترجمه تحت اللفظی، که معمولاً معنای منفی دارد، مترجم هنجارهای واژگانی و دستوری و سبکی زبان مقصد را در زیر فشار هنجارهای زبان خارجی تغییر می دهد. در ترجمه آزاد، برعکس، هیچیک از هنجارهای زبان مقصد تغییر نمی کند اما متن ترجمه با متن اصلی همسنگ نیست. ترجمه آزاد به قول کتفورد ترجمه‌ای است «مناسب برای شرایط خاص». بارخوداروف در متون ادبی ترجمه تحت اللفظی را رد می کند و ترجمه آزاد را قابل قبولتر می داند، اما در ترجمه متون حقوقی و دیپلماتی معتقد است که ترجمه تحت اللفظی بر ترجمه آزاد ترجیح دارد.

هنگامی که عده‌ای از زبان‌شناسان و ترجمه‌شناسان هنجارهایی برای ارزیابی ترجمه پیشنهاد کردند برخی از مترجمان و بخصوص مترجمان متون ادبی موضع دفاعی سختی گرفتند و وجود هر نوع سببیت نشایست برای ترجمه را سستی در برابر آزادی لازم برای خلاقیت خود دانستند. حاصل کار این شد که نظریه‌های ترجمه و قواعد و هنجارهای مربوط به آن را صرفاً به عنوان «راهنمای عمل» در نظر بگیرند و اطلاق این قواعد به موارد خاص را به دست خود هنرمند یا دانشمند بسپارند. در واقع، عده‌ای نظر دادند که همان گونه که کار زبان‌شناس این نیست که بگوید زبان چگونه باید به کار رود بلکه صرفاً باید چگونگی کاربرد آن را باز نماید، نظریه پرداز ترجمه نیز باید وضع موجود را توصیف کند نه اینکه هنجارهای پدید نیامده را حاکم سازد. نکته مهمی که نویسنده می خواهد در این مقاله بگوید این است که وضع هنجارهایی برای ترجمه الزاماً باید بر پایه يك نظریه زبان‌شناختی از ترجمه باشد. هنجارگذارهای موضعی بدون اینکه بر پایه‌ای نظری استوار باشند راه به جایی نخواهند برد. از

متن را در چارچوب شکل‌های بزرگتری از تفکر درک کنند. مدتهاست این موضوع روشن شده است که فرایند تولید متن و درک آن تا حدودی شبیه یکدیگرند. معلوم شده است که فهم متن نه تنها مستلزم دانستن زبان آن متن بلکه مجموعه‌ای از اطلاعات مرتبط به هم درباره محتوای متن و همچنین ساختارهای ارتباطی ثابتی است که شکل آن متن را می‌سازد. در این مورد می‌توان این فرضیه را عرضه کرد: ساختار و معنی شناسی متن را می‌توان یکی از مؤلفه‌های مکانیسم پیچیده‌ای در نظر گرفت که مؤلفه‌های آن را باید در ذهن و حافظه گیرنده آن متن جستجو کرد. فرایند دریافت و درک زمانی صورت می‌گیرد که این دو مؤلفه به تعامل با یکدیگر بپردازند. این وضعیت هم در متن اصلی و هم در متن ترجمه صادق است و تلاش مترجم برای رسیدن به این نقطه مطلوب است.

● فصل دهم: تحلیل روان‌شناختی ترجمه به عنوان نوعی از فعالیت زبانی، نوشته آیرینا زمینیا. به ترجمه از زوایای گوناگون می‌توان نگاه کرد: تاریخی، فرهنگی، ادبی، زبانی و غیره. یکی از اینها بررسی ترجمه او دید روان‌شناسی است. مترجم از لحاظ روان‌شناسی چگونه فردی است؟ در جریان ترجمه چه فعل و انفعالاتی در ذهن او صورت می‌گیرد؟ رفت و آمد ذهنی بین دو زبان در جریان ترجمه چه تأثیری بر ذهن می‌گذارد؟ شخص دو زبانه چه تفاوتی با فرد یک زبانه دارد؟ اینها مسائلی است که در حوزه روان‌شناسی ترجمه قرار می‌گیرد. نویسنده مقاله ترجمه را نوعی فعالیت زبانی نظیر سخن گفتن، شنیدن، خواندن و نوشتن می‌انگارد، اما معتقد است که از برخی جهات با آن تفاوت دارد. در ارتباط معمولی و به هنگام گفتگو شخص ابتدا مطلب را در ذهن خود می‌پرواند و سپس فکر خود را به زبان می‌آورد. در اینجا شخص صرفاً با افکار خودش و تبدیل آنها به گفتاری قابل درک برای شنونده سروکار دارد. اما فرایند ترجمه با این جریان فرق دارد. در اینجا شخص با افکار شخص دیگری روبروست. در حقیقت، در اینجا یک مرحله اضافی در کار است. شخص ابتدا باید گفته فرد دیگری را درک و پردازش کند. زبان پردازش مفاهیم، بسته به اینکه مترجم بر کدامیک از دو زبان مسلط باشد، فرق می‌کند. به هر حال بعد از مرحله پردازش مفاهیم مرحله انتقال فرا می‌رسد. در اینجا مترجم باید مفاهیم پرداخته را از زبان مبدأ به زبان مقصد انتقال دهد. در گفتگوی معمولی و یا در جریان تألیف چنین وضعی وجود ندارد. مفاهیم به یک زبان پردازش و تولید می‌شوند. در حالی که ترجمه پدیده پیچیده‌تری است زیرا یک مرحله اضافی و یک زبان اضافی در مسیر ارتباطی خود دارد و این وضع در جریان ترجمه همزمان مشکلی بزرگ ایجاد می‌کند. پیچیدگی این فعالیت نشان می‌دهد که به صرف دانستن دو زبان

سوی دیگر، تنها با یک هنجار نمی‌توان هر نوع ترجمه‌ای را سنجید. هنجارهای سنجش ترجمه یک متن ادبی با هنجارهای سنجش ترجمه متن علمی یا تبلیغاتی حتماً باید فرق داشته باشد. نکته دیگری که نویسنده متذکر می‌شود این است که هر جامعه زبانی می‌تواند الگوی خاصی از ترجمه برای خود انتخاب کند که متناسب با زمان و مکان خودش باشد. در عمل هم چنین بوده و ملتها اغلب در دوره‌های متفاوت شیوه‌های متفاوتی برای ترجمه برگزیده‌اند. گاه لازم بوده تحت اللفظی ترجمه کنند و گاه آزاد، گاه زبان مقصد را در برابر زبان مبدأ دست نخورده نگه داشته‌اند و گاه عناصری از زبان مبدأ وارد زبان مقصد کرده و آن را غنی ساخته‌اند. به هر حال، شرایط اجتماعی و سطح پیشرفت هر کشور مستلزم انتخاب شیوه خاصی برای ترجمه است. اولین ترجمه‌های متون دینی نشان می‌دهند که مترجمان واحد کلمه را رعایت می‌کرده‌اند. حتی امروز نیز برخی از مترجمان کتاب مقصد حدودی از نامفهوم بودن را جایز می‌دانند چون تأثیر خوبی بر معتقدان می‌گذارد. مترجمان فرانسوی در قرن هجدهم وظیفه خود می‌دانستند که ساختار و شکل مطلب اصلی را در ترجمه تغییر دهند و گر نه مقبول خوانندگان و منتقدان واقع نمی‌شدند. این امر نشان می‌دهد که دست یافتن به هنجار ترجمه در دوره‌های تاریخی گوناگون خود مستلزم زیر پا گذاشتن برخی از هنجارهای لازم برای دوره‌های دیگری از ترجمه است. در نهایت به نظر می‌رسد که بهتر است خود مترجم حقیقی و حاضر را بهترین هنجار گذار ترجمه بدانیم و مطمئن باشیم که تجربه و مهارت در این زمینه حرف آخر را خواهد زد.

● فصل نهم: درک، سبک، ترجمه و تعامل آنها با یکدیگر، نوشته مارگریتا برنسن. ترجمه علم است یا هنر؟ نویسنده معتقد است که تا حدود زیادی علم است، اما قلمروهایی از آن در مقوله هنر قرار می‌گیرد. ترجمه همچون بنت عیاری است که زاویه‌های دید گوناگون می‌تواند هر لحظه آن را به رنگی در آورد. یکی از دیدگاه‌های پرداختن به ترجمه دیدگاه کاربردشناسی است که در اینجا مطرح می‌شود. توجه روزافزون به کاربردشناسی زبان آشکار کرده است که بین زبان و ساختارهای جهان‌شمول فعالیت انسانی پیوندی درونی وجود دارد. متن محصول نهایی است که از سه حوزه شناختی مستقل اما کاملاً مربوط به هم تشکیل می‌شود: محتوا که محصول تدوین فکر است (معنی شناسی متن)؛ انتقال محتوا (نحو متن)؛ و میزان تأثیرگذاری انتقال محتوا (کاربردشناسی متن). بسیار مهم است که مترجمان بتوانند متن را در شکل درونیش بخوانند، نویسنده را در دیون متن کشف کنند، خالق را در اثر بیابند و متن برونی را در شکل پیام‌دهی و پیام‌رسانی خودش بفهمند. برای این کار مترجمان باید

خواننده با دوزبان متفاوت و اینکه آیا این دو تأثیر تا چه حد به هم نزدیک بوده‌اند کار بسیار مشکلی است. برای پیش بردن این بحث اغلب مجبور شده‌اند اصطلاحات «زمینه قبلی» یا «تجر به» را وارد کار کنند؛ زیرا اگر بخواهیم متنی در زبان مقصد بر خواننده همان تأثیر را بگذارند که بر خواننده زبان مبدأ گذاشته است، ناگزیر تجر به و زمینه قبلی آنها نیز باید در نظر گرفته شود. این شاخه از تحقیق هنوز الفاظ جا افتاده ندارد و به اصطلاح فرازبان خود را نیافته است. برخی معتقدند که تا زمانی که دو متن موقعیت برابر ندارند نمی‌توان زبان واحدی را در آنها ریخت. زبان در قالب متن ریخته می‌شود و متن خود نیز در چارچوب فرهنگ قرار دارد. بنابراین، هم ارز کردن این سه عامل - فرهنگ، متن و زبان - بسیار مشکل است. یوجین نایدا، ترجمه‌شناس معروف، در این مورد از اصطلاح «ظرفیت مجرا» استفاده می‌کند. برای اینکه متنها با هم در موقعیتی یکسان قرار گیرند گاه باید «تعبیرات تلویحی و مضمر» را «صراحت» بخشید و به قول نایدا خلأهای ناشی از «حذف» به قرینه‌های معنایی را پر کرده. اما مسئله اینجاست که وقتی در متن مقصد دستکاری می‌کنیم تا آن را - از لحاظ متنی و خلأهای فرهنگی - با متن مبدأ همسنگ سازیم، درجه طبیعی بودن زبان را در متن مقصد نسبت به متن مبدأ تغییر داده‌ایم. به عبارت دیگر، زبان منسجم متن مبدأ را «لق و سست» کرده‌ایم.

متن تنها در صورتی می‌تواند بر دو خواننده از دوزبان متفاوت تأثیر برابر - یا تقریباً برابر - بگذارد که آن دو خواننده يك - یا تقریباً يك - «ظرفیت قبول» داشته باشند که نوع آن را میزان و نوع اطلاعات و تجر به شخص از جهان پیرامون تعیین می‌کند. تأثیر یکسان تنها زمانی صورت می‌گیرد که این تجر به مشترک طرح واحدی در نقشه زبانی داشته باشند. به عبارت دیگر تنها در صورتی که آنها به يك فرهنگ و يك زبان تعلق داشته باشند. زبان فقط وسیله ارتباط نیست، وسیله‌ای است که ما از طریق آن جهان را تجر به می‌کنیم و مدلی شناختی از جهان می‌سازیم. اگر بتوان شیوه‌های جهان‌شمول شناخت انسان از جهان را آن گونه که در هر زبان متجلی می‌شود بررسی و تحلیل کرد، به نظر به جامع و محکمی درباب ترجمه دست خواهیم یافت. دو متن را زمانی می‌توان از لحاظ ترجمه همسنگ دانست که محتوای نقشی متن مبدأ طوری در متن مقصد ریخته شود که با مدل‌های شناختی و تجر به (انواع نقش بندی) خاص زبان مقصد تناسب داشته باشد و در نتیجه بتواند دریافت محتوای نقشی متن مبدأ را تضمین کند. به هر حال، مفهوم سازی - درآوردن شیء - یا پدیده‌ای به صورت مفهوم ذهنی - احتمالاً مفهوم اساسی بحثهای آینده درباره ترجمه خواهد بود که امکان دارد از این طریق حیات جدیدی به مفهوم «همسنگ» بدهد. البته امکان ندارد که نویسنده و مترجم موقعیتی

نمی‌توان مترجم خوبی بود. ترجمه مهارتی است خاص. قابلیت است برای رفت و آمد بین دوزبان، بین دو نظام مفهومی، و ایجاد ارتباط دایم بین دو دستگاه متفاوت.

برای تبیین فرایند ترجمه، در طی چهل سال گذشته مدل‌های گوناگونی همراه با فرایند نگارها و نمودارهای پیچ در پیچ عرضه شده است، اما به نظر می‌رسد که به دستگاه پیچیده و زنده اصلی، یعنی خود مترجم، کمتر توجه شده است. گاه مترجمان کاری می‌کنند که با این مدل‌ها سازگار نیست ولی ما حس می‌کنیم که چه ترفند خوبی بوده است. حقیقت این است که ترجمه در عالم واقع چنین است. گاه غیر از شَم مترجم هیچ مدلی کارآمد نیست.

● فصل یازدهم: رویکرد شناختی به همسنگی در ترجمه، نوشته ریسترا الکسیوا. برخی از ترجمه‌شناسان نسبت به اصطلاح «همسنگی در ترجمه» (translational equivalence) نظر خوشی ندارند. کلمه equivalence از لحاظ ریشه‌شناسی به معنای «هم‌ارزشی» است. تمام مشکل بر سر همین «هم» است و گاه نیز بر سر «ارزش». فرهنگ رندم هاروس معنای *equi* را از ریشه لاتین به معنای «برابر و شبیه» می‌داند. اگر معنای شباهت را برگزینیم شاید بتوان به جایی راه برد وگرنه با «برابری» و «یکسانی» نمی‌توان کاری کرد. به طور کلی تقریباً همه ترجمه‌شناسان معتقدند که معادل کامل در سطح واژه وجود ندارد؛ زیرا، به قول واین رایس، «نقشه معنایی هیچ دو زبانی یکسان نیست». البته درباره وجود معادل در سطوح دیگر، در سطح بالاتر از واژه، نظرها متفاوت است و هنوز هم بحث ادامه دارد. برخی نیز نظر داده‌اند که اصطلاح «معادل» کنار گذاشته شود و اصطلاح جدیدی ساخته شود. پیشنهاد نویسنده در این مقاله این است که اصطلاح «معادل» باقی بماند اما دقیقاً تعریف شود و به معنای چیزی شبیه «حد اکثر نزدیکی» به کار رود.

پیشرفت زبان‌شناسی، بخصوص زبان‌شناسی کلان و زبان‌شناسی متن، تصویر بهتری از مفهوم معادل به ترجمه‌شناسان داده است. این پیشرفت به طور کلی در دو جهت روی داده است: جهت اول عبارت بود از پرداختن به سطوح سلسله‌مراتبی مختلف صوری و محتوایی در زبان، لایه‌های گوناگون معنی (مصداقی، کاربردی، فرازبانی) و جهت دوم، بویاتر از اولی، بررسی خود خواننده و گیرنده پیام بود و رفتن به دنبال «تأثیر برابر» متن بر خواننده زبان اصلی و زبان ترجمه. تحقیقات شاخه اول، به دلیل مادی و ملموس‌تر بودن موضوع تحقیق، پیشرفت بیشتری داشته و شاخه دوم، هر چند از مفاهیمی نظیر صورت و محتوا سود جست، به دلیل اساساً شمی بودن روش کارش پیشرفت چندانی نکرده است. بررسی تأثیر يك اثر بر دو

به تن کابوی امریکایی و گیشای ژاپنی عیای اسلامی و دامن کردی بیوشانیم دیگر کابو و گیشا نخواهند بود. در هر زبان اشیاء و مفاهیم خاصی وجود دارد که فرهنگها و زبانهای دیگر فاقد آنها هستند. این واژه‌ها را اصطلاحاً خاص واژه (realia) می‌نامند و تقریباً در تمام زبانها وجود دارد. این واژه‌ها چنان رنگ محلی یا تاریخی به خود گرفته‌اند که معمولاً بندرت می‌توان آنها را ترجمه کرد و ترجمه آنها نیز روال خاصی دارد. خاص واژه‌ها را می‌توان برحسب معیارهای تاریخی و جغرافیایی و قومی تقسیم کرد. حاجی، کولخور، کیمونو، کامیکازه، ساندویچ، چلوکباب و غیره خاص واژه‌هایی هستند که معمولاً ترجمه نمی‌شوند. اینها را معمولاً با تبدیلهایی آوانویسی می‌کنند. همان گونه که ما ساندویچ انگلیسی را ساندویچ کرده‌ایم. گاه مقوله خاص را به عام تبدیل و در نتیجه آن را «ترجمه» می‌کنند. مانند ترجمه «هاف اندهاف» به «سیگار». اگر واژه مورد نظر چندان عام نباشد مترجم می‌تواند چیزی نظیر آن را برگزیند. مثلاً کلمه «باسلق» را می‌توان به یکی از انواع شیرینیهایی شبیه آن در انگلیسی ترجمه کرد. در چنین مواردی نقش مهم است نه خود کلمه. اگر هیچیک از این روشها مفید نباشد، مترجم متوسل به توضیح می‌شود. یکی دیگر از موارد این است که خاص واژه را می‌گیرند و آن را در بافتی متفاوت با اصل خود به کار می‌گیرند به طوری که معنایی متفاوت پیدا می‌کند. مانند تفاوت مفهوم واژه دموکراسی در کشورهای سرمایه‌داری و سوسیالیستی سابق.

مترجمان گاه در آوانویسی یا نظیرسازی خاص واژه‌ها به تردید می‌افتند. کدامیک از این دوره با حداقل ضایعات معنایی و حداکثر کفایت ارتباطی همراه است؟ انتخاب یکی از این دوشیوه به عوامل چندی بستگی دارد. یکی از آنها ماهیت متن است. خاص واژه‌ها در علوم بیشتر ترجمه می‌شوند تا در ادبیات. در ادبیات روایی از پانوشت می‌توان استفاده کرد و معنای خاص-واژه را روشن ساخت، اما همین کار در نمایشنامه-روی صحنه عملی نیست. یا مثلاً در کتابهای کودکان توصیه می‌شود که خاص واژه‌ها تا حد امکان ترجمه و در خود متن توصیف شوند. در داستانهای ماجراجویی گاه آوانویسی کلمات خاص صیغه بومی اثر را افزایش می‌دهد و در نتیجه به جاذبه آن می‌افزاید. در کتابهای علمی مردم‌پسند هر گونه شرح و توضیح و واژه‌نامه توصیفی پسندیده است. به هر حال، نوع متن، نوع خواننده، زمان و مکانی که قرار است ترجمه در آن صورت گیرد تعیین می‌کند که مترجم در ترجمه خاص واژه‌ها چه راهی در پیش گیرد. مترجم خواننده خود را می‌شناسد و هموست که بهترین تصمیم را می‌گیرد. مترجم گاه چیزی را قربانی می‌کند اما خودش می‌داند که در جایی دیگر در متن آن را جبران خواهد کرد.

را به طور معادل مفهوم سازی کنند. بخصوص اگر این موقعیت از لحاظ زمانی و مکانی مهجور باشد (زمانی، نظیر ترجمه مراسم مقام بخشی به شوالیه‌های قرون وسطا از طریق تماس شمشیر به شانه آنها برای یک افغانی یا افریقایی؛ مکانی، نظیر ترجمه کردن مراسم عروسی در ترکمن صحرای ایران برای یک فرانسوی). نه تنها این دو نویسنده و مترجم نمی‌توانند در چنین کاری موفق شوند، بلکه اصولاً زبان آنهاست که این اجازه را نمی‌دهد. زبانها در توصیف موقعیتها گرایش دارند که مشخصه‌های خاصی را «آشکاره» سازند. مثلاً زبان عربی الزاماً مشخص می‌کند که شیء یا پدیده مورد بحث یکی یا دو تا یا چندتا است، کاری که زبانهای دیگر عموماً نمی‌کنند، زیرا فقط صورت مفرد و جمع دارند و فاقد صورت تثنیه‌اند. هیچ نویسنده و هیچ زبانی هرگز موقعیتی را در نهایت تفصیل توصیف نمی‌کند، بلکه طرحی کلی انداخته می‌شود که ذهن خواننده را برمی‌انگیزد و این انگیزش الزاماً همان نیست که در ذهن نویسنده به عنوان فرد و در زبان به عنوان ذهن جمعی تشکیل می‌شود. در چنین مواردی هر نوع ترجمه تحت‌اللفظی نه تنها ارتباطی برقرار نخواهد کرد بلکه منجر به سوءتفاهم خواهد شد. مترجم باید از نوعی «همنسنگی» که در سطح خود زبان عمل می‌کند و نمی‌تواند به عناصر سازای دیگری تجزیه شود آگاه باشد. درست در این نقطه است که زبان شناسی تطبیقی با زبان شناسی شناختی تلاقی می‌کند. پیوند این دو چه بسا در آینده آموزش ترجمه مفید باشد.

● فصل دوازدهم: معنی و تجلی آن در زبان، نوشته لئونورا چرثیال-خوفسکایا. محصول معنی آفرینی (ideational product) انسانها که از طریق زبان ملی به بیان درمی‌آید دقیقاً آن چیزی است که نویسنده مقاله آن را «معنی» می‌نامد. این بدان معنی است که «معنای متن، صرفنظر از اینکه به کدام زبان ملی بیان شده باشد، همواره یکی است. در همین حال «معنی»، در مشخصه‌های بخصوصی، به برخی مشخصه‌های زبان ملی که از طریق آن بیان می‌شود، وابسته است. تا وقتی که معنی بیان نشده و به شکل متن در نیامده معنی آفرینی بالقوه به شمار می‌رود و تا زمانی که با مغز اجتماعاً پیشرفته انسانی دیگر برخورد نکند به همان حال باقی می‌ماند. این برخورد آن را به معنی آفرینی بالفعل تبدیل می‌کند و ماهیت محصول معنی آفرینی بالفعل به درجه‌ای از دانش فردی که در گیرنده بالقوه وجود دارد بستگی دارد. نویسنده معتقد است که ماهیت معنی «غیرخطی» است و این ساختار معنایی غیرخطی ساختار محصول معنی آفرینی در ذهن هر گیرنده متنی است که دانش کافی داشته باشد.

● فصل سیزدهم: خاص واژه‌ها در ترجمه، نوشته سیدرفلورین. اگر

شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر

(۹)

دکتر علی اشرف صادقی

پسوندهای صفت‌ساز

کمی، خیلی و غیره با کلمه؛ بسیار سرده کمی سرد...
هر کلمه‌ای که با تمام یا بیشتر این معیارها مطابقت داشته باشد
صفت شمرده می‌شود.

این نکته نیز باید در اینجا قید شود که بیشتر کلماتی که با
وندهای صفت‌ساز ساخته می‌شوند، مانند صفات جامد میان
اسمها و صفتها یا میان صفتها و قیدها مشترک‌اند و گاهی به سختی
می‌توان حالت و وضع اسمی یا صفتی یا قیدی آنها را اصلی و وضع
دیگر آنها را ثانوی شمرد. بنابراین باید وندهایی را که در
ساختمان این دسته از کلمات به کار می‌روند وندهای اسم-
صفت‌ساز و وندهای صفت-قیدساز شمرد. ما در اینجا فعلا از
ناگذاری اینگونه وندها به این شکل خودداری کرده‌ایم.

پسوندهای صفت‌ساز را از نظر معنایی به چند دسته تقسیم
می‌کنیم: پسوندهای دارندگی و اتصاف، پسوندهای فاعلی و
مفعولی، پسوندهای نسبت، پسوندهای شباهت، پسوندهای
حالت.

الف) پسوندهای دارندگی و اتصاف

(۴۳) - منده

این پسوند به معنی دارنده است و اساساً به اسمهای معنی
می‌پیوندد. کلمات ساخته شده با -مند به صورت اسم نیز به کار
می‌روند. مثلاً: آرزومند، آبرومند، ارادت‌مند، ارجمند، بهره‌مند،
ثروتمند، خردمند، حاجت‌مند، خواهشمند، دانشمند، دردمند،

قبل از اینکه به بحث از پسوندهای صفت‌ساز بپردازیم، لازم است
به اجمال تعریفی از صفت به دست دهیم. صفت در دستورهای
زبان فارسی به دو معنی به کار رفته است: ۱) یکی از بخشهای کلام
در ردیف اسم، فعل و غیره که نقش آن توصیف اسم است و معمولاً
با واسطه کسره اضافه (مصوت -e) بعد از اسم قرار می‌گیرد، مانند
خوب، سرخ، زیبا؛ ۲) کلیه وابسته‌های پیشین اسم از قبیل این،
هر، چند، کدام، چهار و غیره. آنچه در اینجا مراد ما است معنی
اول صفت است نه معنی دوم. نکته‌ای که در اینجا باید یادآوری
گردد این است که در زبان فارسی اکثر صفات در نقش اسمی و
قیدی نیز به کار می‌روند. بنابراین برای تعیین این نکته که کلمه‌ای
اسم، صفت یا قید است باید به ملاکهای صوری متوسل شد.

ملاکهای تشخیص صفت از سایر کلمات عبارتند از:

۱) استعمال شدن کلمه به عنوان نعت و صفت برای اسم. در
فارسی معاصر صفت در این نقش معمولاً با واسطه کسره اضافه
بعد از اسم قرار می‌گیرد: آب سرد.

۲) استعمال شدن بعنوان مسند برای اسم. صفت در اینجا قبل
از فعل «بودن» و بعضی فعلهای دیگر قرار می‌گیرد: آب سرد
است؛ او را عاقل می‌پنداشتم.

۳) تفضیل‌پذیری، یعنی به کار رفتن علامت صفت تفضیلی
«تر» و علامت صفت عالی «ترین» یا کلمه: سردتر، سردترین.

۴) به کار رفتن قیود نشان‌دهنده درجه و شدت مانند: بسیار،

دولتمند، زورمند، زبان‌مند، سالمند، سخاوت‌مند، سعادت‌مند، سودمند، شرافتمند، شکوه‌مند، عاقل‌مند، عقیده‌مند، علاقه‌مند، غیرت‌مند، فرهمند، قدرتمند، کلفت‌مند (=عیالوار)، گلمند، مستمند، نیازمند، نیرومند، هزمنند، هوشمند، هیکلمند.

این پسوند نسبتاً رایج است و در سالهای اخیر چند کلمه با آن ساخته شده و در برابر مفاهیم جدید به کار رفته است. مانند: کارمند، قاعده‌مند (در برابر regular یا rule-governed)، قانونمند، روشمند، (در برابر متدیک)، نظام‌مند (در برابر سیستماتیک)، ابزارمند (افزارمند)، توانمند، زیست‌مند (موجود زنده).

- مندر دو کلمهٔ تومند و پرومند به شکل «اومند» (umand-) و در کلمهٔ شرمنده بصورت «نده» به کار رفته است.^۱ در کلمهٔ اخیر یکی از دو «m» نیز حذف شده است: شرم‌منده ← شرمنده.

در کلمهٔ پیروزمند، - مند به صفت ملحق شده است.^۲ کلمهٔ اندیشمند مرکب از اندیشه و - مند است که پسوند «سه» از پایان جزء اول آن حذف شده است.

(۴۴) - سور (-var)

این پسوند نیز به معنی دارنده است و به اسم (اساساً اسمهای معنی و گاهی اسمهای ذات) می‌چسبد و صفت می‌سازد. اینگونه صفات به عنوان اسم نیز به کار می‌روند: بارور، بهره‌ور، پیشور، پهناور، دانشور، دیده‌ور، سخنور، شعله‌ور، نامور، هنرور.

در کلمهٔ جانور میان پایه و پسوند، مصوت میانجی e- به کار رفته است. این کلمه فقط به صورت اسم به کار می‌رود. در کلمهٔ سرواز «وره» دیگر معنی دارندگی فهمیده نمی‌شود و این کلمه در فارسی معاصر بسیط شمرده می‌شود.

کلماتی که در دهه‌های اخیر با این پسوند ساخته شده‌اند عبارت‌اند از: پایور، مرکب از پایه + ور با حذف مصوت پایانی جزء اول، که فرهنگستان اول آن را به معنی صاحب منصب شهربانی و کشوری وضع کرده است. پایور به عنوان یکی از درجات پیشاهنگی نیز به کار می‌رفت. رک، معین، فرهنگ فارسی، گویشور را به معنی کسی که به یک گویش محلی تکلم می‌کند به کار برده‌اند. دامنه‌ور نیز در معنی دامنه‌دار ندرتاً در نوشته‌ها به کار می‌رود.

در دو کلمهٔ حمله‌ور و شناور که پایهٔ آنها اسم مصدر است، «وره» به معنی کتنده است. کلمهٔ سخنور نیز اندکی تحول معنی پیدا کرده و در معنی کسی که فصیح سخن می‌گوید به کار می‌رود نه در معنی دارندهٔ سخن.

این پسوند سه صورت دیگر نیز دارد:

الف) -ur - چنانکه در کلمات مزدور، رنجور، کیفور و نمور. احتمالاً کلمهٔ شورو نیز از ش+ور ساخته شده است، چون در

عربی: در این معنی شریر و شریر متداول است.^۳ مزدور از نظر معنایی با سایر کلمات ساخته شده با -ur هماهنگی ندارد و این پسوند در این کلمه دیگر دارندگی را نمی‌رساند.^۴

ب) در کلمات ناماور، جنگاور و دلاور این پسوند به شکل «اور» به کار می‌رود. نجم‌الغنی خان شرایط ظهور -اور به جای -ور را چنین می‌داند: «هرگاه کلمهٔ دو حرفی را با کلمهٔ -ور ترکیب دهند الف در میان زائد کنند، چنانچه در تاور و قدآور و کدیور... امالهٔ کداور» (ص ۵۸۲). اما این مطلب درست نیست و مثالهای ناماور، جنگاور و نمور ناقض آن هستند.

در اینجا نیز در کلمهٔ جنگاور که پایهٔ ترکیب، اسم مصدر است، پسوند به معنی «کتنده» است، منتها همراه با معنی کثرت.

کلمهٔ نکاور در فارسی قدیم به معنی دونده و رونده، خصوصاً اسب و شتر به کار می‌رفته است، اما امروز در ارتش آن را در برابر ranger انگلیسی، به معنی سرباز یا درجه‌داری که او را برای جنگ تن‌به‌تن تمرین داده و ورزیده کرده باشند مستعمل است. در این ترکیب «نک» را به معنی حمله گرفته‌اند (قس. بانک به معنی ضد حمله) و بنابراین از «وره» نیز معنی کتنده می‌شود.

پ) «وار»، در سه کلمهٔ امیدوار، سوگوار و عیالوار - وار صورتی از ور به معنی دارنده است. در سزوار نیز ظاهر - وار به همین معنی است و سزوار یعنی دارای سزا (شایستگی، قس. بسزا).

(۴۵) - ناک

این پسوند به اسم ملحق می‌شود و صفت می‌سازد. صفاتی که به این طریق ساخته می‌شوند ظاهراً هیچگاه به صورت اسم به کار نمی‌روند، بعضی از معاصران (عبدالعظیم قریب و متوجه مرتضوی) تصور کرده‌اند که «ناک» با اسمهایی که نشان‌دهندهٔ خصوصیات ناخوشایند، مانند ترس، بیم، غم، درد و غیره است به کار می‌رود، اما این مطلب چنانکه از مثالهای زیر به دست می‌آید نادرست است: طربناک، چسبناک، تابناک.

- ناک را به دو معنی دانسته‌اند:

۱) به معنی دارنده (دارندهٔ معنی پایه)، مانند اندوهناک، غمناک، چسبناک، خشمناک، خطرناک، تابناک، سوزناک، طربناک.

حاشیه: در فارسی قدیم دو کلمه «شوی منده» نیز به کار رفته است. وگ تفسیر

شفتشی، ص ۱۰۷. (۲۰) در زبان پارسی (پهلوی اشکانی) پیروز paryōz که صورت فیکری از پیروز است به معنی پیروزی به کار رفته است. بنابراین همبذ نیست که در زبان پهلوی (فارسی میانه) نیز پیروز زمانی به معنی پیروزی به کار می رفته است. چنانکه دو ترکیب «پیروزگر» و «پیروزآور» در این زبان نشانی از آن است. مولوی پیروزرا چند بار به معنی پیروزی به کار برده است: همه کس بر عدو پیروز خواهد

جمال آن عدو پیروز ما را (کلمات شمس ج ۱، بیت ۱۲۰۵) باید که امروز به اقبال و به پیروز چو عشاق تو آموز بر آن باز بگردیم (همان، ج ۳، بیت ۱۵۵۲) وگ کلمات شمس ج ۷: فرهنگ نوادر لغات، ص ۲۳. برای شواهد دیگر، وگ گوهرین، فرهنگ لغات و تمیزات شتوی، ذیل «پیروز» و لغت نامه. در فارسی قدیم پارمند (به معنی بار) نیز به کار رفته است:

همان دوستی با کسی کن بلند که باشد به سختی ترا پارمند

پارمند در پهلوی به شکل ayarmand (پارمند) به کار رفته است. در متن پهلوی دینکرد دو کلمه ayarbarān (پار بر شیشه = پاری بردن) و ابار دوشینه = پاری دادن نیز به کار رفته است که نشان می دهد در این زبان ابار (= بار) به معنی پاری بوده است (مؤ شاهد اخیر از آقای دکتر احمد تقضی).

(۳) در زبان مردم قزوین، از روستاهای اراک، دودور dardur به معنی دردمند و رنجور نیز با ur به کار می رود. وگ فرهنگ ایران زمین، ج ۲۶، ۱۳۶۵، ص ۹۳. در مازندرانی عبور (eybur) نیز به معنی عبور متداول است. وگ کلدوس، ص ۲۲۲.

(۴) نجم اللنی خان در مورد شرایط ظهور ur به جای var می نویسد: «به بعضی گویند که چون ملحق شود [یعنی پسوند ur] به کلمه ای که حرف ماقبل آن ساکن [باشد] و ماقبل آن مده نبود [یعنی مصونهای بلند آ، ه، او = ا، ای = ا، عمل مذکور صحیح است] [یعنی ur تلفظ کردن در دوره]، چون رنجور و گنجور و دستور پس ناچور از این عالم [م] موله [ن] ناهشد. لیکن تحقیق آن است که استعمال [ur] = ur موقوف است بر سماع (نهج الامم، ص ۵۸-۲). ملخص نظر نجم اللنی خان این است که هرگاه کلمه پایه به دو صامت ختم شود در دوره به شکل ur تلفظ می شود. دکتر منوچهر مرتضوی (چند پسونده، ص ۵۲) نیز معتقد است که ur فقط با کلماتی به کار می رود که به دو صامت ختم شده باشند. مانند رنجور و مزدور دستور، دجور و گنجور. بنوی. وی تنها استثنا در این مورد را کلمه «شکوره» می داند. اما باید به این استثنا کلمه «دزوره» را نیز اضافه کرد.

علت اینکه var در این کلمات به شکل ur در آمده است این است که این پسوند در فارسی قدیم و پهلوی به شکل var تلفظ می شده است و در ترکیباتی پایه آنها به دو صامت ختم می شود مجموع این دو صامت نیم صامت w یک گروه سه صامتی به وجود می آورد که تلفظ آن برای فارسی زبانان دشوار است. در اینگونه موارد برای تفکیک این سه صامت از هم معمولاً یک مصوت کوتاه (e, o, ə) میان صامت دوم و سوم افزوده می شود. مانند کلمات ارجمند، مهر بان و خشکیار. مصوتی که در کلمات رنجور، مزدور و غیره بعد از صامت دوم افزوده شده است، یعنی ضمه یا تلفظ قدیم آن بوده است و این کلمات ابتدا به شکل muzduwar و ranjuwar تلفظ می شده اند سپس تحت تأثیر w، مصوت بعد از آن یعنی e یا u بدل شده و مجموع سه آرای uru به صورت u در آمده و کلمات فوق به شکل muzdūr و ranjūr تلفظ شده اند.

این نکته نیز گزشتی است که کلمه دجور (= ضب تاریک، تاریکی) عربی است و جمع آن دجایر است. تنها آدی شیر از متاخران (در الاطلاق الفارسیة المعربة (بیروت، ۱۹۰۸، ص ۶۰) آن را معرب از دجاج و دوره (= ur) فارسی دانسته است. داج در اشعار قدما از جمله دقتی به معنی شب تاریک به کار رفته، اما این کلمه اسم قاعل عربی از ریشه «دجور» به معنی تاریک بودن است و در زبانهای ایرانی ریشه ندارد.

غضیناک، نمناک، بینناک، هراسناک، خدشه ناک.

(۲) به معنی به وجود آورنده (به وجود آورنده معنی پایه)، مانند خوفناک (مخوف، ترس آور)، دردناک (درد آور، موجد درد)، وحشتناک (وحشت آور)، ترسناک. (وگ، مرتضوی، «چند پسونده»، ص ۱۱۷-۱۱۵).

گفتنی است که در این کلمات نیز ناک به معنی دارنده و همراه با و متصرف به... است. مثلا عمل وحشتناک یعنی عمل همراه با وحشت، عملی که حالت وحشت را به همراه دارد، اما وحشت در اینجا از خود عمل به کسی که ناظر آن است یا آن را می شنود سرایت می کند.

کلمه اسفناک نیز از همین مقوله است. این کلمه ظاهراً در زمانهای اخیر ساخته شده است

(۴۶) «د به»

این پسوند به اسم و وابسته های پیشین آن مانند وابسته های اشاره، اعداد، وابسته های پرسشی و غیره ملحق می شود و

(۱) صفت های دال بر دارندگی و انصاف و معیت می سازد. موصوفه ای که این کلمات به عنوان صفت برای آنها به کار می روند دارنده معنی پایه این صفات اند: شتر دوکوهانه یعنی شتری که دارای دو کوهان است.

عناصری که این پسوند به آنها می چسبد عبارت اند از: اسم: کاره: فلانی کاره ای نیست.

اسم با وابسته های اشاره: این کاره.

اسم با وابسته های پرسشی: چه کاره؟ چند زنه؟

اسم با وابسته های عددی: یک تنه، ده ماهه، دو طرفه، دو لیه (با

پسوند صفر)، چهار موتور، چند پیکانه.

اسم با وابسته های میهم: هر کاره، فلان کاره، همه کاره، هیچ کاره.

اسم با صفت مقدم: نیمه کاره.

اسم با واژه هم: همشیره (مشترک در شیر خوردن)، همخواه (مشترک در خواب). این دو کلمه بیشتر به صورت اسم به کار می روند. وگ، بخش ششم این مقالات.

(۲) هدف و منظور را نشان می دهد. در این صورت پایه ترکیب هدف موصوف است: دو نفره = برای دو نفر، مثلا تخت خواب.

تفضیلی و عالی در بیانند و بالآخره مانند سایر صفات اسم شوند و وابسته‌های اسمی بگیرند، مانند آموزنده، پرنده، نویسنده؛ فیلم آموزنده، این فیلم آموزنده است، بسیار آموزنده، آموزنده‌تر. از تعدادی از افعال فارسی صفات فاعلی مختموم به «-نده» به کار نرفته است، مانند افعال گسستن، نشستن، خریدن، رسیدن و غیره، برعکس، از تعدادی از افعال «مرکب» صفت فاعلی ساخته شده است، مانند امضاءکننده، صادرکننده و غیره...

در دهه‌های اخیر تعدادی از صفات فاعلی متداول را به صورت اسم و به معانی جدید در برابر اسم فاعلهای زبانهای انگلیسی و فرانسه به کار برده‌اند، مانند: راننده (شوفر)، خواننده (آوازخوان، مغنی، خنیاگر)، بیننده (تماشاگر تلویزیون)، شنونده (مستمع رادیو)، فرستنده (منتقل‌کننده امواج رادیو و تلویزیون و غیره)، گیرنده (دریافت‌کننده این امواج)، گوینده (کسی که در رادیو و تلویزیون اخبار و بعضی برنامه‌های دیگر را پخش می‌کند)، نویسنده (کسی که حرفه او نوشتن داستان و رمان و نوشته‌های نوع دیگر است)، نماینده (وکیل مجلس و نیز عامل شرکتها و غیره).

این صفات در صورتیکه از افعال متعددی گرفته شده باشند می‌توانند مضاف واقع شوند و مضاف‌الیه آنها از نظر معنایی مفعول آنها محسوب می‌گردد؛ داننده راز.

تبصره - بعضی از این صفات فاعلی را که هنوز مورد استفاده قرار ننگرفته‌اند می‌توان برای بیان بعضی مفاهیم جدید به کار برد. مثلا می‌توان «شوینده» را به جای ماشین یا پودر لباس شویی و «روبینده» را به جای جاروی برقی به کار برد. این صفتها معمولا به صورت قید به کار نمی‌روند.

(۴۸) - «سان»

این پسوند به بن مضارع افعال می‌چسبد و صفات فاعلی نشان‌دهنده حالت موقت می‌سازد؛ خندان = با حالت خنده، در حال خندیدن، لرزان = در حالت لرزه؛ چهره خندان، صدای لرزان.

به همین سبب صفاتی که به این شکل ساخته می‌شوند به عنوان قید حالت به کار می‌روند. این قیدها حالت یا عملی را نشان می‌دهند که همزمان با فعل اصلی جمله در حال اتفاق افتادن است؛ خندان وارد شد، گریه‌کنان از اطاق بیرون رفت.

این صفات نمی‌توانند مضاف‌الیه داشته باشند، ولی می‌توانند متممهایی داشته باشند که با يك حرف اضافه به آنها مرتبط می‌شود؛ نالان از درد > نالیدن از درد. (مقایسه شود با صفات فاعلی مختموم به «-سه» که می‌توانند مضاف‌الیه (در نقش مفعول) داشته باشند؛ جویای نام، دانای راز).

(۳) به صفت ملحق می‌شود و صفتی با معنی جدید می‌سازد؛ سبز ← سبزه (دارای پوست اندکی تیره).

(۴) در بعضی موارد دیگر به صفات ملحق می‌شود و هیچ معنی خاصی را به آنها اضافه نمی‌کند، چنانکه در کلمات زیر؛ بدکار ← بدکاره، شیرخوار ← شیرخواره (در گفتار: شیرخوره)، جاودان ← جاودانه، دیرین ← دیرینه، چپ ← چپه (واژگون شده، صفت اتوموبیل).

الحاق این پسوند به اسم با وابسته‌های پرسشی و مبهم و عددی تقریباً قیاسی است. محمد قزوینی (یادداشتها، ج ۵، ص ۱۸۰) در عبارت زیر، کلمات «چه‌کاره، چه دینه و چه مذهبه» را به کار برده است: «طبری و ابن‌الانیر هیچ نمی‌گویند [استادسیس] چه‌کاره و چه مذهبه و چه دینه بوده است».

«-یه» در الحاق به کلماتی که خود به مصوت «-e» ختم می‌شوند به صورت صفر در می‌آید؛ دولبه، دوشاخه، چهارپایه. بعضی از ترکیباتی که به شکل فوق ساخته شده‌اند امروز در معنی مجازی به کار می‌روند، مانند چهاراسب (با سرعت زیاد، در اصل به معنی یا چهاراسب (ارابه))، دوسره (بلیط = برای رفت و برگشت).

در کلمات پائیزه و بهاره، «-یه» نسبت را نشان می‌دهد.

ب) پسوندهای فاعلی و مفعولی

در اینجا بعضی از صورتهای اسمی (= اسمی و صفتی) افعال مورد بحث قرار می‌گیرند که علاوه بر نقشهای ویژه خود جنبه واژگانی نیز پیدا کرده‌اند، به این معنی که مانند سایر اسمها و صفتهایی که با وندها ساخته می‌شوند و در مبحث واژه‌سازی از آنها گفتگو می‌شود در جملات زبان به عنوان اسم و صفت به کار می‌روند و تمام ویژگیهای آنها را دارند. اما این نیز هست که از آنجا که این گونه ترکیبات از فعل مشتق شده‌اند، در عین اسم یا صفت بودن، پاره‌ای خصایص فعلی را نیز در خود حفظ کرده‌اند. مادر بحث از هر يك از پسوندهایی که در ساختمان این کلمات به کار می‌روند به این خصایص نیز اشاره خواهیم کرد.

پسوندهایی که در ساختن این ترکیبات به کار می‌روند عبارتند از «-نده»، «-ان»، «-سه»، «-سار»، «-گار»، «-نده» «-یه» و «-ئی».

(۴۷) «-نده»

این پسوند به بن مضارع افعال ملحق می‌شود و صفات فاعلی می‌سازد. اینگونه صفات با صفات اصلی و مشتق غیرفعلی هیچگونه تفاوتی ندارند و می‌توانند مانند آنها اسم را توصیف کنند، مستند جمله واقع شوند، قید شدت بگیرند، به صورت صفت

بر کنندگی، موقتی و گذرنده می‌کنند؛ در حالی که صفات مختم به «سا» دال بر حالات ثابت‌اند. به این جهت این صفات از نظر معنایی با صفات غیرمشتق، مانند گرم، زشت، نرم و غیره نزدیک‌ترند تا با صفات فاعلی مختم به «د» نده. شوا صفات کسی یا چیزی (گوش) است. که همیشه می‌شوند اما شونده کسی است که هر بار که چیزی گفته می‌شود حالت و عمل شنیدن از او ظاهر می‌شود. با اینهمه بعضی از صفات مختم به «سا» به معنی صفات مختم به «د» نده» به کار می‌روند، مانند پذیرا = پذیرنده؛ او را پذیرا شدم، جویا = جوینده؛ از حال او جویا شدم. کلمه گذرا نیز به معنی در حال گذراست.

کلمات روا، زیبا و رها تغییر معنی پیدا کرده‌اند و ارتباط آنها با فعلهای خود سست شده است. احتمالاً کلمه شکبیا نیز چنین باشد، زیرا فعل شکبیدن (شکبفتن) دیگر در فارسی معاصر متداول نیست.

در کلمه خوانا (قابل خواندن) از پسوند معنی شایستگی فهمیده می‌شود. این کلمه در فارسی قدیم به کار نرفته است. بعضی مثالهای دیگر این ساخت فقط در ترکیب با پسوند حاصل مصدر «نی» به کار می‌روند، مانند کلمات چشائی و بساوانی که فرهنگستان اول در برابر ذائقه و لاسمه به کار برده است.

در دهه‌های اخیر با این پسوند از بعضی از افعال که تاکنون صفت فاعلی مختم به «سا» از آنها ساخته نشده بوده و یا اگر ساخته شده بوده استعمال آنها متروک بوده است مشتقات جدید ساخته شده و در برابر معادل‌های غربی به کار رفته است. مانند «زیبا» در برابر fauna (مجموعه جانوران یک منطقه یا یک دوره زمین‌شناسی، به قیاس با «گیا» که در برابر flora، مجموعه گیاهان یک منطقه یا یک دوره به کار برده‌اند) (آرام- مصاحب و دیگران)، ایستا در برابر static، پویا در برابر dynamic، سازا در برابر constituent (هر یک از اجزاء سازنده یک چیز) (آرام- مصاحب و دیگران) که امروز بیشتر به جای آن‌ها سازه به کار می‌رود.

حاشیه:

- ۵) اصطلاح «شیره» به‌شیره کردن، یعنی زادن نر زندی در حالیکه فرزند قبلی هنوز در حال شیر خوردن است. احتمالاً از اصطلاح «از شیر به شیر» به شیری کردن گرفته شده و «سا» در آن مخفف «س» - (پاه نکره) است.
- ۶) کلمه جوان نیز در فارسی قدیم (شاهنامه، تنوچهری، نظامی) به صورت جوانه به کار رفته است. این صورت در فارسی گفتاری تهران و قم و بعضی شهرهای دیگر در ترکیب چونم‌مرگ > جوانه مرگ، باقی مانده است. جوانه مرگ در شمری از کمال خجندی که در آندراج و به نقل از آن در لغت‌نامه آمده نیز دیده می‌شود. صورت چونه «جوانه» در مازندرانی در چوینکا «کاو نر تخمی» و در قسی در جوته زن «زن جوان» نیز دیده می‌شود.

صفات مختم به «سان» که در فارسی معاصر به کار می‌روند از این قرارند: آویزان، ارزان، بران، تابان، برسان، ترسان، جنبان، چرخان، چسبان، خرامان، خروشلن، خندان، خواهان، درخشان، دمان، دوان، رقصان، روان، سوزان، شایان، شتابان، غران، غلتان، گدازان، گردان، گریزان، گریان، لرزان، لفرزان، لنگان، نالان، نمایان، نگران، وزان، هراسان (مجموعاً ۳۵ کلمه).

از این تعداد کلمات آویزان، ارزان، روان و نگران دیگر با افعال خود رابطه معنایی محکمی ندارند و تقریباً بسیط شمرده می‌شوند. کلمات بران، تابان، چسبان، درخشان، سوزان، شایان و شاید بعضی کلمات دیگر نیز حالت گذرا را نمی‌رسانند و می‌توان به جای آنها صفات فاعلی مختم به «د» نده» به کار برد (به استثنای «شایان»). بقیه ۲۵ صفت همه از افعالی گرفته شده‌اند که یا کنشی هستند یعنی برای بیان یک عمل به کار می‌روند و یا حالتی هستند، منتهی از افعالی که نشان‌دهنده حالاتی هستند که به شخص یا چیزی دست می‌دهند و بعد قطع می‌شوند و از این نظر به افعال کنشی شباهت پیدا می‌کنند.

از بعضی از افعال صفات فاعلی مختم به «سان» به کار نرفته است و فقط وقتی این افعال در ساختمان فعل‌های «مرکب» به کار روند از آنها صفت فاعلی ساخته می‌شود، مانند «کشان» - خنده کتان، *زنان - فریادزنان. در بعضی موارد نیز این صفات با مفعول خود که از جمله گرفته شده است به کار می‌روند: تکبیرگویان، دامن‌کشان.

بعضی از این صفات نیز منحصراً به شکل قید و به صورت مکرر به کار می‌روند، مانند لنگان‌لنگان، کشان‌کشان.

در دهه‌های اخیر بعضی از این صفات فاعلی را در برابر مفاهیم جدید به کار برده‌اند: افتان (در برابر falling، صفت آهنگ جمله)، خیزان (در برابر rising، صفت آهنگ جمله)، روان (در برابر liquid، در آواشناسی).

صفات فاعلی مختم به «سان» معمولاً به عنوان اسم به کار نمی‌روند.

۴۹) «سا» (س)

این پسوند به بن مضارع ملحق می‌شود و صفات فاعلی نشان‌دهنده حالت ثابت می‌سازد: بویا، بینا، پایا، پذیرا، پویا، توانا، جویا، دارا، دانا، زایا، رسا، شکبیا، شتوا، فریبا، کوشا، گویا، گیرا، گذرا، گوارا، میرا.

اکثر این مثالها به جای «سا» با پسوند «د» نده» نیز به کار می‌روند: بینا: بیننده، دانا: داننده، شتوا: شتونده و غیره، اما تفاوت این دو دسته مثال در این است که صفات مختم به «د» نده» دلالت

این صفات معمولاً استعمال قیدی ندارند. (باستثنای کلمه گنرا).

۵۰- «دار»

این پسوند به بن ماضی ملحق می‌شود و صفت‌هایی می‌سازد که معنی فاعلی (معادل «دارنده») یا مفعولی دارند:
الف) معنی فاعلی- مثالهای این معنی عبارت‌اند از خواستار، خریدار، بردار (در فرمان بردار و نام بردار)، نمودار و پرستار (از فعل پرستیدن به معنی مواظبت کردن، تیمار داشتن).
ب) معنی مفعولی- تنها مثال این معنی کلمه گرفتار است. کلمه مردار نیز شاید به این مقوله ارتباط داشته باشد.
چنانکه دیده می‌شود در پرستار، پسوند به بن مضارع ملحق شده است.

در سالهای اخیر به قیاس با کلماتی که معنی فاعلی دارند دو کلمه بردار (در برابر حامل عربی و vector انگلیسی به معنی خطی که دارای مبدأ، جهت و طول معین است) و ویراستار (به معنی ویرایش‌کننده، در برابر editor)، و به قیاس با گرفتار ترکیب نوشتار (متن مکتوب و نوشته شده)، به عنوان اسم ساخته شده و به کار رفته است. از ترکیب اخیر صورت مشتق نوشتاری نیز ساخته شده است. کلمه نمودار نیز امروز در برابر دیگرام به کار می‌رود. بیشتر صفات مختموم به «دار» به صورت اسم به کار می‌روند. استعمال قیدی این صفات بسیار نادر است.

۵۱- «نی» (= -)

این پسوند به تعدادی از اسم مصدرها و اسمهای جامد می‌چسبد و صفاتی می‌سازد که بر مفاهیم زیر دلالت می‌کنند:
الف) صفاتی که معنی فاعلی دارند و «نی» در آنها معادل «کننده» در صفات فاعلی مشتق از افعال مرکب است، مانند: شکاری؛ هواپیمای شکاری، تخریبی؛ قدرت تخریبی، پروازی؛ استادپروازی (استادی که برای تدریس در دانشگاهها و مؤسسات آموزشی واقع در شهرهای غیر از محل اقامت خود با هواپیما به آنجا پرواز می‌کند)، تولیدی؛ کارهای تولیدی، تحدیدی؛ عبارت تحدیدی (معادل restrictive در اصطلاحات دستوری)، جنگی؛ مرد جنگی، دعوایی (کسی که دعوا می‌کند)، ملاقاتی (کسی که برای ملاقات کسی، معمولاً بیمار یا زندانی نزد او می‌رود)، جهادی (جهادگر، جهادکننده).

در کلیه این مثالها مفهوم کنندگی بالقوه است و صفاتی که بدین طریق ساخته می‌شوند اشخاص یا اشیائی را نشان می‌دهند که بالقوه می‌توانند عملی را که پایه ترکیب بر آن دلالت دارد انجام دهند و عملاً نیز آن را انجام می‌دهند. به عبارت دیگر این

صفات مربوط به انجام عمل در زمان حال و آینده هستند. (ب) کلمه فراری، برعکس صفات فوق، کسی را نشان می‌دهد که عمل فرار را در گذشته انجام داده است. همچنین است کلمه خوئی در فارسی قدیم و فارسی ادبی امروز که به معنی کسی است که خون کرده است.

ب) در بعضی موارد این پسوند به مصدر ملحق می‌شود و فاعلیت در زمان آینده را نشان می‌دهد، مانند مثالهای ماندنی و رفتنی: در تهران ماندنی نیستم = نخواهم ماند، رفتنی هستم = خواهم رفت (رك. لمبتون، دستور زبان فارسی، ص ۱۲۵)، مردنی = کسی یا حیوانی که عنقریب خواهد مرد، کنکور = کسی که کنکور خواهد داد.

بیشتر این مثالها از افعال لازم گرفته شده‌اند.

این صفات می‌توانند اسم شوند، اما استعمال قیدی آنها دیده نشده است.

۵۲- «گار»

این پسوند در چند کلمه به بن ماضی و مضارع افعال چسبیده و صفت فاعلی ساخته است، مانند آموزگار، آفریدگار، خواستگار، رستگار، ماندگار، سازگار.

کلمه سازگار علاوه بر معنی اشتقاقی خود که در فعل ساختن نیز هست، یعنی کسی که می‌سازد، به معنی مناسب و جور نیز به کار می‌رود. شکل منفی آن یعنی ناسازگار نیز در هر دو معنی مستعمل است.

دو کلمه پروردگار و کردگار که در اصل به معنی پرورنده (غذا دهنده) و خلق‌کننده بوده‌اند امروز دیگر بسیط شمرده می‌شوند و وجود پسوند -گار در آنها برای اهل زبان محسوس نیست.

کلمه پرهیزکار گاهی به شکل پرهیزگار نیز به کار می‌رود که در این صورت باید آن را در ردیف کلمات ماندگار و سازگار قرار داد و معنی آن را پرهیزنده دانست.

گار در خداوندگار ظاهراً تحت تأثیر پروردگار و کردگار به این کلمه اضافه شده است

کلمات روزگار، یادگار و آرزگار به معنی پیوسته و مداوم: سه سال آرزگار، بسیط شمرده می‌شوند. پایه دو کلمه اول اسم است اما پایه آرزگار به احتمال قوی فعل آختن به معنی کشیدن و طول کشیدن است، مقایسه شود با آفریاز به معنی طولانی، چیزی که طول می‌کشد.

در تمام کلمات فوق میان پایه و پسوند بصورت میانجی -ه- فاصله شده است که علت ظهور آن، قرار گرفتن سه صامت در کنار هم در کلمات پروردگار، رستگار و غیره و يك مصوت بلند (u, i, e) و دو صامت در کلمات سازگار، آفریدگار و آموزگار است.

کلمات آموزگار، آفریدگار، پروردگار و کردگار اسم شده‌اند. اما بقیه کلمات ساخته شده با -گار به صورت صفت به کار می‌روند. این صفات معمولاً استعمال قیدی ندارند.

۵۳. -ت ند (= and -)

این پسوند به بن مضارع می‌چسبد و صفت فاعلی می‌سازد و فقط در چند کلمه «مانند»، از «مانستن»، «خورند»، به معنی درخورد و مناسب، از «خوردن» به معنی مناسب و شایسته بودن، «روند» به معنی پیاپی، متصل (در اصل به معنی (پیاپی) روند)، از «رفتن»: (یک) روند حرف می‌زند، و «خوشایند» از «خوش آمدن» به کار رفته است. اما ارتباط این مشتقات بجز «خوشایند» با فعلهای آنها برای اکثریت قاطع فارسی زبانان قابل درک نیست.^۸ در دهه‌های اخیر با این پسوند کلمه توفند به معنی چرخه (باد) پر دامنه و معمولاً همراه با رعد و برق در برابر hurricane ساخته شده است (مصاحب و همکاران).

۱- ت ند در روند به معنی روش و در ترکیب عطفی آیند و روند به معنی آمد و رفت، و در خوشایند در جملاتی مانند: برای خوشایند او این کار را کردم، برای ساختن اسم مصدر به کار رفته است. دو ترکیب «برآیند» به معنی نتیجه و حاصل و «فرآیند» در برابر process در سالهای اخیر به قیاس با این معنی ساخته شده است و مصاحب و همکاران به قیاس با آن اصطلاحات زیر را ساخته‌اند: خورند، ظرفیت (در شیمی)، ساینند، سایش قشر زمین در برابر عوامل جوی، کشند، جزرومد (و بر مبنای آن ترکیبات کشنداب، کشندان و کشندی) (رک. دائرةالمعارف فارسی).

۵۴. -ت ند (= -e/-)

این پسوند به بن ماضی افعال می‌چسبد و صفت‌های مفعولی می‌سازد که در ساختمان ماضیهای نقلی و ماضی بعید و فعلهای به اصطلاح مجهول به کار می‌روند، اما علاوه بر این نقش، این صفات مفعولی به عنوان صفات توصیفی در نقش نعمت و مسند نیز به کار می‌روند. صفاتی که از افعال متعدی گرفته شده‌اند معنی مفعولی مربوط به گذشته و صفاتی که از افعال لازم گرفته شده‌اند معنی فاعلی مربوط به گذشته دارند: غذای پخته، گوشت کوبیده، حیوان مرده، آب رفته.

صفت‌هایی که از افعال متعدی گرفته شده‌اند گاهی با صفت مفعولی فعل شدن که در دنبال آنها می‌آید همراه می‌گردند: بریده شده، خورده شده، کنده شده. صفت‌های مفعولی می‌توانند فاعل، مفعول (بی‌واسطه و با واسطه)، قید، متمم‌های مختلف و مسند به همراه داشته باشند.

بعضی از افعالی که این صفات از آنها گرفته شده‌اند افعال «مرکب»، بعضی دیگر اصطلاح و برخی دیگر افعال ساده با انواع وابسته‌های خود هستند. صفاتی که با این کلمات همراهند معمولاً به عنوان يك واحد و همچون صفات بسیط عمل می‌کنند: کفش رنگ‌ورو رفته، آدم زوار دورفته، کارمند دوره دیده، آدم کتاب‌خوانده، شکم بالا آمده، بهمانان دیر رسیده، بچه عقب مانده، شیرازه از هم پاشیده، مرغ سرخ کرده، آدم‌های دست از جان شسته، اسناد خون‌دل خورده، ماشین زنگ‌زده و غیره. در تمام این صفات يك تکیه بیشتر وجود ندارد و آن هم بر روی هجای آخر آخرین کلمه قرار می‌گیرد.

بیشتر این صفات کاربرد اسمی و قیدی نیز دارند: کاربرد اسمی: نوشته‌های (روزنامه‌ها)، گفته‌های (بزرگان)، رفتگان، مرده‌ها (مردگان)، کشته‌ها و غیره. کاربرد قیدی: سنجیده حرف زدن، ایستاده کار کردن، خوابیده پارس کردن، و غیره.

۵۵. -تی (= -i)

در بخش دوم این مقالات (تشریفات، سال ۱۱، ش ۵، مرداد-شهریور ۱۳۷۰، ص ۶) از نقش مفعولی پسوند -تی گفتگو شد (مانند مثالهای ارسالی = ارسال شده، تألیفی = تألیف شده و غیره).

در اینجا فقط به این نکته اشاره می‌شود که در بعضی از مثالهایی که معنی مفعولی دارند، این معنی مربوط به آینده است، مانند اعدامی: به معنی کسی که در آینده اعدام خواهد شد (اعدامی به معنی کسی که اعدام شده است نیز به کار می‌رود).

مآخذ

- قریب، عبدالعظیم، «پسوندهای افعال و مالکیت»، نامه فرهنگستان، سال دوم، ش ۲، ۱۳۳۲، ص ۲۲.
- مرتضوی، منوچهر، «چند پسوند»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۷، ش ۱، ۱۳۳۲، ص ۲۵۶-۲۵۷؛ (پسوند -ور)؛ سال ۷، ش ۲، ص ۱۷۲-۱۵۹ (پسوندهای -ور و -وار)؛ سال ۸، ش ۲، ۱۳۳۵، ص ۱۲۰-۱۱۰ (پسوند -ت ناکه).
- نجم‌الغنی خان، نهج‌الادب، لکهنو، ۱۹۱۹.

● Lambton, A.K.S., Persian Grammar, Cambridge, 1961.

حاشیه:

(۷) مرحوم مجتبی مینوی در پنجاه، سال ۱۷، شماره ۲، ۹۳، آژکارا با آزادوار مرتبط دانسته که درست نیست.
(۸) همین پسوند است که با پسوند -e/- ترکیب شده و به شکل -ت ند -e-ande در آمده است

شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی

در زبان فارسی معاصر

(۱۰)

دکتر علی اشرف صادقی

پسوندهای نسبت

(۵۶) «دنی» (= -ی)

منظور از «برقی» مأمور اداره برق است. برعکس اگر سیم کشی منزل شما دچار اشکالی شده باشد و برای رفع آن به مغازه برقی محل خود رجوع کرده و از او کمک خواسته باشید، با شنیدن کلمه «برقی» از پشت «اف اف» معنی تعمیر کار را از آن درمی یابید.

ما در سطور زیر کوشش می‌کنیم مفهوم کلی نسبت و وابستگی را به چند مفهوم فرعی تر تقسیم کنیم؛ آنگاه این چند مفهوم را به مفاهیم ریزتر بخش کنیم و مثالهای موجود را ذیل آنها طبقه بندی کنیم. قبل از پرداختن به تقسیم بندی معانی «دنی» یادآوری این نکته لازم است که بعضی از معانی این پسوند قیاسی است و می‌توان به قیاس با آن کلمات جدیدی ساخت، اما از بعضی معانی دیگر آن تنها مثالهای معدودی در دست است. ما در زیر در حد امکان به این تفاوتها اشاره خواهیم کرد.

معانی مختلف «دنی» را در يك تقسیم بندی کلی می‌توان به هفت مفهوم زیر تقسیم کرد: (۱) مفهوم هیئت و شکل؛ (۲) مفهوم ماهیت؛ (۳) مفهوم انصاف و دارندگی؛ (۴) مفهوم وابستگی؛ (۵) مفهوم طریقه؛ (۶) مفاهیم منطقی شایستگی، الزام و احتمال؛ (۷) مفاهیم فاعلیت و مفعولیت.

(۱) مفهوم هیئت و شکل

الف) «دنی» در الحاق به پایه مفهوم شکل و هیئت در ابعاد هندسی را نشان می‌دهد. در اینجا موصوف شبیه به پایه صفت است؛ مثلی، استوانه‌ای، مخروطی، کروی، بیضوی، مخروطی (لوله)، شیمی (لامپ)، قیفی (بستنی)، تخم مرغی، قلمی، کتابی (باطری)، بادامی (چشم)، حلقوی.

بعضی مثالهایی که می‌تواند ذیل این بند قرار گیرد نشان دهنده هم اندازه بودن موصوف و پایه صفت است، مانند خشتی و روحلی

این پسوند که در دستورها آن را «یاء نسبت» می‌نامند، زایاترین و فعالترین پسوند زبان فارسی است و به پایه‌های مختلف می‌چسبد و معانی متفاوت گوناگونی را می‌رساند. این پایه‌ها می‌تواند از کلمات فارسی، عربی متداول در فارسی، کلمات قرضی غربی، و یا از کلماتی باشد که جدیداً وضع شده‌اند. معانی را که این پسوند نشان می‌دهد می‌توان تحت عنوان نسبت و وابستگی یا نسبت و ارتباط خلاصه کرد، زیرا صفاتی که به این طریق ساخته می‌شوند نوعی ارتباط و وابستگی با پایه خود را نشان می‌دهند. نوع این ارتباط در بیشتر موارد از بافت کلام روشن می‌شود، زیرا غالب این صفات بالقوه دارای چند معنی هستند و تنها بافت است که یکی از آنها را بالفعل می‌سازد. مثلاً کلمه «نفتی» حداقل چهار معنی دارد: (۱) وابسته و مربوط به نفت (تأسیسات، کارت‌ها و غیره)؛ (۲) آلوده به نفت؛ (۳) کسی که نفت می‌فروشد؛ (۴) کسی که در وزارت نفت کار می‌کند، و تنها بافت کلام است که در هر مورد مشخص می‌کند کدام يك از این معانی مراد است. در بعضی موارد نیز شرایط عالم خارج تعیین کننده معنی است. مثلاً کلمه «برقی» علاوه بر معانی دیگر دارای دو معنی زیر است: (۱) کسی که مغازه فروش لوازم برقی دارد ضمناً به سیم کشی برق در منازل و جاهای دیگر نیز می‌پردازد؛ (۲) هر کسی که در اداره برق کار می‌کند و از جمله، کسی که مأمور قرائت کنتور برق منازل و غیره است. حال اگر کسی رنگ «اف اف» منزل شما را بزند و بگوید برقی هستم، شما نمی‌دانید کداميك از دو معنی فوق را باید برای کلمه «برقی» در نظر بگیرید، و تنها به قرینه اینکه مدتی است کنتورخوان اداره برق برای قرائت کنتور شما نیامده می‌توانید حدس بزنید که

(در مورد کتاب) که به معنی هم اندازه خشت و رحل است. پاره‌ای از مثالهای این بند در معنی مجازی و توسعی به کار می‌روند، مانند نقلی به معنی کوچک، کله گنجشکی، به همان معنی. (ب) شباهت موصوف به پایه را نشان می‌دهد. این شباهت ممکن است از نظر ظاهری باشد، مانند چشم بلبلی (لوبیا)، اطلسی (گل)، شطرنجی و آبلنگی، و یا ممکن است از نظر عمل و نقش باشد، مانند زنبور (چراغ) که در اصل به معنی چراغی است که مانند زنبور صدا می‌کند، و پوشالی که به معنی سست و فاقد استواری همچون پوشال است. در آبلنگی پایه صفت مستقلا وجود ندارد. در مورد کلمه مهتابی (صفت نوعی چراغ که نور آن شبیه مهتاب است) کمی حذف وجود دارد، زیرا «چراغ مهتابی» به معنی چراغ شبیه به مهتاب نیست، بلکه به معنی چراغی است که [نور آن] شبیه مهتاب است. بزی (ریش)، نیز همین حالت را دارد و به معنی «شبیه [ریش] بزه» است.

(ب) دارندگی به معنی همراه بودن با عارضه‌ای مانند بیماری جسمی یا روانی یا برخی ویژگیهای صوری و اخلاقی در مورد انسان یا حیوانات و ندرتا اشیاء: حصه‌ای، تراخمی، چشم دردی، تنگ نفسی، وسواسی، کرمکی، خجالتی، کک‌مکی، خط‌خطی، خال‌خالی، نازنازی.

(پ) دارندگی به معنی همراه داشتن چیزی به عنوان پوشش یا زینت و یا مرکب و نظایر آنها که علامت مشخصه تلقی گردد: کلاهی، چادری، کروات، عینکی، عماله‌ای، عصایی، موتور، چرخ، واتنی.

(ت) دربرداشتن همان مقدار واحد که پایه بر آن دلالت دارد: بیست لیتری (گالن)، ده تایی (پسته)، سه‌واحدی (منزل)، دو بیتی (شعر)، پنج‌تومانی.

(پ) از مفهوم شکل ظاهری، مفهوم رنگ مشتق شده است و بسیاری از صفات مختوم به «دنی» دلالت بر رنگ می‌کنند. در اینجا موصوف هر رنگ پایه صفت است: لیمویی، نارنجی، عنابی، قهوه‌ای، گندمی، خاکی، دودی، آبی، نیلی، لاجوردی، ارغوانی، طلائی، نقره‌ای، شیری و غیره.

(ث) متضمن بودن، دربرداشتن و همراه بودن با هر چیزی اعم از ملموس یا انتزاعی: ابری، بارانی، آفتابی (هوا)، طوفانی (دریا)، قیمتی، چرکی (زخم)، نمکی (دارای نمک به معنی مجازی)، تفصیلی (طرح، نقشه)، الزامی (دارای لزوم، لازم)، اجرایی (کار). بسیاری از اینگونه صفات معادل صفات دیگری از همین ریشه‌ها، اما بدون «دنی» هستند. مثلا استکباری به معنی مستکبر، نمکی به معنی بانمک، تفصیلی به معنی مفصل است. کلمه حیاتی نیز از همین مقوله است، اما در آن حذف وجود دارد، زیرا به معنی «دارای [اهمیتی مانند اهمیت] حیات» است. استعمال «دنی» در کلیه این معانی قیاسی است. غالب این صفات به عنوان اسم نیز به کار می‌روند.

صفت جو گندمی به معنی مجازی به کار می‌رود. پایه غالب صفاتی که بر رنگ دلالت می‌کنند از کلماتی گرفته شده‌اند که لااقل در ادوار گذشته از رایج‌ترین کلمات زبان بوده‌اند.

(ت) صفت مفهوم آلودگی سطحی به چیزی را نشان می‌دهد: گلی، خاکی، آردی، نفتی، روغنی، شیری، گچی، رنگی، خونی (همه در مورد لباس یا بدن و غیره، در صورتیکه آلوده به مصداق پایه این کلمات شده باشد). استعمال صفات نسبی در چهار مورد فوق قیاسی است.

۴) وابستگی

ذیل این عنوان کلی مفاهیم دقیقتری مانند تعلق به مکان و زمان و به اعتقادات، اختصاص به چیزی داشتن، دلالت بر منشأ، هدف و مقصد، دلالت بر شغل و غیره قرار می‌گیرند. به این شرح: الف) پایه نام یک مکان به عنوان یک واحد جغرافیایی (یا سیاسی) است و موصوف انسان است. در این حال پایه صفت منشأ جغرافیایی موصوف را نشان می‌دهد. این منشأ ممکن است وطن باشد، مانند ایرانی، عراقی، پاکستانی، تهرانی، شهری، روستایی؛ یا مبدأ حرکت باشد، مانند مکه‌ای، کر بلائی، مشهدی (کسانی که از مکه، کر بلا یا مشهد آمده‌اند)، و یا مقصد حرکت را نشان بدهد، مانند شیرازیها، اصفهانیها و غیره، یعنی کسانی که در

۲) مفهوم ماهیت

پایه صفت، جنسی را که مصداق موصوف از آن ساخته شده نشان می‌دهد: آجری، سنگی، آهنی، شیشه‌ای، فلزی، مسی، پوستی، موئی، آلومینیومی، چوبی، برنجی (نان) و غیره. چنانکه دیده می‌شود «دنی» در این معنی به نام مواد ملحق می‌شود. استعمال «دنی» در این مورد قیاسی است.

۳) اتصاف و دارندگی

پسوند دارندگی و اتصاف را نشان می‌دهد. اتصاف و دارندگی را می‌توان به انواع زیر تقسیم کرد: الف) دارندگی به معنی دربرداشتن چیزی. در این حالت

پسوند در بعضی از مثالهای این دسته هدف را نشان می‌دهد: توجیهی (سخنرانی) = که هدف از آن توجیه مسئله‌ای است، خوردنی، بردنی (در مورد میوه‌هایی که در ظرفی چیده‌اند: این میوه‌ها خوردنی است یا بردنی؟)، انداختنی (چنس)، چادری، پیراهنی (پارچه‌هایی که به منظور تهیه چادر و پیراهن یافته‌اند)، فروشی، صادراتی، کادویی، مصرفی.

بعضی از مثالهایی که موصوف آنها اختصاص به پایه دارد در حقیقت برگردان يك مضاف و مضاف الیه است و صفت نسبی در اینجا همان معنایی را افاده می‌کند که کسرۀ میان مضاف و مضاف الیه، از جمله در مثالهای زیر:

- علوم بشری = علوم بشر
- عناصر زبانی = عناصر زبان
- تربیت بدنی = تربیت بدن
- بانک اطلاعاتی = بانک اطلاعات
- مؤسسه تحقیقاتی = مؤسسه تحقیقات
- سنت قبیله‌ای = سنت قبایل

اینگونه صفتها معمولا ترجمۀ صفتهای معادل آنها در زبانهای غربی هستند. روش معمول در زبان فارسی در اینگونه موارد به کار بردن مضاف و مضاف الیه است. بعضی از این الگوهای ترجمه‌ای به گونه‌ای در زبان معاصر جا افتاده‌اند که معادلی از ساخت مضاف + مضاف الیه ندارند. مانند فرصت مطالعاتی.

ح) در صورتیکه پایه دلالت بر يك دین، مسلک، شخص صاحب عقیده یا مسلک یا اعتقاد علمی و روش علمی و سیاسی بکند، یا يك کشور صاحب نفوذ یا يك نهاد مورد توجه را نشان دهد، پسوند وابستگی موصوف، پیرو، طرفدار و معتقد بودن او را به پایه نشان می‌دهد: اسلامی، زردشتی، محمدی، حزب‌اللهی، امام‌حسینی، مصدقی، آمریکایی (طرفدار آمریکا)، انگلیسی، روسی، درباری، پرسبویسی (طرفدار تیم پرسبویس)، توده‌ای، ماتویی، استبدادی.

بعضی از اینگونه صفات جنبه اصطلاحی دارند: دست‌چی، دست‌راستی.

خ) پسوند وابستگی موصوف را به پایه به صورت اعتیاد، علاقه شدید، عادت، و غیره نشان می‌دهد: تریاک، منقلی، هروثینی، سیگاری، دودی، الکلی، تلویزیونی، آبگوشی، پلونی (علاقه‌مند به آبگوش و پلو)، مذهبی، ایرادی، تعارفی (اهل تعارف)، دَدَری، دعوایی (کسی که عادت به دعوا کردن دارد)، و غیره.

د) پسوند، هماهنگی و همسویی و وابستگی به پایه را نشان می‌دهد: قانونی، واقعی، اصولی، انقلابی، کمونیستی (منطبق بر کمونیسم). در اینجا يك صفت قرضی اروپائی با «تی» همراه شده

حال حرکت به سوی شیراز و اصفهان هستند یا برای اقامت به این شهرها می‌روند: شیرازها از در دوم خارج شوند (در يك ترمینال مسافربری)، من اهوازی شدم (= مسافر اهواز شدم یا به اهواز منتقل شدم).

این صفات به عنوان اسم نیز به کار می‌روند. ب) پایه نام يك مکان به عنوان واحد جغرافیایی-سیاسی یا نام يك قوم است و صفت ساخته شده با آن، زبان آن منطقه را نشان می‌دهد: آلمانی، ایتالیایی، انگلیسی (انگلیس = انگلستان)، ترکی، کردی، بلوچی، روسی (روس نام قوم و نیز نام کشور است).

این صفات به صورت اسم نیز به کار می‌روند. ب) پایه یکی از اسمهای مشترك با قيود مکان و یا هر نامی است که می‌تواند مکان چیزی باشد و محل قرار داشتن موصوف را نشان می‌دهد: بالایی، پائینی، زیری، رویی، بغلی، وسطی، دم‌دستی، دست‌راستی، سقفی (پنکه)، مچی، بغلی، جیبی (ساعت)، کمری (اسلحه)، کوجه‌باغی (آواز).

ت) پایه نام محل یا مکان یا هر اسم دیگری است و موصوف نام يك ماده یا کالا یا مسائل انتزاعی مانند خلق و خو و آداب و عادات و رسوم و غیره. در این صورت پایه منشأ یا محل نگهداری آن ماده و محل و منشأ آن مسائل را نشان می‌دهد: وطنی (کالا)، معدنی (آب، ماده)، حیوانی (روغن)، شمیرانی (سیب)، مشهدی (خریزه)، صنعتی (محصولات)، فریزری، سردخانه‌ای، گلخانه‌ای (درخت یا گل)، درختی، زمینی (میوه)، بومی، محلی، ایرانی (غذا)، فرنگی (کشتی)، آمریکائی (عادت، فرهنگ)، نژادی (خصوصیات)، قبیله‌ای (سنت).

این بند به بند الف بسیار نزدیک است. ث) پایه بر مفهوم زمان دلالت می‌کند و پسوند تعلق و اختصاص موصوف به پایه یا وقوع موصوف در در پایه نشان می‌دهد:

- ۱) تعلق موصوف به پایه: قرون وسطایی (عادات)، امروزی (شخص)، کنونی (وضع)، همیشگی.
- ۲) اختصاص موصوف به پایه: تابستانی، زمستانی (لباس، اطاق و غیره).
- ۳) وقوع موصوف در پایه: تابستانی (کلاس، درس).
- ج) پایه نام يك شخص را نشان می‌دهد و پسوند وابستگی نژادی یا خانوادگی موصوف را به پایه نشان می‌دهد: رضایی، اکبری، عبداللهی.
- ج) موصوف اختصاص به پایه صفت دارد: جنگی (هوایما)، شکاری (تفنگ)، ورزشی (مجله)، سفری (کیف)، کوهستانی (هوا)، ملی، دولتی (کارخانه)، اربابی (زمین).

وجود دارد، زیرا این کلمه صفت درس خواندن است، نه صفت دانشگاه. بنابراین دانشگاه مکانهای یعنی «دانشگاهی» که در آنجا به صورت [مکانهای] [درس می خوانند].

اینگونه صفات از آنجا که وسیله را نشان می دهند می توانند به آسانی به صورت قید نیز به کار روند، اما استعمال اسمی آنها دیده نشده است.

ب) پایه صفت ظرف موصوف است یا نحوه‌ای است که موصوف با آن وزن یا عرضه یا فروخته، استخدام یا اجاره یا انجام می شود: جعبه‌ای (پرتقال)، بسته‌ای، دانه‌ای، شیشه‌ای، چینی، کیلویی، قالبی، کشیمی، کلیدی: مغازه را به صورت کلیدی خرید، درستی (ماشین)، رسمی، قراردادی، پیمانی، جزئی، کلی (خرید)، اشتباهی، غلطی، برقی (به سرعت)، نوبتی، تصادفی، شانس، چکی (به صورت یکجا و بدون شمارش یا وزن یا قیمت کردن آحاد یک مجموعه)، مدادی (خط) (= که با مداد نوشته شده است)، تقلبی (= که از راه تقلب فراهم شده است).
 دو صفت چکی و کشیمی غیر قابل تجزیه اند.

این صفات بیشتر به صورت قید به کار می روند. استعمال اسمی آنها نیز کم نیست: پیمانها (= کارمندان پیمانی)، جعبه‌ایها (= پرتقالهای جعبه‌ای).

صفتی که عمدتاً از الحاق «دنی» به یک اسم خاص ساخته شده‌اند و دلالت بر موصوف به شیوه شخصی که پایه بر آن دلالت دارد می کنند نیز از همین مقوله‌اند: افلاطونی (عشق)، خیامی (تفکر) و غیره. این صفات قیاسی اند.

۶) شایستگی، الزام و احتمال

صفتی که پایه آنها مصدر، اسم مصدر، مصدر عربی، و جزه اسمی افعال مرکب است. اساساً با صفتی که پایه آنها اسمهای جامد (غیر مشتق از فعل) است تفاوت دارند و هنگام الحاق «دنی» به آنها غالباً به معنایی از نوع شایستگی، الزام و احتمال یا دلالت بر فاعل و مفعول به کار می روند.

الف) شایستگی (لیاقت). پسوند «دنی» در الحاق به بعضی مصدرهای فارسی و (اسم) مصدرهای عربی متضمن معنی شایستگی و لیاقت موصوف برای عمل پایه است: خوردنی، آشامیدنی، بوی، گفتنی، دیدنی، شنیدنی، خواندنی، ترفیفی، تماشاخانه‌ای.

کلمه «کلنگی» نیز احتمالاً متعلق به این گروه است و معنی آن «شایسته و مناسب کلنگ [زند]» است.

ب) الزام. پسوند الزام انجام گرفتن پایه را می رساند. پایه در اینجا همیشه مصدر است. در مصادر متعدی، موصوف مفعول منطقی و در مصادر لازم موصوف فاعل مصدر شمرده می شود:

است و روی هم رفته به معنی منسوب به کمونیم است)، مفراتی، توحیدی (جهان بینی)، موردی (منطقی بر هر مورد)، غربی (روش)، آمریکائی (شخصی که به سبک آمریکاییها لباس می پوشد یا به شیوه آنها زندگی یا عمل می کند).

ذ) پسوند شغل موصوف را در ارتباط با پایه نشان می دهد: نفتی، یخی، نمکی، لیبویی، شیری، کاسه‌بشقابی، کت شلوازی، کولری، آب حوضی، آشغالی، برقی، پنچری (پنچرگیر)، بانکی، اداری، فرهنگی، ارتشی، کمیته‌ای.

این صفات غالباً به صورت اسم به کار می روند، رگ. نشر دانش، سال ۱۲، ش ۴، جرداد- تیر ۱۳۷۱، ص ۴۳-۴۴.

ر) پایه صفت نیروی محرکه یا وسیله‌ای را نشان می دهد که موصوف با آن کار می کند یا به وسیله آن تولید می شود: برقی (دستگاه)، آبی (نیروگاه)، گازی (چراغ)، نفتی، پارونی (قایق)، هیزمی، زغالی، دستی (هر وسیله یا دستگاهی که با دست کار می کند، مانند ترمز و غیره)، نوربینی، بادی، موتورری، بنزینی، گازونیلی.

ز) پسوند شایستگی موصوف را برای پایه نشان می دهد: سلطنتی (پذیرایی، غذا، و غیره) = شاهانه.

ژ) پسوند هر نوع وابستگی به پایه را نشان می دهد: مردمی (وزیر) = وابسته به مردم، طرفدار مردم و غیره. لشکری (مقام)، گرمائی، سرمائی (کسی که به گرم‌ها و سرما حساسیت دارد و از آنها آسیب می بیند)، غذایی (مواد)، خودی، خودمانی، ملائطی (وابسته به نقطه‌ها)، کمری (کمری شدن = دارای ناراحتی کم شدن)، دهنی (لقمه) = به دهن زده شده، راهی (در ترکیب «راهی جایی شدن»).

بعضی صفات نسبی نیز اصطلاح شده‌اند، مانند شکمی (به معنی بدون تفکر و منطقی، نستجیده)؛

بعضی دیگر نیز جامد و غیر قابل تجزیه شمرده می شوند، مانند قلابی.

استعمال «دنی» در اکثر موارد بالا (غیر از بند ز و ژ) قیاسی است. اکثر این صفات به صورت اسم نیز به کار می روند.

۵) طریقه

الف) پایه، وسیله و طریقه‌ای را نشان می دهد که موصوف فعل جمله را با آن انجام می دهد یا فعل به آن طریقه بر آن واقع می شود: زمینی (ارتباط)، تلفنی (گفتگو)، شفاهی، کتبی، زبانی، بولی، کوبنی، قسطی، نقدی، بلیطی، کارت، دعوت‌نامه‌ای، مکاتبه‌ای، دسته‌جمعی (ملاقات).

دو ترکیب کتبی و شفاهی در فارسی امروز غیر قابل تجزیه‌اند، زیرا پایه آنها به تنهایی به کار نمی رود. در «مکاتبه‌ای» نیز حذف

رفتنی (راه) = که باید آن را رفت، کردنی (کار) = که باید آن را کرد، افزودنی، آوردنی، بردنی (بار).

گاهی الزام از نوع الزامهای منطقی است، یعنی شرایط حاکم بر موصوف انجام گرفتن و واقع شدن پایه صفت را منطقاً لازم می سازد. مثلاً «بردنی» صفت کسی است که به دلایل بیماری یا کهولت و جز آن لزوماً و منطقاً خواهد مرد. (این کلمه مجازاً به معنی آدم بسیار لاغر، که گویی عنقریب خواهد مرد نیز به کار می رود).

بعضی از مثالهای این بند، مانند افزودنی، ذیل بند الف نیز می تواند قرار بگیرد.

ب) احتمال و امکان. پسوند احتمال و امکان انجام گرفتن پایه را نشان می دهد: شکستی (که احتمال شکستن آن هست)، عملی (که امکان انجام دادن آن هست). بیشتر این صفات قیاسی اند.

۷) فاعلیت و مفعولیت

الف) پسوند به جزء غیر فعلی افعال مرکب می چسبد و معنی فاعلی می دهد. این فاعلیت ممکن است بالقوه باشد که عملاً به زمان حال و آینده مربوط می شود، مانند تولیدی (کار) = تولیدکننده، اجرائی (عوامل) = اجراکننده، تخریبی (نیرو) = تخریب کننده. (برای تفصیل، ر.ک. نشر دانش، سال ۱۳، ش ۳، ص ۱۴.) و یا صرفاً مربوط به زمان آینده باشد، مانند سفری = کسی که عنقریب سفر خواهد کرد، سفرکننده در آینده، و یا مربوط به زمان گذشته، مانند فراری = کسی که فرار کرده است (الزاماً در زمان گذشته)، ورودی = کسی که وارد شده است: ورودیهای سال ۱۳۷۰ (در مورد دانشجویان دانشگاه). کلمه اخیر از افعال مرکب گرفته نشده است. در فین فینی (کسی که فین فین می کند)، پایه اسم صوت است.

کلمه بستنی نیز در این بند قرار می گیرد و به معنی چیزی است که بسته و منجمد شده است، از فعل لازم بستن به معنی منجمد شدن. چنانکه دیده می شود پسوند استثناً در اینجا به یک مصدر فارسی چسبیده است. این کلمه صددرصد اسم شده است.

ب) پسوند به مصادر و جزء غیر فعلی افعال مرکب می چسبد و صفت مفعولی می سازد. این صفات معمولاً به زمان گذشته مربوط می شوند، مانند بختی (غذا) = پخته شده، حاضری = حاضر شده بدون پختن، در مورد غذا و حاضر شده بدون سفارش قبلی، در مورد لباس. گاهی نیز این صفات مربوط به آینده هستند: اعدامی = کسی که در آینده اعدام خواهد شد. (برای توضیح بیشتر ر.ک. نشر دانش، سال ۱۱، ش ۵، مرداد- شهریور ۱۳۷۰، ص ۶ و سال ۱۳، ش ۳، فروردین- اردیبهشت ۱۳۷۲، ص ۱۵). کلمه بافتنی به معنی چیزی است که آن را می بافتند (بدون

مفهوم زمان) یا چیزی که بافته شده است: بلوز بافتنی. اینگونه صفات غالباً به صورت اسم به کار می روند، ر.ک. نشر دانش، سال ۱۲، ش ۶، مهر- آبان ۱۳۷۱، ص ۲۰، بند ۷.

در اینجا دسته بندی معنایی پسوند «دنی» به پایان رسید. در این دسته بندی، معانی عمده و مهم این پسوند به دست داده شد، اما ممکن است بعضی معنای فرعی دیگر نیز وجود داشته باشد که به نظر نگارنده نرسیده است. همچنین ممکن است بعضی از تقسیم بندیهای فرعی به دست داده شده مورد قبول دیگران نباشد یا عده ای بعضی از تقسیم بندیهای ما را به دسته های بازم ریزتری تقسیم کنند. اینگونه اختلافات در تقسیم بندیهای معنایی، بعلمت بی شکل بودن معنی طبیعی است. اما بحث پسوند «دنی» هنوز به پایان نرسیده و سه مطلب مهم دیگر درباره آن ناگفته مانده است. یکی از این سه مطلب مسئله «دنی» های فاقد معنی است. دیگری تغییرات صوری که هنگام الحاق پسوند به پایه عارضی پسوند و پایه می شود. سوم مسئله پسوند «دنی» و علامت جمع. اینک بحث این سه مسئله.

● «دنی» های فاقد معنی:

در فارسی معاصر تعدادی مثال هست که با پسوند «دنی» به کار می روند، اما از نظر معنایی در هیچ یک از تقسیم بندیهای ذکر شده نمی گنجند. این مثالها همه صفاتی هستند که یا از عربی گرفته شده اند و یا از زبانهای غربی. بعضی مثالهای معدود از کلمات فارسی الاصل نیز وجود دارد. مثالهای عربی همه کلماتی هستند که در زبان عربی صفت محسوب می شوند، اما در فارسی غالباً با «دنی» به کار رفته اند. مهمترین آنها از این قرارند:

متعارف ← متعارفی	موقت ← موقتی
موروث ← موروثی	ضرور ← ضروری
مسکون ← مسکونی	جدید ← جدیدی
مزروع ← مزروعی	صمیم ← صمیمی
مرجوع ← مرجوعی	مجان ← مجانی
مصنوع ← مصنوعی	قدیم ← قدیمی
معمول ← معمولی	

علت افزودن «دنی» به این صفات ظاهراً این است که این کلمات در آغاز در نظر ایرانیان صفت نسرده نمی شده اند یا صفت بودن آنها ضعیف بوده است. از این نظر با پسوند «دنی» که فعالترین پسوند صفت ساز فارسی است ترکیب شده و در ردیف سایر صفات فارسی در آمده اند. تعدادی از آنها نیز با پسوند و بدون پسوند به دو معنی به کار رفته اند. مانند کلمات دائم/ دائمی، قدیم/ قدیمی، معمول/ معمولی. کلمه قدیم در فارسی هم به

صورت اسم به کار رفته است و هم به صورت صفت. بنابراین الحاق «نی» به آن به عنوان اسم مطابق موازین دستور زبان فارسی است و قدیمی از نظر معنایی در ردیف صفاتی قرار می گیرد که پسوند در آنها وابستگی موصوف به پایه را نشان می دهد. مثالهای صفاتی که از زبانهای غربی گرفته شده و با «نی» به کار رفته اند از این قرارند:

- ایدنولوژیک ← ایدنولوژیکی
- الکتريك ← الکتريکی
- استراتژيك ← استراتژیکی
- کمونیست ← کمونیستی
- تروریست ← تروریستی
- شویونیست ← شویونیستی
- امپریالیست ← امپریالیستی، و تعداد دیگری از کلمات

بی شك الحاق «نی» به این کلمات نیز به قیاس با سایر صفات مختوم به «نی» صورت گرفته است.^۲

● تغییرات صوری پسوند و پایه:

«نی» در الحاق به بعضی پایه ها دچار بعضی تغییرات صوری می گردد؛ پایه نیز در بعضی موارد مختصری دگرگون می گردد، به این شرح:

- (۱) «نی» هنگام الحاق به بعضی کلمات مختوم به «ه» (a/-e) به «گی» (-gi) تبدیل می شود: خانوادگی، هفتگی، خانگی، همیشگی و غیره.
- (۲) در الحاق به کلمات زیر به شکل «وی» (-vi) تلفظ می شود:

(الف) در تعدادی از کلمات عربی و فارسی مختوم به «ه» در این حالت اگر مصوت پایانی کلمه «ه» باشد، به «ا» بدل می شود: کره ← کروی، حلقه ← حلقوی، کلیه ← کلیوی، ریه ← ریوی، غزنه ← غزنوی، گنجه ← گنجوی، فرانسه ← فرانسوی.

(ب) در تعدادی از کلمات مختوم به «نی» در این حالت مصوت پایانی پایه به «ا» بدل می شود: بیضی ← بیضوی، ثانی ← ثانوی، تقی ← تقوی، دهلی ← دهلوی، ساری ← ساروی، مانی ← مانوی.

(پ) در تعدادی از کلمات مختوم به «ا» (-a) (در خط «س» یا «ی» نوشته می شود). در این حالت «ا» پایانی پایه به «ه» (فتحه) بدل می شود: دنیا ← دنیوی، آخری ← آخروی (این کلمه رادر فارسی منسوب به آخرت نیز می توان گرفت)، عیسی ← عیسوی، مصطفی ← مصطفوی، رضا ← رضوی (با تغییر مصوت c هجای آغازی به a در نتیجه همگونی با مصوت هجای دوم).

(ت) در الحاق به بعضی کلمات مختوم به «و» (-u) در این حالت مصوت «و» به «ا» بدل می شود: خواجو ← خواجوی، مینو ← مینوی (در این کلمه «و» گاهی نیز به «ه» بدل می شود: مینوی مینو پس از الحاق «نی» به آن بدون تغییر «و» نیز به کار می رود مینوئی).

کلیه موارد فوق سماعتی و منحصر به تعداد خاصی از کلمات هستند و صفات نسبی جدید با آنها قیاس نمی شود.

نکته ای که در مورد صفات عربی مذکور در بالا گفته شد در مورد این صفات نیز صادق است. این کلمات نیز از نظر عامه فارسی زبانان یا صفت شمرده نشده اند و یا جنبه صفتی آنها ضعیف محسوب می شده و با «نی» صفت ساز همراه شده اند. در مورد صفات اروپایی مختوم به «نیک» این نکته گفتنی است که کلماتی که با «نی» همراه شده اند منحصر به همان چند مثال مذکور در فوق و احتمالاً یکی دو کلمه دیگر است، اما بیشتر کلمات غربی مختوم به «نیک» در فارسی به همین صورت به کار می روند، مانند کلمات اتوماتیک، سیستماتیک، دیپلماتیک، آکادمیک، دموکراتیک، سمبولیک و غیره. در مورد کلمات مختوم به «نیست» وضع به گونه ای دیگر است. این کلمات اساساً در زبان فارسی در مورد انسانها و گاه حکومتها به کار می روند، اما پس از الحاق پسوند به آنها به غیر انسان - مفاهیم و نهادها - اختصاص می یابند: عقاید، شیوه های کمونیستی؛ گروهک تروریستی و غیره. در حقیقت این صفات به جای صفات غیر موجود *کمونیسمی، *تروریسمی و غیره به کار رفته اند.

گفتیم که بعضی کلمات فارسی نیز هست که در عین صفت بودن یا «نی» صفت ساز نیز به کار رفته اند. این کلمات از این قرارند:

- | | |
|--------------------|------------------|
| اکبیر ← اکبیری | جاودان ← جاودانی |
| خط خط ← خط خطی | باستان ← باستانی |
| خال خال ← خال خالی | ساخته ← ساختگی |
| تبل ← تبلی | پرورار ← پروراری |

گرایش عامه مردم به باقی گذاشتن آن است: کلمات تجارتي، زراعتي و نظاير آنها در عرض تجاري، زراعي و غيره در فارسي امروز متداول اند و حتي رواجشان بيشتر از تجاري و زراعي است. عامه كم سواد، ملتي را نيز (به قياس با دولتي) به صورت ملتي به كار مي برند.

۱) بعضي از كلمات مختموم به «دستان» و «سان» در الحاق به اين اجزاء را از دست مي دهند: طبرستان ← طبري، خوزستان ← خوزي (خوزستاني در زبان معاصر بسيار رايج تر از خوزي است)، گرجستان ← گرجي، طخارستان ← طخاري، كاشان ← كاشي، ديلمان ← ديلمي، لاهيجان ← لاهيجي (لاهيچاني نيز رايج و بسامد آن بيشتر از لاهيجي است. لاهيجي و خوزي صفات نسبي قديمي اند كه گاهي در متون ادبي معاصر به كار مي روند).

۳) در الحاق به بيشتر كلمات مختموم به «ه»، «سا»، «و» و «ه»، «دني» به صورت «دي» يا «دني» (با همزه) (-vi-yi=) تلفظ مي شود. كره اي (منسوب به كشور كره)، روزنامه اي، اداره اي، سردخانه اي، گنجه اي، توده اي، رضائيه اي؛ دنيايي، بالائي، رضائي، سنائي؛ راديوئي، پلويي، چلويي؛ عمومي، روئي، موئي، تويي.

پس از كلمات مختموم به مصوت هاي مذكور اين صورت «دي» متداول ترين صورت و کاربرد آن قياسي است.

۴) در الحاق به بعضي كلمات مختموم به «و» به صورت «وي» يا «وي» (-vi- wi) در مي آيد: نوي (nowi/novi)، جلوي (jelow/vil-yil-i).

۵) در الحاق به كلمات مختموم به «ي» به صورت «يائي» در مي آيد: شيمي ← شيميائي، بسني ← بسنيائي، يوكسلاوي ← يوكسلاويائي، لبيبي ← لبيبيائي
تبديل «دني» به «سائي» نيمه قياسي است. مثلا در نسبت به چمكي مي توان چمكيائي گفت بدون آنكه غرابيي داشته باشد.

۶) در چند كلمه زير كه از عربي گرفته شده اند «دني» به «سائي» بدل شده است: جسماني، نوراني، عقلائي، نفساني، طولاني، فوقاني، تحتاني، رباني، حقاني و روحاني.
در كلمه ظلماني كه منسوب به ظلمت است، جزء «دست» -at از پايان پايه حذف شده است.

۷) مصوت پاياني بعضي كلمات عربي و فارسي مختموم به «ه» (-e=) در الحاق به «دني» حذف مي شود: اداره ← اداري، مكه ← مكاي، بصره ← بصري، مراغه ← مراغي، فرغانه ← فرغائي، خارجه ← خارجي (اين كلمه صفت منسوب به خارج نيز مي تواند باشد).

حذف مصوت پاياني اين كلمات منحصر به تعداد خاصي كلمه است. به علاوه بعضي از اين كلمات با حفظ «ه» نيز به كار مي روند: مكاي، بصره اي، خارجه اي (در تداول عامه).

۸) در تعدادي از كلمات عربي كه به «دست» (-at) ختم مي شوند، اين جزء حذف مي شود: عبادت ← عبادي، تجارت ← تجاري، ملت ← ملي، زراعت ← زراعي و غيره.
حذف -at منحصر به تعداد خاصي از كلمات است. به علاوه

حاشيه:
۱) در فارسي قديم كلمات رايگان و زبان نيز گاهي با «دني» به كار رفته اند چنانكه در اشعار زير از دقيق:

خرد بايد آنجا و جود و شجاعت
فلك مملكت كي دهد رايگاني
كه مملكت شكارى است كاورا نگيرد
عقاب برنده نه شير زباني

۲) عكس اين فرآيند نيز وجود دارد. در فارسي امروز كلمات تجديد يدي و ففغوري (نوعي چيني منسوب به ففغور، لقب پادشاهان قديم چين) به صورت تجديد يدي و ففغور به كار مي روند. در اصطلاح فرش فروشها نامهاي خاص اصفهان، قم، تبريز و غيره در مورد فرش، به جاي اصفهاني، قمي، تبريزي و غيره به كار مي رود. از نامهاي خانوادگي نيز گاهي «دني» حذف مي شود. مثلا به جاي خطيب و زونوزي، خطيب و زونوز گفته مي شود.

تعدادي از كلمات عربي كه از ريشه هاي ناقص گرفته شده اند، مانند صافي و فاشي نيز در فارسي معاصر بدون «دني» به كار مي روند، اما صاف در فارسي قديم به هر دو صورت استعمال شده است. كلمه متعالي نيز به هر دو صورت متعالي و متعالي متداول است، ولي صورت نخست خاص خداوند است. در زبان عربي هر گاه اينگونه صفات «ال» داشته باشند با «دي» و هر گاه نون داشته باشند بدون «دي» به كار مي روند و ظاهرا دوگانگي تلفظ آنها در زبان فارسي مربوط به همین قاعده عربي است، نه حذف «دني». آنچنانكه در كلمات تجديد يدي... ديده مي شود.

تعدادي از اسماي عربي و گاهي فارسي مختموم به «دني» نيز به دلايل متفاوت پسوند خود را از دست مي دهند. مثلا قلم و فقول در عربي به شكل قلمي و فقولي به كار مي روند. حذف «دني» از اين كلمات طبق فرآيندي صورت گرفته كه در زبان شناسي به نام اشتقاق پايه (ستاك) از صورت مشتق (back formation) معروف است: قلمي در فارسي به دليل داشتن «دني» صفت تلقى شده و پايه قلم از آن گرفته شده است. فقولي نيز اسم عمل (اسم مصدر) شمرده شده و فقول از آن ساخته شده است. فغار به معني كوره بزرگتر در عربي به صورت فغاراي متداول است كه به قياس با صينه هاي مبالغه عربي، فغار از آن مشتق شده كه بعدا صورت فغاراي صورت مشتق از آن تصور شده و به عمل فغار اطلاق شده است. از كلمات فارسي در اين زمينه «بهي» و «مي» توان ذكر كرد كه در فارسي معاصر به صورت «به» (ميوه) معروف به كار مي رود.

تجملات، مکاتبات، مسابقات، مطالعات تشکیل شده‌اند که مفرد آنها با جمع آنها اختلاف معنی ندارد.
دسته سوم از کلماتی تشکیل شده‌اند که بیشتر به معنی مجموعه‌ای از چیزها یا مفاهیم اند نه جمع آحاد آنها. مانند مقررات (مجموعه قوانین و آئین‌نامه‌های مربوط به يك موضوع)، مبارزات (مجموعه کارهایی که مبارزه نامیده می‌شود)، اصول و غیره.

در بیشتر مثالهای این سه دسته از نظر فارسی‌زبانان مفهوم جمع، به ویژه مهمترین معنی آن یعنی تعدد، ضعیف و گاهی صفر است. در حقیقت بیشتر این کلمات در زبان فارسی در مفهوم اسم جنس به کار می‌روند و به جای بسیاری از آنها می‌توان صورت مفرد عربی آنها را که بر مفهوم جنس دلالت می‌کند یا معادل فارسی آنها را به کار برد. مثلا به جای تعلیمات، تجملات، تبلیغات، تدارکات می‌توان آموزش، تجمل، تبلیغ و تدارک به کار برد. به جای «مؤسسه مطالعات و تحقیقات» می‌توان «مؤسسه مطالعه و تحقیق» گفت. به جای «اداره خدمات» می‌توان «اداره ارائه خدمات» به کار برد. به جای «اقساطی» می‌توان از صورت «قسطی» استفاده کرد و غیره. بدون اینکه تفاوت معنی محسوسی پیش بیاید. به جای بعضی دیگر معادل فارسی مفرد پیشنهاد شده است. مثلا به جای تشکیلات، سازمان وضع شده است. بسیاری از اینها نیز ترجمه معادلهای فرنگی هستند که در زبان اصلی یا به صورت مفرد به کار می‌روند و یا به صورت جمع، اما با مفهوم خاصی که تعدد از آن فهمیده نمی‌شود. مثلا مطبوعات ترجمه presse فرانسه (press انگلیسی)، حقوق ترجمه droit فرانسه (معادل law در انگلیسی)، تظاهرات ترجمه démonstration و manifestation فرانسه، انتخابات ترجمه élection فرانسه است که البته در فرانسه به صورت جمع نیز به کار می‌روند اما در فارسی وقتی که گفته می‌شود مردم امروز تظاهرات کردند یا انتخابات مجلس برگزار شد معنی چند بار تظاهرات کردن یا چند بار انتخاب کردن از آنها اراده نمی‌شود، بلکه حضور در خیابان یا جای دیگری با دادن شمار و مجموعه کارها و فعالیتهایی که به انتخاب نمایندگان مجلس منتهی می‌شود از آنها خواسته می‌شود.

ادبیات معادل literature (literature انگلیسی) یا lettres است که به جای آن ادب هم مستعمل است و معنی جمع ندارد. مخابرات رشته‌ای است که در آن از ارسال پیام از راه دور بحث می‌شود یا اداره‌ای است که به طریق تلفن و تلگراف و فکس پیام فرستاده می‌شود. انتشارات اداره یا مؤسسه نشر است؛ به علاوه به مجموعه آثار منتشر شده نیز اطلاق می‌شود و در حقیقت انتشاراتی معادل «مربوط به نشر» است و معنی جمع ندارد. اطلاعات نام اداره‌ای است که اطلاعات مختلف سیاسی و امنیتی

صفات نسبی زیر کاملا سماعی هستند: هروی → هرات، رازی → ری، مروزی → مرو، مدنی → مدینه (مدینه‌ای نیز رایج است)، ماهوی → ماهیت، بخاری → بخارا، سوری → سوریه (سوریه‌ای نیز رایج است)، ارموی → ارمیه، ارومیه، لغوی → لغت، اموی → امیه.

۱۰ اسمهایی که به «شناسی» ختم می‌شوند در الحاق «دنی» به آنها این جزء به «شناختی» بدل می‌شود: جامعه‌شناسی ← جامعه‌شناختی، روان‌شناسی ← روان‌شناختی و غیره. گاهی نیز «شناسی» به «شناسانه» بدل می‌شود: جامعه‌شناسانه، روان‌شناسانه.

۱۱ کلماتی که به «نگاری» ختم می‌شوند، در الحاق «دنی» این جزء به «دنگاشتی» بدل می‌شود: فرهنگ نگاری ← فرهنگ نگاشتی.

۱۲ بعضی صفات نسبی پایه‌ای از ریشه خود ندارند: در فارسی معاصر سمعی و شنیداری صفت نسبی منسوب به گوش‌اند؛ بصری و دیداری صفات نسبی منسوب به چشم‌اند. دسته‌جمعی، درون‌گرومی، برون‌مرزی، بین‌المللی، من‌عندی، توگوشی، درگوشی، تودلی (بره) نیز فاقد پایه مستقل‌اند. پایه این صفات یا مضاف و مضاف‌الیه‌اند یا حرف اضافه و اسم.

● پسوند «دنی» و علامت جمع

تقریباً در تمام صفاتی که از آنها بحث شد پسوند به کلمه مفرد چسبیده است، اما تعدادی مثال در دست است که «دنی» به صورت جمع آنها ملحق شده است. این کلمات در اکثریت قریب به اتفاق موارد از جمعهای عربی مختوم به «سات» و در چند مورد از جمعهای مکسر و جمعهای فارسی مختوم به «ان» هستند. از این قرار: انتخابی، اطلاعاتی، انتشاراتی، احساساتی، ادبیاتی، تبلیغاتی، تعلیماتی، تشکیلاتی، تدارکاتی، تسلیحاتی، تحقیقاتی، تجملاتی، تخیلاتی، تظاهراتی، خدماتی، خیالاتی، صادراتی، طبقاتی، عملیاتی، مطبوعاتی، مقرراتی، مطالعاتی، مبارزاتی، مخابراتی، وارداتی، ادواری، اشرافی، اصولی، اقساطی، حقوقی، عقلانی.

دقت در جمعهای مذکور نشان می‌دهد که آنها را در سه دسته متفاوت باید طبقه‌بندی کرد. يك دسته کلماتی هستند که صورت مفرد ندارند یا مفرد و جمع آنها به دو معنی به کار می‌رود و بنا بر این معنایی که در جمع از آنها اراده می‌شود، معنایی مستقل است. کلمات انتخاباتی، احساسات، ادبیات، انتشارات، اشراف، تظاهرات، تشکیلات، تدارکات، تسلیحات، حقوق، صادرات، عملیات، مطبوعات، مخابرات، واردات.
دسته دیگر از کلماتی مانند تبلیغات، تعلیمات، تحقیقات،

در آنجا گردآوری می‌شود و نیز هر باجه‌ای در بعضی اماکن عمومی مانند ادارات دولتی که اطلاعات مربوط به آن مکان یا سازمان در آنجا ارائه می‌شود، اما اطلاعاتی یا صفت منسوب به اداره و وزارت اطلاعات است و مفرد و یا مربوط به اطلاع در مفهوم جنس، معادل «مربوط به اطلاع» و در هر حال مفهوم جمع در آن ضعیف است. ادواری به معنی دوره‌ای است و معنی جمع ندارد. در مورد نشریات این کلمه ترجمه periodical انگلیسی است. احساساتی به معنی «دچار هیجان احساسی» است و معنی جمع از آن اراده نمی‌شود. صادراتی به معنی «به منظور صدور» و وارداتی به معنی «وارد شده» است. شاید تنها مواردی که پایه صفت نسبی، کلمات جمع است مثالهای زیر باشد: تخیلاتی، خیالاتی، طبقاتی (مربوط به طبقات مختلف جامعه)، اشرافی (مربوط به اشراف، طبقه اشراف)، عقلایی و تسلیحاتی و احتمالاً عملیاتی. به جای تخیلاتی تخیلی نیز گفته می‌شود و بنا بر این معنی جمع در آن چندان قوی نیست. از تخیلات بیشتر مفهوم انواع تخیل فهمیده می‌شود. خیالاتی یعنی کسی که خیال می‌کند. تسلیحات به معنی سلاحها است و مفرد ندارد و اسم جمع است، بنا بر این تسلیحاتی به معنی «منسوب به نوع سلاح» است. اشرافی و عقلایی نیز به معنی «منسوب به طبقه اشراف و گروه عقلا» است. عملیاتی نیز معنایی از همین دست دارد و به معنی «منسوب به مجموعه یا انواع اعمال» جنگی است. بنا بر این می‌توان گفت که هیچ یک از جمعهای منسوب عربی دلالت بر آحاد ملموس و عینی ندارند.

صفات نسبی فارسی که پایه آنها جمع است عبارت‌اند از همگانی، خسروانی و کیانی، همگانی منسوب به همگان است که به ظاهر جمع همه است، اما در معنی با آن تفاوتی ندارد. تنها خسروانی و کیانی به خسروان و کیان که مصادیق مشخص دارند منسوب است. خسروانی امروز به معنی لغوی خود کاربرد اندکی دارد. کیان نیز اسم خاص سلسله پادشاهان اساطیری است که بعد از پیشدادیان بوده‌اند. بنا بر این می‌توان گفت که در فارسی امروز در حقیقت هیچ موردی وجود ندارد که «-ئی» نسبت به کلمه جمع به معنی واقعی آن ملحق شده باشد.

مآخذ

- صادقی، علی‌اشرف. «درباره بعضی پسوندهای نسبت در فارسی معاصر»، جشن‌نامه محمد پروین گنابادی، تهران، ۱۳۵۴، ص ۲۶۰-۲۴۴.
- صادقی، علی‌اشرف، دستور (برای سال چهارم فرهنگ و ادب)، تهران، ۱۳۵۷.
- کشانی، خسرو و اشتقاق پسوندی در زبان فارسی امروز، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱.

شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر (۱۱)

دکتر علی اشرف صادقی

(۵۷) «دین» (=in-)

این پسوند در موارد زیر به کار می‌رود:

الف) به اسمهای مواد می‌چسبد و صفاتی می‌سازد که بر جنس و ماده‌ای که مصداق موصوف از آن ساخته شده دلالت می‌کنند: آهنین، زرین، سیمین، چوبین، گلین، سفالین.

استعمال «دین» در این مورد خاص زبان ادبی است و در زبان معمولی، چه نوشتاری و چه گفتاری، به جای آن از پسوند «دنی» (=ni-) استفاده می‌شود: آهنی، چوبی، گلی، سفالی (به جای زرین و سیمین، طلا و نقره یا نقره‌ای به کار می‌رود).

آهنین در زبان نوشتاری ادبی و غیر ادبی در معنی مجازی محکم (اراده، مرد، بازو) به کار می‌رود. آتشین نیز در نوشتار و گفتار در معنی مجازی پرشرر و حرارت (نطق) استعمال می‌شود. پرلادین (فولادین) در معنی مجازی محکم به کار می‌رود: اعصاب فولادین؛ بلورین در معنی بسیار سفید، مشکین به معنی سیاه یا خوشبو و نمکین به معنی ملبیح و مطبوع (انسان) نیز همه دارای معانی مجازی‌اند. سه کلمه سنگین، شیرین و نوشین امروز بسیط شمرده می‌شوند.

ب) به اسم می‌چسبد و وجود یا کثرت وجود پایه را در مصداق موصوف نشان می‌دهد: رنگین (دارای رنگ زیاد (نوشتاری) و مجازاً متنوع (نوشتاری و گفتاری))، خونین (در مورد جنگ، که خون زیاد در آن ریخته شده است)، چرکین (مجازاً به معنی مکرر و ملول. در مویز لباس، بدن و غیره، چرک و درد مورد زخم چرکی به کار می‌رود)، آهنکین (دارای آهنک)، بنیادین (دارای بنیاد، اساسی)، تنگین (دارای تنگ، موجب تنگ).

پ) به کلمات زیر، پیش، پس، امروز، دیروز، آغاز، دروغ، دیر

می‌چسبد و نسبت صرف را می‌رساند: زیرین، پیشین، پسین، امروزین، دیروزین، آغازین، دروغین، دیرین. بیشتر این کلمات خاص نوشتار ادبی‌اند و بعضی مانند پیشین، پسین و زیرین در نوشتار معمولی نیز به کار می‌روند. دیرین به معنای قدیمی است و بنابراین با دیر تفاوت معنی دارد.

کلمات زیر، پیش و پس اسم - قید، امروز و دیروز قید و دروغ اسم است. تنها کلمه‌ای که در آن پسوند به صفت چسبیده است راستین است^۱. این ترکیب ظاهراً به قیاس با کلمه دروغین ساخته شده است. راستین به معنی «واقعی و غیر مجعول، و دارای تمام شرایط» به کار می‌رود و با راست تفاوت معنی دارد.

«دین» در کلمه چندین معنی خاصی را به پایه اضافه نمی‌کند. در سالهای اخیر با پسوند «دین» کلمه نمادین ساخته شده و در

حاشیه:

۱) کلمه دیگری که در دهه‌های اخیر رایج شده و در آن پسوند به صفت ملحق شده است «نوبین» است. مرحوم قزوینی در یادداشتها (ج ۷، ص ۳۳۳) این کلمه را که در آن ایام (احتمالاً حدود ۶۰ تا ۷۰ سال پیش) در عتوان یکی از کتابهای چاپ تبریز به کار رفته بوده به احتمال مأخوذ از ترکی دانسته است. دو ترکی استانبولی ادبی nevin (= نوبین) به معنی شاهزاده (prince) و خوبترین از هر چیزی است (رک فرهنگ ترکی - انگلیسی ردهاوس که آن را کلمه‌ای عالمانه (learned) دانسته است). استیگاس و نظام الاطباء نیز این کلمه را با ضبط نوبین و نوبین به همین دو معنی ضبط کرده‌اند. نوبین در فارسی امروز به معنی نو مدرن است و با معانی آن دو ترکی به ظاهر ارتباطی ندارد. در متون فارسی ترکیب نوبین به معنی چیز دلچسب و مرغوب و زیبا و آراسته و نوباره و نو پدید آمده به کار رفته و فرهنگها نیز آن را ضبط کرده‌اند (رک. برهان، بهار عجب و غیره). به نظر می‌رسد که نوبین ترکی به معنی خوبترین از هر چیزی مخفف نوبین فارسی باشد اما پس از آنکه از ترکی وارد فارسی شده (احتمالاً در قرن اخیر با اندکی جلوتر) آن را با «نوب» ارتباط داده و به همان معنی به کار برده‌اند. استعمال این کلمه در برابر کلمه مدرن فرنگی که به همان معنی نوبین است کاملاً مناسب است. اما نوبین به معنی شاهزاده از کلمه نوبین و نوبان مغولی گرفته شده و با نوب و نوبین ارتباطی ندارد.

در دهه‌های اخیر چهار کلمه زیر با این پسوند ساخته شده است:

prefix	در برابر	پیشوند
infix	"	میان‌وند
suffix	"	پسوند
citoyen and citizen	"	شهروند

در کلیه این کلمات «ه» ونده ظاهراً نسبت را می‌رساند و این کلمات به ترتیب به معنی منسوب به پیش، میان، پس و شهر هستند. بعدها از سه کلمه پیشوند، میان‌وند و پسوند کلمه «ند» را جدا کرده و آن را در برابر affix غربی به کار برده‌اند. در کلمه پیشوند و پسوند گاهی به صورت پیشاوند و پساوند نیز به کار می‌روند که در این صورت باید «ه» آونده را صورتی از «ه» ونده به شمار آورد.

۶۲) «ه» تیهه (= -tye/a)

این پسوند اساساً به کلمات عربی می‌چسبد و صفات نسبی می‌سازد. نسبت در این کلمات روابط گوناگونی را نشان می‌دهد. مانند:

الف) رابطهٔ فاعلیت: تحریریه (هیئت) = تحریرکننده، نقلیه (وسیله، وسائط) = نقل‌کننده. در کلمات ثبوتیه و سلبیه (صفات) که بر حالت دلالت می‌کنند از پسوند، معنی وجود یعنی وجود حالت فهمیده می‌شود: صفات ثبوتیه یعنی صفاتی که وجود دارند و صفات سلبیه یعنی صفاتی که وجود ندارند.

ب) هدف: خیریه (امور)، یعنی اموری که هدف از آنها نیکی و خیر است؛ عملیه (رساله) = که به منظور عمل کردن به مطالب آن تهیه شده.

پ) صرف وابستگی و ارتباط: اولیه (مراحل) = مربوط به آغاز [کار]، یومیه (مخارج) = منسوب به یوم (روز)، شرعیه، عقلیه و غیره.

کاربرد «ه» تیهه با کلمات عربی کم نیست.

۶۳) «ه» او (= -au)

این پسوند که به زبان گفتاری تعلق دارد اصلاً نسبت را می‌رساند و بر معانی زیر دلالت می‌کند:

الف) به اسم می‌چسبد و صفاتی می‌سازد که دارندگی همراه با کثرت و مبالغه و انصاف موصوف به پایهٔ پسوند را می‌رساند. بیشتر کلمات این دسته دارای بار عاطفی و القائی شدید است: ریشو، سبیلو (دارای ریش و سبیل انبوه و بزرگ)، شکمو (پرخور)، لهو (دارای لپهای بزرگ)، دماغو (کسی که آب بینی او همیشه جاری است)، شپشو (دارای شپش زیاد)، زیگیلو.

از کلمهٔ کرمو ظاهراً معنی کثرت فهمیده نمی‌شود و این کلمه

برابر سمبولیک به کار رفته است. کلمهٔ بتیادین نیز در دهه‌های اخیر رایج شده است.

۵۸) «ه» تینهه (= -ine/a)

این پسوند نیز در چند مورد به اسم ملحق شده و صفت نسبی ساخته است که جنس و نوع موصوف را نشان می‌دهد: نرینه، مادینه، آئینه (عئینه).

در کلمهٔ دیرینه (= قدیمی) پسوند به دیر که قید و صفت است ملحق شده است.

۵۹) «ه» گان

از میان کلمات قدیمی این پسوند در کلمات خدایگان (منسوب به خدا = پادشاه) و گروگان دیده می‌شود، اما در دهه‌های اخیر در ساختمان بعضی اصطلاحات علمی به کار رفته است، مانند یگان (= یک + گان)، دهگان، صدگان (اعداد منسوب به یک، ده و صد)، چنوبگان (= منسوب به قطب جنوب: مدار چنوبگان)، شمالگان (منسوب به قطب شمال: مدار شمالگان، دریای شمالگان)، چهلگان (بادهای ~، در ترجمهٔ roaring forties یعنی «بادهای غرب وزان غالب که در سراسر سال بر اقیانوسهای نیمکرهٔ جنوبی بین عرضهای ۴۰ و ۶۰ درجهٔ جنوبی می‌وزند» (آرام، مصاحب و دیگران، فرهنگ اصطلاحات جغرافیایی)). آرامگان (آرامگان جدیدی در ترجمهٔ Calms of Capricorn یعنی «ناحیه‌ای آرام واقع در داخل منطقهٔ فشار زیاد، نزدیک مدار رأس الجدی» (همان))، هرمزگان، منسوب به هرمز، نام استانی در جنوب شرقی ایران.

چنانکه دیده می‌شود در این ترکیبات «ه» گان، به اسم، صفت و عدد ملحق شده است.

۶۰) «ه» گانه

این پسوند نیز نسبت را می‌رساند و معمولاً از اعداد اصلی صفت می‌سازد. صفاتی که به این طریق ساخته می‌شوند تعداد عددی را که پایه بر آن دلالت دارد نشان می‌دهند: پنجگانه یعنی پنج‌تایی، دارای پنج واحد: نمازهای پنجگانه؛ یگانه یعنی دارای یک واحد، تنها، منحصر، واحد؛ چندگانه یعنی دارای چند عضو، چندتایی. «ه» گانه در جداگانه صورتی از «ه» سانه است.

۶۱) «ه» ونده

این پسوند در کلمهٔ خداوند به کار رفته و معنی آن معلوم نیست، اما در دنبالهٔ بعضی نامهای قبایل لر و لک نسبت را می‌رساند، مانند فولادوند، کاکاوند، سگوند و غیره.

صرفاً به معنی دارای کرم است: سیب کرمو.

۶۶ - قام

این ورد خاص زبان ادبی است و تنها با معدودی از صفات دال بر رنگ و اسمها به کار می رود و به معنی رنگ تقریبی است: زرد قام، سرخ قام، زرد قام (= تقریباً به رنگ زرد، سرخ...).

۶۷ - آسا

این پسوند در چند کلمه مانند غول آسا، برق آسا و معجزه آسا؛ کار می رود و شباهت به پایه را می رساند. این کلمات به شکل قی نیز به کار می روند.

● - ساز

این کلمه را معمولاً پسوند به شمار می آورند (رک. قریب دیگران، ج ۲، ص ۱۳۲؛ نهج الادب، ص ۵۹۹؛ فیلات، ص ۴۱۹)، اما در زبان ادبی معاصر هنوز در عبارتهایی مانند این ساز چه ساز؟، همسان، یکسان، پسان و غیره به صورت مستقل و معنی شکل و طریقه و مانند به کار می رود. بنابراین در کلمات مانند دیوسان و نظایر آن اسم و به معنی شکل و مانند است. در سالهای اخیر از این کلمه برای ساختن بعضی اصطلاحات علمی جانورشناسی مانند گر به سانان (در برابر Féliidés؛ مارسانان (در برابر Ophiuridés یا Ophiuridés) و مرغ سانان (در برابر Monotrèmes) استفاده کرده اند.

۶۸ - وار

این پسوند نیز به اسم ملحق می شود و شباهت را می رساند: آدم وار، برادر وار، پدر وار، پرونوار، دیوانوار، طوطی وار، فهرست وار و غیره. این کلمات به صورت قید نیز به کار می روند گاهی در ترکیبات ساخته شده با «وار» حذف وجود دارد. مثلاً غزل رودکی وار به معنی غزل مانند [غزلهای] رودکی است. «دوار» در بزرگوار در فارسی امروز معنی خود را از دست داده است.

این پسوند زایاو کاربرد آن قیاسی است.

۶۹ - وش

این پسوند نیز شباهت را می رساند و فقط در زبان ادبی در معدود: از کلمات به کار می رود که از آن میان تنها دو کلمه پریش مهوش (= ماهوش) در تداول به عنوان اسم خاص رایج اند.

۷۰ - سانه

دستورنویسان این پسوند را مفید معنی شباهت و نسب (نهج الادب، ص ۶۱۰)، شباهت (فیلات، ص ۴۱۵؛ به معنی «شبیبه») و لیاقت و شباهت دانسته اند (قریب و دیگران، ج ۲، ص

ب) در ترکیباتی که پایه آنها بن فعلی یا اسم مصدر یا اسم صفت است پسوند فاعلیت را می رساند. در اینجا نیز مفهوم کثرت و مبالغه توأم با بار عاطفی وجود دارد: غرغرو، قیسو (تکثیر کننده)، چیغ چیغو، تق تقو، عر عرو، قدقدو، فس فسو، هف هفو، هاف هافو (کسی که زیاد صدای هف هف می کند، مجازاً پیر و فوتوت)، چیر چیرو، گریه او، ترسو (کسی که ترس صفت ذاتی او است)، اخمو، چرو (کسی که زیاد چر می زند)، نازو، قمیزو. در کلمه زانو پسوند فاعلیت صرف (بدون مبالغه) را می رساند و این کلمه به معنی کسی است که زایمان کرده یا عنقریب خواهد کرد.

بعضی از ترکیبات ساخته شده با «سو» در شهرستانها با «ئی» به کار می روند: در اصفهان کلمات فس فسو، قدقدو و چیر چیرو به صورت فس فسی، قوت قوتی و چیر چیری تلفظ می شوند. در کلمات شاشو و ریغو و دو سه کلمه دیگر، با آنکه پایه اسم است و معنی فعلی ندارد پسوند معنی کنندگی دارد. برای بحث بیشتر درباره این پسوند، رک. صادقی، «درباره بعضی پسوندهای نسبت»، ص ۲۵۳-۲۴۶.

۶۴ - گین

این پسوند به اسم می چسبد و دارندگی را می رساند. موصوف در اینجا دارنده پایه است. کلماتی که «گین» به آنها ملحق شده معمولاً حالات و عوارض روحی و اخلاقی را می رسانند: غمگین، آندوهگین، شرمگین، خشمگین. کلمه آبگین ظاهراً در این میان استثنا است و دلالت بر داشتن یک شیء طبیعی می کند. در کلمه میانگین که فرهنگستان اول آن را در برابر معدل عربی و moyenne فرانسه وضع کرده ظاهراً از پسوند معنی نسبت فهمیده می شود و میانگین یعنی منسوب به میان و وسط.

پسوندهای شباهت

۶۵ - گون

این پسوند به اسم می چسبد و برای توصیف اسمهایی به کار می رود که هر رنگ پایه هستند: گندمگون (صورت)، لاله گون (مجازاً به معنی قرمز)، گلگون (سرخ رنگ). کلمه واژگون امروز بسیط شده می شود و از نظر تاریخی نیز جزو دوم آن با پسوند مورد بحث ارتباطی ندارد. در «دیگرگون» گون به معنی شکل و نوع و گونه است و باید آن را صورتی از گونه تلقی کرد. بنابراین، این ترکیب از مقوله کلمات مشتق نیست. این پسوند خاص زبان نوشتاری است و فقط با معدودی از کلمات به کار می رود.

به اسم‌هایی و تنها به اسم‌هایی که جمع بسته می‌شده‌اند ملحق می‌شده است و هر صفتی که «سه» به آن ملحق می‌شده ابتدا به اسم تبدیل می‌شده و به شکل جمع درمی‌آمده، آنگاه پسوند به آن ملحق می‌شده است.

به نظر ما این پسوند در حال حاضر وضعی بینابین دارد. در تعداد فراوانی از مثالها به ویژه آنهایی که در دهه‌های اخیر ساخته شده، مانند خوشبختانه، متأسفانه و غیره، پسوند را باید «سه» به شمار آورد، اما در تعدادی دیگر، به‌خصوص کلماتی که در زبان ادبی امروز با «هان» جمع بسته می‌شوند، مانند کلمات استادانه، کودگانه و غیره، هنوز علامت و معنی جمع مشهود است. ما در بحث زیر برای سهولت توصیف این پسوند را در همه جا «سه» به شمار می‌آوریم و کوشش می‌کنیم مثالهایی را که هنوز معنی جمع در آنها محسوس است از دیدگاه همزمانی توجیه کنیم.

«سه» در فارسی معاصر دارای معانی و نقش‌های زیر است:
الف) به صفاتی که ویژگیهای انسان را نشان می‌دهند و به اسم‌هایی که در مورد انسان به کار می‌روند ملحق می‌شود و صفاتی می‌سازد که برای توصیف اسم عملها و اسم‌های حالتی که دلالت بر حالات و اعمال و رفتار و روش انسان می‌کنند به کار می‌روند. کلیه این صفات به صورت قید نیز به کار می‌روند و می‌توان آنها را صفات - قیود حالت و کیفیت نامید:

ببخرد - بپرخردانه، ابله - ابلهانه، ادیب - ادیبانه، منصف - منصفانه، پدر - پدرانه، کودک - کودکانه، متکلف - متکلفانه، مسلح - مسلحانه، سرسخت - سرسختانه.

پسوند «سه» کلیه این کلمات در استعمال قیدی خود معادل «با» حالت، به سبک، به صورت، به شکل، مانند است: ابلهانه عمل کردن = مانند ابلهان، مانند شخص ابله عمل کردن؛ بیشرمانه = مانند شخص یا اشخاص بیشرم، با بیشرمی؛ سرسختانه = به سبک اشخاص سرسخت، با (حالت) سرسختی، و غیره. در استعمال صفتی ترکیبی مانند «کار ابلهانه» معادل «کاری مانند [کارهای] اشخاص ابله» است و در آن نوعی حذف وجود دارد. در صورتی که نخواهیم «هان» را در اینجا علامت جمع تلقی کنیم باید پایه را اسم جنس به شمار آوریم که پسوند «سه» به آن ملحق شده است. کاربرد «سه» در این مورد در حد بالایی زیاده است و می‌توان آن را به بسیاری از اسم‌هایی که جدیداً ساخته شده‌اند الحاق کرد. مثلاً صورت «فضانوردانه» که از الحاق این پسوند به کلمه فضانورد که کلمه‌ای نو است ساخته شده هیچ‌گونه غرابتی ندارد. ترکیبات سرکوبگرانه و مسلحانه نیز مسلماً در دهه‌های اخیر ساخته شده‌اند. البته زیبایی را نباید با مفهوم قیاسی بودن یکی دانست. قیاسی بودن در این مورد به این معنی است که به هر اسم یا صفتی که در مورد انسان به کار رود بتوان پسوند «سه» را

۱۳۲)، بعضی دیگر از دست‌نویسان اصل این پسوند را «سه» یعنی سه و آن را مفید معنی لیاقت و نسبت (شمس قیس، المعجم، ص ۲۴۵) یا نسبت (فرهنگ رشیدی، ج ۱، مقدمه، ص ۲۴ و ۲۵) و جزء اول آن را علامت جمع و متعلق به کلمه پایه دانسته‌اند. نجم‌الغنی خان نیز یکجا (نهیج‌اللاب، ص ۴۸۰) اصل پسوند را «سه» دانسته است. بعضی از معاصران نیز از همین نظر پیروی کرده‌اند (رک. همایون فرخ، ص ۳۶۳؛ ابوالحسن نجفی، غلط - تنویسیم، چاپ سوم، ذیل «بدبختانه»). آنان که اصل پسوند را «سه» تلقی کرده‌اند پایه را صفت یا اسم شمرده‌اند (فیلات، ص ۲۱۵؛ لازار، ص ۲۶۸). نقش پسوند از نظر بعضی ساختن صفت - قید (لازار، همانجا) یا اسم و صفت و قید (آپور، ص ۱۰۷) و قید - صفت (همو، ص ۱۰۹) یا صفات دال بر حالت و چگونگی (modal) است (پرمه، ص ۴۱۰).

تعیین شکل صرفی و نقش دستوری و معنایی این پسوند در زبان معاصر چندان ساده نیست و شاید بدون استمداد از سابقه تاریخی آن امکان‌پذیر نباشد. نقل اقوال دست‌نویسان نیز به منظور نشان دادن همین پیچیدگی است. نخستین نکته‌ای که باید در مورد این پسوند روشن شود این است که آیا در فارسی معاصر این پسوند «سه» است یا «سه». نکته دوم تعیین این نکته است که آیا این پسوند به اسمها و صفات ملحق می‌شود یا تنها به اسامی می‌پیوندد. سرانجام باید به روشن کردن نقش معنایی پسوند و ماهیت دستوری کلماتی که با آن ساخته می‌شوند پرداخت.

بی‌تردید در زبان فارسی معاصر این پسوند را باید «سه» تلقی کرد نه «سه»، زیرا در زبان معاصر کلماتی وجود دارد که پس از حذف «سه» از آنها پایه آنها به تنهایی به کار نمی‌رود. از این قبیل است کلمات مخفیانه و کورکورانه که پس از حذف «سه» از آنها به صورت مخفیانه و کورکورانه درمی‌آیند که نه تنها در فارسی امروز به کار نمی‌رود، بلکه ظاهراً در هیچ یک از ادوار و در هیچ یک از گونه‌های فارسی به کار نرفته و نمی‌روند. اما تعداد زیادی از کلمات مختوم به «سه» یا دو کلمه فوق متفاوتند. مثلاً کلمات کودگانه، خرمندان، دلیرانه، غریبانه و غیره به معنی مانند کودکان، خرمندان، دلیران، و غریبان است که در آنها هنوز معنی جمع مشهود است. حتی در کلماتی مانند جامعه‌شناسانه، روان‌شناسانه و نظایر آنها که در زمان ما ساخته شده است این معنی کاملاً محسوس است.

نکته دوم یعنی اینکه آیا این پسوند به اسمها ملحق می‌شود یا به اسمها و صفات هر دو، نیز با توجه به مطلبی که در بالا درباره ارتباط مفهوم جمع با کلمات مختوم به «سه» گفته شد ظاهراً پاسخ‌گفتنی است. اگر از «هان» در این پسوند هنوز مفهوم جمع فهمیده می‌شود باید بپذیرفت که لااقل از نظر تاریخی «سه» فقط

الحاق کرد که البته واقعیت چنین نیست. مثلاً از کلمه آم هیچگاه ترکیب *آمانه ساخته نشده است. به احتمال زیاد در اینجا وجود ترکیب *آدمواره مانع از ساختن *آمانه شده است. وجود ترکیباتی مانند آدموار را که مانع ساخته شدن ترکیبی مانند *آمانه شده است در زبان شناسی با مفهوم blocking که لفظاً به معنی مانع شدن، بستن، مسدود کردن (راه) است و در اصطلاح به معنی وجود ترکیبی از قبل که مانع پیدایش ترکیب جدیدی با ساخت دیگری می شود، توجیه می کنند. بی شك پسوند «واره» در مواردی رقیب پسوند «-انه» است.

در بعضی مثالها «-انه» به نام جانوران ملحق شده است، مانند خرانه، سگانه و سیمانه. ترکیباتی که با نام جانوران ساخته شده اند ظاهراً محدود به همین سه کلمه است و در موارد دیگری که باید از این پسوند استفاده شود، از پسوندهای دیگری مانند «-آسا» استفاده می شود، مانند ترکیب شیر آسا به جای * شیرانه. در موارد دیگر «-سانه» به صفت یا اسمی که الزاماً برای توصیف انسان به کار نمی رود ملحق شده است، مانند جداگانه (به شکل جدا)، عمیقانه (به صورت عمیق و عمقی)، خداپسندانه (به صورت خداپسند) مسخفیانه (به شکل مخفی)، محقرانه، محرمانه، بختانه (تصادفی). در این مثالها پسوند صرفاً سازنده صفت و قید حالت است و بیشتر این کلمات به عنوان قید به کار می روند.

ب) به اسمها و صفات دال بر انسان و نیز سایر اسمها ملحق می شود و نسبت صرف را می رساند: مردانه، زنانه، بچگانه (لباس و غیره)، مالکانه (بهره)، شاهانه (=مؤکب شاهانه)، ملوکانه (=فرمان ملوکانه)، ماهانه (=عادت ماهانه) سرانه (=درآمد)، روزانه (کار)، شبانه (کار، کشیک) و غیره. بی شك عدم امکان کاربرد «بای نسبت» در پاره ای از این مثالها مانند * مردی، * زنی، * بچه ای موجب کاربرد «-انه» در معنی نسبت شده است. فراموش نباید کرد که کلمات مردانه، زنانه، بچگانه، شاهانه، ملوکانه و مالکانه به صورت صفت - قید حالت نیز به کار می روند. در سالهای اخیر بعضی از اهل قلم به دلیل منع آوایی از اسمهایی که با «شناسی» ساخته شده و به مصوت - ختم می شوند، صفتهای نسبی ای مانند جامعه شناسانه، زبان شناسانه و غیره را ساخته و به کار برده اند.

کلمات روزانه، شبانه، ماهانه و سالانه که باید آنها بر مفهوم زمان دلالت می کند به صورت قید زمان نیز به کار می روند: شبانه حرکت کرد. در کلمات ماهانه و سالانه پسوند به صورت «-بیانه» نیز به کار می رود: ماهیانه، سالیانه.

هیچ يك از چهار ترکیب فوق به صورت اسم به کار نمی رود. ب) به اسم ملحق می شود و اسم منسوب به پایه می سازد. این اسمها معمولاً یا بر نوعی غذا و خوراکی و یا بر نوعی پول که باید

پرداخت شود دلالت می کنند.

مثالهای معنی اول: صبحانه، عصرانه، پریزانه (غذایی که بیمار پریزدار می تواند بخورد)، هوسانه، ویرانه، نوربانه.

مثالهای معنی دوم: بیمانه، شاگردانه، ماهانه.

کلمه شکرانه با هیچ يك از دو معنی فوق سازگاری ندارد.

کلمات زیر در فارسی امروز بسطی شمرده می شوند: دیوانه، جانانه، هندوانه.

سه کلمه بدبختانه، خوشبختانه و متأسفانه منحصرأ به صورت قید به کار می روند و حالات روحی گوینده جمله را نشان می دهند نه حالت و کیفیتی را که فعل جمله با آن انجام می شود: متأسفانه او دیر آمد = من متأسفم که او دیر آمد. این قیود ترجمه قیود فرنگی (luckily and unfortunately) heureusement و malheureusement است.

مآخذ
 O پروین گنابادی، محمد، «سر، وار، واره»، دانش، سال ۲، ۱۳۲۹، ص ۷۶-۶۸؛

O رازی، شمس الدین محمد بن قیس، المعجم فی معایر اشعار العرب، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۸؛

O صادقی، علی اشرف، «درباره بعضی پسوندهای نسبت در فارسی معاصر»، جشن نامه محمد پروین گنابادی، تهران، ۱۳۵۲، ص ۲۴۰-۲۴۶؛

O قریب، عبدالعظیم و دیگران، «دستور زبان فارسی»، ج ۲، برای سال سوم و چهارم دبیرستانها، تهران، علمی، بدون تاریخ؛

O مرتضوی، منوچهر، «چند پسوند»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۷، ش ۲، ۱۳۳۴، ص ۱۷۴-۱۵۹؛ سال ۷، ش ۳، ص ۱۸۷-۱۷۴؛

O نجم الفنی خان، نهج الادب، لکهنو، ۱۱۹۹؛

O همایون فرخ، عبدالرحیم، دستور جامع زبان فارسی، تهران، علمی، ۱۳۳۷؛

o Apor, E., «About the Modern Persian Suffix -āne», *Acta Orient. Hung.*, vol. XXIII, fasc. 1, 1970, 107-113;

o D'Erme, G., «Il suffisso neo-persiano -āne, quale produttore di aggettivi modal», *Annali dell' Istituto Orientale di Napoli*, vol. 31 (N.S. XXI), 1971, pp. 408-413;

o Lazard, G., *Grammaire du persan contemporain*, Paris Klincksieck, 1957;

o Philot, D. C., *Higher Persian Grammar*, Calcutta, 1919.

پادداشت مربوط به شماره قبل (ص ۱۹، ستون ۲، سطر ۱۳ از آخر) کلمه ضروری (با «ی») منسوب به «ضرورت» است و در عربی به همین صورت به کار می رود و «ضرور» تصرف ایران در «ضروری» عربی است. بنابراین این کلمه باید از فهرست صفات عربی که در فارسی «دنی» به آنها ملحق شده است حذف شود.

حاشیه:

۱) برای اطلاع از اقوال سایر دستورنویسان، رگ سیدمحمد مصاصی، کالمترین دستور زبان فارسی درباره پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی، اصفهان، مشعل، ۱۳۳۶، ص ۲۳۶-۲۸.

مشکلترین مبحث مقررات ملی ساختمانی، مبحث اصطلاحات ساختمانی و معماری و هنرهای وابسته و استاندارد کردن و تعریف آنهاست. این اصطلاحات به دو گروه عمده تقسیم می‌شوند: گروه اول اصطلاحات مربوط به علوم و فنون جدید ساختمانی است که ما برخی از آنها را عیناً به صورت فرنگی قبول کرده‌ایم و به کار می‌بریم. به عنوان نمونه، در حوزه اصطلاحات بتن، بز مبنای واژه نامه بتن سازمان برنامه و بودجه، کمابیش ۶۲ اصطلاح از این گونه است:

آزمتور، آلیاز، آنالیز، ابوکسی، اتوکلاز، استاتیک، اسلاپ، الاستیسیته، امولسیون، باکتری، بتن، بریکت، بلوک، بولت، پانچ، پانل، پدستال، پریکلاز، پلاستیک، پلی استر، پلیسه، پودر، پومیس، تاندون، ترمی، جک، خاموت (ظ. روسی)، دال، دیافراگم، دیاگرام، دینامیک، زئولوزی، رزین، ژل، ساندویچ، سرامیک، شاپلون، شیلنگ، فنول، کابل، کامیون، کلونید، کلینگر، کنسول، کوبلر، گاز، لانتکس، لوپ (حلقه، جنبر)، ماتریس، ماشین، ماکروسکوپی، مدول، مکانیک، مگر، ممان، موزانیک، مونومر، میکروسکوپی، واتر استاپ، ویسکوزیته، هیدراته، هیدرولیک، بتونیر، ویراتور، بچینگ پلانت.

برخی از این اصطلاحات فرانسوی، پاره‌ای انگلیسی و تعداد اندکی روسی است.

برخی دیگر از اصطلاحات علوم و فنون را به فارسی برگردانده‌ایم. البته از این اصطلاحات فارسی شده به طور یکتواخت استفاده نمی‌کنیم، بلکه گاهی آنها را به همان صورت فرنگی به کار می‌بریم. دلیل این موضوع تشمت آراء و وجود موافق و مخالف در کاربرد اصل فرنگی اصطلاحات و ترجمه‌های گوناگون آنهاست. به عنوان نمونه، من یکبار به پیروی از دایرةالمعارف فارسی مصاحب به جای واژه «Marl»، «آهکرس» را در نوشته خود به کار بردم. درست ۲۴ ساعت بعد از انتشار نوشته مزبور مسؤول لغات علمی لغتنامه دهخدا تلفن کردند و فرمودند شما به چه حقی به مارل «آهکرس» گفته‌اید. دوز بعد یکی از فارغ‌التحصیلان رشته راه و ساختمان دانشکده فنی از شاگردان جناب مهندس احمد حامی تلفن کردند و گفتند: استاد حامی، مارل را معادل گِلاَهک گرفته‌اند.

در پاره‌ای موارد معادلهای فارسی بعضی واژه‌های فرنگی زیاد و ناهماهنگ است و در چند مورد این تشمت آراء بسیار زنده است. نمونه بارز آن دو اصطلاح «الاستیسیته» و «ویسکوزیته» است که برجهندی، جهندی، کشسانی، کشواری، ارتجاعی، نوانی و فنری معادل الاستیسیته، و دوستاکی، لزوجت، ناروانی، کندروانی، دوسگنی، لزجی، چسبانی، شیرهداری، گران روی، دوستدگی، درجه غلیظی، قوام، برابر نهاده‌های ویسکوزیته است.

نکته‌ای چند درباره

اصطلاحات معماری

حبیب معروف

تا اینجا تشتت موجود در اصطلاحات مربوط به علوم پایه و فنون جدید ساختمانی نشان داده شد، که انشاءالله با زحمات مسؤولان محترم مقررات ملی ساختمانی این وضع سر و سامان پیدا خواهد کرد.

گروه دوم اصطلاحات مربوط به ساختمان و معماری است که موضوع اصلی این گفتار است. این اصطلاحات در زبان معماران و بنایان سنتی و در بعضی مدارک کتبی موجود است، هر چند برخی از آنها در دسترس ما نیست.

در مقاله «معرفی طرح گردآوری و تعریف اصطلاحات معماری و ساختمان و هنرهای وابسته در زبان فارسی»، نوشته اینجانب، که در شماره اول مجله آبادی، تابستان ۱۳۷۰ چاپ شده است، منابع کتبی و شفاهی این اصطلاحات به اختصار آمده است. در اینجا پاره‌ای از نتایج این طرح گزارش می‌شود.

برای این که سرنخی در دست داشته باشیم و مطلب را از نقطه‌ای شروع کنیم، بخشی از این اصطلاحات را که به صورت عطفی دو به دو در زبان فارسی به کار می‌روند برمی‌شماریم:

قهر و آشتی: نوعی نقش‌ور و درویش به پشت در کاشی کاری و آجرکاری سیر و گشته: نوعی آجرچینی، پس و پیش کله و راسته: نوعی آجرچینی کله و قدی: نوعی آجرچینی خفته و راسته: نوعی آجرچینی خفته و ژفته: نوعی آجرچینی عاشق و معشوق: اصطلاح نقاشی برای رنگهای متمم مکشوف و مستور: اصطلاح معماری برای ساختمانی که مستور در چهاردیواری و برعکس باشد مخفی و آشکار: اصطلاح آجرچینی برای دو نوع هشت‌گیر جسمی و روحی: دو نوع آبرنگ در نقاشی تن‌گنر و چان‌گنر: اصطلاح معماری در محاسبه نظری ساختمانها بده و بستان: اصطلاح معماری در بادگیرها کست و افزود: معادل فارسی اتود در معماری زد و خورد: معادل دیگر فارسی اتود در معماری نر و ماده: در هر نوع اتصال نر و لاس: در هر نوع اتصال چپ و راست: طرز چین و ترتیب نقشها و معانی دیگر سینه و کاس: فرورفتگی و برآمدگی اندرونی و بیرونی: اصطلاح فضاهای داخلی منازل مسکونی طاق و ترنپ: ترنپ: حفره برآمده در گوشه زمینه مربع برای زدن گنبد شل و سفت: اصطلاح گرم‌سازی تند و کند: اصطلاح گرم‌سازی کَشک و لَبوی: اصطلاح لعاب در کاشی کاری شیر و شکر: اصطلاح گچبری جفت و جور: اصطلاح نجاری چفت و بست: اصطلاح نجاری طاق و توپزه: از اصطلاحات پوشش

طاق و چشمه: از اصطلاحات پرورش سایه و روشن: اصطلاح معماری فاق و زبانه: از اصطلاحات نجاری کام و زبانه: از اصطلاحات نجاری بند و گشاد: از اصطلاحات نجاری دور و نزدیک: پرسکتیو در زبان فارسی قفل و بست: معادل Bond انگلیسی در آجرکاری، که در ترجمه‌های جدید به غلط پیوند گفته می‌شود

در یکی از کتابها ملاحظه شد که در ترجمه جمله‌ای فرنگی نوشته شده «پیوند ممتد غیر از پیوند توده‌ای است» به جای آن به سادگی می‌توان گفت «قفل و بست در هر رج غیر از قفل و بست در هم است» یعنی اگر بعد از اتمام سفت کاری ساختمانی آمدید نمای آن را با آجر سه سانتی نماچینی کردید، در آجرچینی سه سانتی قفل و بست در هر رج است، ولی در سفت کاری قفل و بست در هم است، البته چون به متن فرنگی اصلی دسترسی نداشتم به قرینه و حدس به این ترجمه دست زده‌ام.

اکنون به موضوع دیگری می‌پردازیم. تقریباً همه معماران می‌دانند که «بِشْت» چیست و منحنی آن و فرمول ریاضی آن را می‌شناسند. شست به زبان ساده، زنجیر منشا به سنگین قابل انعطاف است که از دو انتهایش آزاد آویخته شده باشد. در حالت تعادل به صورت قوسی قرار می‌گیرد و از قوسهایی است که در معماری و پل‌سازی کاربرد بسیار زیادی دارد. این برداشت در زبانهای فرنگی از منحنی شست در زبان فارسی به صورت دیگری است.

اصطلاحات بسیار معمولی قوسها و طاقهای ایرانی که در زبان معماران وجود دارد بیز و کازه و هلوچین یا هلاچین است. در گویش بیزی بیز معادل تاب و تاب‌بازی است؛ در گویش گیلکی هلوچین معادل تاب و تاب‌بازی است؛ کازه نیز در همه فرهنگهای فارسی به معنی تاب آمده است و ظاهرأ در گویش کرمان بهم به آن کازو گفته می‌شود. پس همان طوری که معمار فرانسوی از لفظ شست منحنی قوس آن را مراد می‌کند و به معنی آن که زنجیروار است، توجهی ندارد به عبارت دیگر این لفظ را از زبان عمومی عاریه گرفته و در زبان تخصصی به کار نمی‌برد. معماران ایرانی نیز در مورد بیز و هلوچین و کازه همین عمل را انجام داده‌اند. اگر همین اصطلاحات را از استاد محمد کریم پیرتیا یا هر معمار دیگری در یزد یا کرمان یا رشت شنیدیم معنی آن را در می‌یابیم و می‌دانیم که همه اینها حالت تعادل طنابی است که از دو انتهایش به درختی یا میله‌ای آویخته شده باشد. شکل آن به سهمی و احیاناً به هذلولی نزدیک است و تیزه هم ندارد یعنی «اژیو» نیست.

این رشته سر دراز دارد و در اینجا به همین مختصر اکتفا می‌شود.

مترجم : پیام‌سان روح فرهنگها

از مترجمی سرشناس که منتقدی تیزبین و ناشری معتبر و با سابقه است شنیده‌ام که زنده یاد دکتر حمید عنایت و دکتر عزت‌الله فولادوند بهترین مترجمان تاریخ ترجمه کشورمان هستند. ایشان گفتند که پس از بررسی موشکافانه — و نه عجولانه — آثار مترجمان صاحب نام کشورمان به این حکم قاطع رسیده‌اند. هزاران افسوس که دکتر عنایت را خیلی زود از دست دادیم، و هزاران شکر که دکتر فولادوند زنده است و زندگی پربرکتش ادامه دارد.

تسلط کامل به زبان انگلیسی و زبان فرانسه، انس و الفت با زبان و ادب فارسی، دانش عمیق در مباحث فلسفی و علوم اجتماعی، دسترسی دائم به اُمّهات آثاری که متفکران و فیلسوفان و نویسندگان معتبر منتشر می‌کنند، انتخاب آگاهانه آثاری که ترجمه آنها به فارسی از واجبات بوده و هست، و احساس ضرورت و شور و شوق و تعهد در ترجمه این آثار، از دکتر فولادوند مترجمی ساخته است پیشرو، پرکار، خوش زبان، و دارای نثری قوی و منسجم که یا، همچنان که در بالا گفته شد، بهترین مترجم کنونی کشورمان است، یا، بی‌گمان، در میان انگشت شمار مترجمان صالح کشورمان، جایگاهی ممتاز دارد.

مصاحبه نگاه نو با دکتر عزت‌الله فولادوند ادای دینی است به این مترجم ارزنده و گرانقدر کشورمان و تمامی ترجمانی که چون او امین و دقیق و شیوا ترجمه می‌کنند، و محملی است تا تجربیات و نظرات گرانبها و آموزنده ایشان به مترجمان کشورمان — چه کهنه کار باشند و چه تازه کار — منتقل شود. چنین باد.

۲۰۰۴

نگاه نو. اگر موافق هستید، برای شروع مصاحبه کمی درباره خودتان صحبت کنید. فولادوند. در اصفهان و به سال ۱۳۱۴ متولد شدم، ولی نسیم اصفهانی نیست. پدرم قاضی دادگستری بود و در اصفهان مأموریت داشت و در دوره مأموریت او بود که در اصفهان به دنیا آمدم. بنابراین، افتخار انتساب به این شهر زیبا که آندره مالرو آن را

زیباترین شهر جهان نامیده تصادفاً نصیب شده است.

تحصیلاتم را در دوره ابتدایی و بخشی از متوسطه در تهران انجام دادم. بخشی از تحصیلات متوسطه را در انگلستان تمام کردم. برای تحصیلات عالی رفتم به فرانسه در دانشگاه پاریس و بعد به امریکا. در دانشگاه کلمبیا (در شهر نیویورک) فلسفه خواندم، و رساله‌ام را درباره کانت و در مورد مباحثی که کم شناخته شده، ولی در فلسفه اهمیت محوری و اساسی دارد — مباحثی در نقد سوم کانت یا نقد قوه حکم — نوشتم. بعد به ایران باز گشتم و در شرکت نفت استخدام شدم! و به مناطق نختخیز رفتم. سپس به تهران آمدم و در دستگاه دولت به کار ادامه دادم. در سال ۱۳۵۹ بازنشسته شدم و از آن پس، تقریباً تمام وقت، به ترجمه و نگارش پرداخته‌ام. البته پیش از آن هم دو کتاب ترجمه کرده بودم. ولی کار اداری کمتر مجال برای کار فرهنگی باقی می‌گذاشت.

ن. چرا از میان همه رشته‌های تحصیلی فلسفه را انتخاب کردید؟

ف. همیشه با فلسفه حالتی مثل معاشقه داشتم. شاید این به علت خصوصیتی در سرشت من است که مسائل و پرسشهای فلسفی برایم همیشه بسیار دلچسب بوده است، معتقد بوده‌ام و هستم که عمیقترین پرسشهایی که بشر توانسته است مطرح کند، مایه و بن فلسفی داشته است. بی دلیل نبوده که همه علوم نخست و از زمان یونانیان با فلسفه شروع شد، و بعد به تدریج از فلسفه جدا شد و مستقل شد: استقلالش که شاید هنوز ظاهری است. واقعیت این است که در همه علوم، از علوم طبیعی گرفته تا علوم اجتماعی، تا زمانی که به بنیادهای فلسفی آنها توجه نشود مسائل اساسی آنها مکتوم و بی پاسخ می‌ماند. تا اینکه به خود فلسفه و مسائل اختصاصاً فلسفی می‌رسیم که همیشه برای بشر دل‌انگیز بوده است. شاید بهترین بیان این مسئله جمله معروف کانت در آخر نقد دوم — نقد عقل عملی — است که بر سنگ مزار او حک شده است، می‌گوید: دو چیز همواره ذهن بشر را هرچه بیشتر و پیوسته‌تر درباره آنها اندیشه کند بیشتر به اعجاب و ستایش برمی‌انگیزد: یکی آسمان پرستاره بالای سر من و دیگری قانون اخلاق در درون من. کاملاً واضح است که فلسفه در هر دو اینها مدخلیت دارد و می‌تواند در پاسخ دادن به سؤالات بسیاری در این دو زمینه که یکی طبیعت است و دیگری بشر، یا درون بشر، بسیار راهگشا باشد.

ن. شما فلسفه را که زبان و بیان بفرنج و مشکلی دارد به زبانی به فارسی بیان کرده‌اید که در

یک کلمه اگر بخواهیم زبان شما را توصیف یا تحسین کنیم باید بگوییم «رشک‌انگیز» است. یکی از شیواترین نثرهای معاصر را شما دارید. زبانی دارید که، در عین استواری و پختگی و منانت، بسیار امروزی و زودیاب است. شما این زبان دلنشین و فصیح و شیوا را چگونه به دست

آوردید و با زبان فارسی چگونه انس پیدا کردید؟

ف. پدرم و مادرم به زبان و ادبیات فارسی بسیار علاقه داشتند. بخصوص به خاطر می‌آورم که مادرم بسیار فاضل بود. بسیار خوب می‌نوشت، خط بسیار خوشی داشت و شعرشناس بود. کمتر کسی را دیده‌ام که از زیبایی‌های شعر حافظ به اندازه او تحت تأثیر قرار بگیرد و حتی تکان بخورد. پدرم به سعدی خیلی علاقه داشت. مادرم هرگز چیزی را تکلیف نمی‌کرد که بخوانم؛ ولی پدرم در این زمینه خیلی جدی بود و به یاد می‌آورم که اصرار داشت متون کهن فارسی را از همان دوران تحصیلات ابتدایی بخوانم و حفظ کنم. در واقع به عنوان تکلیف می‌خواست بخشهایی از گلستان و شاهنامه و کتابهای دیگر را حفظ کنم. طبیعت فردی هم مطرح است. هرگز رابطه‌ام را با ادب فارسی قطع نکرده‌ام. با اینکه به کمبودهای خودم آگاهم ولی عشقی که به ادبیات فارسی دارم همواره چراغ راهم بوده است.

از نظر نثر فلسفی، از بدو امر، عاشق نثر فروغی شدم و هنوز هم در شگفتم که او چگونه توانسته است پیچیده‌ترین و مشکل‌ترین مفاهیم فلسفی را به این زیبایی و روشنی بیان کند. سامرست موآم در جایی می‌نویسد که: نثر خوب مانند گفتار مرد با فرهنگ است. و من مصداق تام این گفته را در مرحوم فروغی یافته‌ام. نمونه‌هایی که از ترجمه فروغی دیده‌ام — مثلاً ترجمه‌اش از افلاطون و دکارت و ابن سینا — باعث شده است که وی را بهترین مترجم فلسفی فارسی علی‌الاطلاق بدانم. بویژه در نثر فلسفی نظیری برای او نمی‌شناسم. معتقدم که فلسفه غرب بختی بلند داشت که فروغی آن را به ایران آورد و به ما معرفی کرد؛ و بسیار متأسفم که علوم مانند جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی و علوم سیاسی بخت این را نداشتند که مفاهیم اولیه و اصلی آنها را شخصی مانند فروغی به فارسی در آورد. معتقدم اگر چنین شده بود شاید مسیر اندیشه‌ها با آنچه اکنون هست تفاوت می‌کرد و امروز این حالت سردرگمی و رمیدگی را نداشتیم.

ن. به نظر من شما نثر فروغی را تکامل بخشیده‌اید و تا حدودی امروزی‌ترش کرده‌اید. دقت بیشتری هم دارید. سؤالی که برایم مطرح است این است که گذشته از نثر تحسین برانگیز فروغی شما تا چه حد به اصطلاحات فلسفی فروغی، یعنی آنها که او برای نخستین بار در زبان فارسی به کار برد، اعتقاد دارید و تا چه اندازه آنها را به کار گرفته‌اید. منظورم اصطلاحات اصلی فلسفی

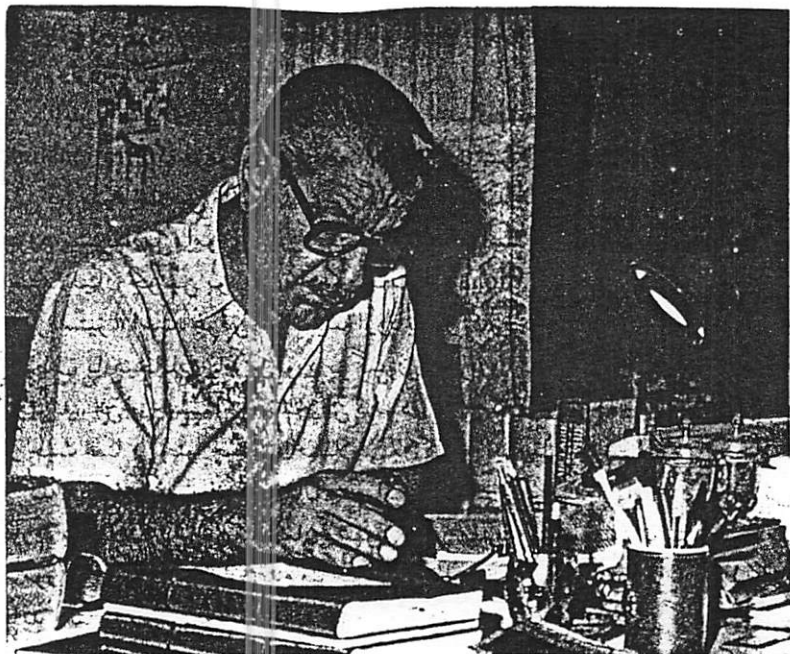
است. به عنوان نمونه، دو مفهوم مهم فلسفی ایزدکیتو و سوئزکیتو را داریم که فروغی در مقابل آنها برون ذات و درون ذات گذاشته است. شما تا چه اندازه اینها را می‌پذیرید؟

ف. مرحوم فروغی در این زمینه راهگشا و پیشاهنگ بود. پیش از او کسی به جنگ این اصطلاحات نرفته بود. بنابراین، مانند همه آغازگران، محتمل است که کارهایش بعداً قابل تجدیدنظر باشد. مثلاً همین دو اصطلاح درون ذات و برون ذات را به یاد می‌آورم که مرحوم فروغی در پانوشتی در سیر حکمت در اروپا توضیح می‌دهد که این اصطلاحات، پس از کانت، چه معنای جدیدی در فلسفه اروپا پیدا کرده‌اند و چرا ما نمی‌توانیم همان اصطلاحات قدیمی فلسفه خودمان را در برابر اینها به کار ببریم. یا حتی از الفاظی استفاده کنیم که پیشتر تا زمان کانت در فلسفه اروپایی در برابر این دو اصطلاح به کار می‌بردیم. این روش فروغی بود. فروغی فهم عمیقی داشت و هرگز پای بند ظاهر لفظ نبود. آنچه در سیر حکمت در اروپا و در سایر جاها نوشته است قبلاً به طور کامل فهم کرده بود، هضم و جذب کرده بود، زیر و بم اینها را درک کرده بود. بدین جهت هرآینه اصطلاحی را پیشنهاد می‌کرد، با آن احاطه‌ای که به ادب فارسی داشت، و با همان عمق و ژرف بینی در ادب فارسی، به اضافه حسن سلیقه و طبع روان، پیشنهاد می‌کرد و این موجب می‌شد که بتواند معادله‌های دقیق و زیبا پیدا کند. در مورد برون ذات و درون ذات در همان پانوشت توضیح می‌دهد و می‌گوید در اینجا معنا اختلاف پیدا می‌کند با معنایی که سابقاً این دو لفظ در فلسفه داشته‌اند و چیز جدیدی مطرح می‌شود. و می‌گوید: التماس می‌کنم به خوانندگان که این اصطلاحات را نا به جا به کار نبرند تا اینکه معنا خلط نشود و این اصطلاحات خلوص و پاکی خودشان را حفظ کنند.

تصادفاً من این دو اصطلاح را هرگز از مرحوم فروغی اقتباس نکرده‌ام و به کار نبرده‌ام. ممتقدم در مواقع مختلف اینها را باید به انحاء مختلف تعبیر کرد. می‌دانید که مرحوم فروغی در فلسفه از دوره برگسون جلوتر نیامد، و بخصوص به اندیشه‌های مارکس و مارکسیستها توجهی نکرد و در فلسفه سیاسی و فلسفه تاریخ وارد نشد. نمی‌دانم به مصلحت سیاسی وقت بوده یا دلیل دیگری داشته. مارکسیستها خودشان نظام اصطلاح‌شناسی پیچیده‌ای پیدا کردند که به قرن بیستم کشیده شد و هنوز ادامه دارد، بویژه در مکتب فرانکفورت و تحلیلگرانی که بعد از آنها آمدند. و بعد در جناح دیگر فلسفه آکسفورد است که محتاج وضع و ابداع اصطلاحات جدیدی شده است که برابری برای اینها کار مترجمان کنونی است.

ن. مقصود من بیشتر «شیوه» اصطلاح‌سازی و واژه‌گزینی فروغی بود. بخصوص در مورد اصطلاحات اصلی یا کلیدی. مثالی می‌زنم: یکی از مشکلات ترجمه‌واژگان فلسفی اروپای مسئله «ایسم» است. شما در مقابل «ایسم» همان صورت قدیمی «اصالت» را به کار برده‌اید، یا انواع دیگر آن که بر می‌گردد به نوع خاصی از اصطلاح‌شناسی. بدین معنی که شما در مقابل مثلاً irrationalism گذاشته‌اید مذهب غیرعقلی یا غیرعقلی مسلکی. مشکلی که در این رهیافت وجود دارد این است که وقتی با «اصالت» واژه‌ای را بسازیم، فرضاً در مقابل رئالیسم بگذاریم اصالت واقع یا در برابر پراگماتیسم بگذاریم اصالت عمل، امکان واژه‌سازی و واژه‌گزینی تا حدی محدود می‌شود. با گذاشتن «اصالت»، ساختن صفت، قید، و اسم مصدر تقریباً غیرممکن می‌شود. امکان مانور از واژه گرفته می‌شود. این اصطلاحات اصطلاحات اساسی هستند، و فکر با اینهاست که می‌گردد و صورتهای مختلف می‌گیرد. فروغی هم چنین روشی داشت. روشی که بعداً به کار رفت و در برابر «ایسم» پسوند فارسی گذاشتند (گرایی، باوری، گروهی، گری، و...) برای این بود که مثلاً اگر «واقعگرایی» را به کار می‌برید می‌توانید «واقعگرا» و «واقعگرایانه»، را از آن بسازید. ولی با آوردن «اصالت»، «مذهب»، و «مسلک» همراه با واژه، امکان ساختن واژه‌ها از شما گرفته می‌شود. و چون شما تا آنجا که به یاد دارم از روش قرار دادن «گرایی» در مقابل «ایسم» استفاده نکرده‌اید، می‌خواهم نظرتان را درباره‌ی این روش اصطلاح‌سازی بدانم.

ف. دو توضیح باید بدهم. اول اینکه برخلاف آنچه فرمودید، خوشبختانه یا متأسفانه، خود من از کسانی بوده‌ام که فراوان مرتکب کاربرد پسوندهایی نظیر «گرایی» شده‌ام. توضیح دوم اینکه در زبانهای اروپایی پسوند «ایسم» همیشه به یک معنا بکار نمی‌رود. «ایسم» مثلاً در «پاتریوتیسم» بکلی فرق دارد با «رنالیسم» یا «راسیونالیسم». به این جهت است که اولی را ترجمه می‌کنیم «میهن پرستی» یا «وطن دوستی» و دومی را «واقعگرایی» یا «اصالت عقل» یا «خردگرایی» و امثال ذلک. مثلاً وقتی که درباره‌ی رئالیسم سوسیالیستی صحبت می‌کنیم، تفاوت دارد با زمانی که نویسنده‌ای درباره‌ی فلسفه قرون وسطی صحبت می‌کند و رئالیستهای قرون وسطی را در مقابل نامینالیستها قرار می‌دهد. در قرون وسطی عده‌ای از متکلمین و فلاسفه معتقد بودند که کلیاتی مانند خوبی، بدی، عدالت و شجاعت واقعیت خارجی دارند، شیئی دارند. «نامینالیستها» یا پیروان اصالت تسمیه می‌گفتند: نه، اینها فقط اسم است، لفظ است، واقعیتی به آن معنا در کار نیست. در مورد کسی که مثلاً درباره‌ی ادبیات شوروی در قرن بیستم صحبت می‌کند منظور دیگر رئالیسم قرون وسطی نیست، بلکه منظور تصویر کردن وضع واقعی جامعه است، یعنی آنچه در جامعه وجود دارد و می‌گذرد، و



البته به دست کسی که گرفتار آگاهی کاذب بورژوازی نباشد. بنابراین، شیوه من این است که نخواسته‌ام اسیر لفظ باشم و معتقدم که درست است که لفظ یکی است، ولی معانی متعددند. به عبارت دیگر، بسیاری از این کلمات مشترک لفظی اند، مثل کلمه «شیر» که در فارسی به چهار چیز مختلف دلالت می‌کند. یا خیلی که بخواهیم تخفیف بدهیم، این گونه الفاظ (به قول منطقیان) «منقول اصطلاحی» اند، یعنی در اصل معنای دیگری داشته‌اند که امروز تقریباً نادر است. وقتی که در لایب نیتس از راسیونالیسم صحبت می‌کنیم منظور این است که علم برای انسان در وهله اول از راه تعقل یا درک کلیات حاصل می‌شود، نه آن طور که تجربیان می‌گویند از راه تجربه حسی. بنابراین، اصل عقل است و باقی همه فرع بر آن یا به قول ابن سینا «شاخ و خلیفه». اینجا بنده معتقدم باید بگوییم «اصالت عقل»، نه «خردگرایی» به معنای تمایل به حزم و دوران‌دیشی و دوری از هیجان و تعصب. اما وقتی می‌گوییم در زندگی شخصی یا در جامعه و سیاست، عمل فلان کس یا فلان دولت «خردگرایانه» است، غرض دوران‌دیشی و عاقبت بینی است و این مطابقت دارد با آنچه در فارسی دری به آن خرد و دانایی و در پهلوی به آن «خرت» می‌گفته‌ایم. چون فرنگی در فلان مورد دچار فقر

اصطلاح است، ما نباید زبان خودمان را عمداً فقیر کنیم. باید اگر ثروتی در زبان داریم، ثروتمان را به کار بیندازیم.

این اصطلاحات معمولاً معانی بسیار پیچیده‌ای دارند. مثلاً همین irrationalism که فرمودید، گاه معنایش «خردستیزی» است، یعنی عمل جنون‌آمیز؛ ولی در مورد شخصی مانند هانری برگسون یا فروید یا نیچه، منظور این است که، در مورد بشر، اصل، اموری غیر از عقل و استدلال است. وقتی مولوی می‌گوید «پای استدلالیان چوبین بود»، به این حساب irrationalist است؛ اما نمی‌شود گفت «خردستیز» است. غرض در اندیشه‌آروپایی از کاربرد این اصطلاح این است که مثلاً عواطف یا هیجانات یا (در مورد برگسون) شهود و اشراق بیشتر باید مورد توجه قرار بگیرند. من بر حسب آنکه تشخیص دهم در متنی که برای ترجمه پیش رو دارم منظور از حیث معنا و محتوا چیست، اصطلاحی به کار می‌برم تا بتوانم جان کلام و حاقّ معنا و کُنه مطلب را به خواننده انتقال دهم. این هم مبتنی بر فلسفه‌ای است که برای ترجمه دارم. بر خلاف یکی از مترجمان مشهور که در مقدمه کتاب مهمی نوشته است «مترجم مأمور ظاهر است» من معتقدم مترجم مأمور ظاهر نیست، به عکس مأمور باطن است و باید معنا را به خواننده انتقال بدهد و از خودش رفع تکلیف نکند. و گرنه این تفاوتها را که فی‌المثل بنده در مورد واژه عقل یا خرد توضیح دادم، خواننده از کجا درک کند. علم غیب که ندارد، وابسته به مترجم است.

ن. به نظر من پاسخ سؤال داده نشد! اینکه شما هر اصطلاحی را در معنایی که فیلسوف به کار برده است در نظر بگیرید درست است، ولی منافاتی با گفته من ندارد، من می‌گویم که اگر به اصطلاح فلسفی برخورد می‌کنیم واژه‌ای بسازیم و واژه‌ای به کار ببریم که اجازه‌مانور به ما بدهد تا بتوانیم اشتقاقها و انشعابهای آن را در زبان به کار ببریم. یا توجه به اینکه شما قائل به اصالت معنی هستید و لفظ را در موضعی می‌خواهید بشناسید و به کار ببرید که فیلسوف به کار برده است در این شرایط چگونه می‌شود اصطلاح را به کار برد که نظر من هم تأمین شود؟ ف. تصور می‌کنم پاسخ این مسئله را داده‌ام. اگر بخواهیم وحدت لفظ را در ترجمه رعایت بکنیم به قیمت از دست رفتن بعضی از وجوه و جنبه‌های بسیار مهم معنا می‌شود. درست است که از نظر زبان‌شناسی حرف شما درست است که اگر یک نظام اصطلاح‌سازی داشته باشیم که به ما اجازه‌مانور بیشتر بدهد و بتوانیم از آن اصطلاح قید و صفت بسازیم دستمان بازتر خواهد بود، ولی در آن حالت تمام یا بخشی از معنا پوشیده خواهد ماند. تصور نفرمایید این گرفتاری اختصاص به ما دارد. فرنگیها هم

مبتلا هستند. به عنوان نمونه همین واژه «ایده» را در نظر بگیرید که از زمان افلاطون در ۲۵۰۰ سال پیش در فلسفه به کار می‌رفته است تا همین امروز و این همه در طی قرون تفاوت معنا پیدا کرده است و شده است مشترک لفظی. یا در فارسی و عربی ملاحظه کنید. این کلمه «ذات» ببینید به چند معنا به کار می‌رود و اسباب سرگردانی و سوء فهم می‌شود. عرض کردم که آنچه من همواره نصب‌العین قرار می‌دهم این است که حاقّ معنا را برسانم، پس به خودم اجازه می‌دهم که در اصطلاحاتی که به کار می‌برم انعطاف بیشتری داشته باشم.

ن. ولی مشکل زبانی پیدا می‌کنید. شما اصالت عقل را در مقابل راسیونالیسم به کار می‌برید، ولی وقتی بخواهید اسم فاعل یا اسم از آن بسازید چه می‌کنید؟ یعنی راسیونالیست را ... به عنوان فرد، نه صفت ... به فارسی چه ترجمه می‌کنید؟
 ف. این که ساده است: پیرو اصالت عقل.

ن. بدین ترتیب شما مجبورید سه واژه را پشت هم بگذارید و ...

ف. اتفاقاً در این زمینه چیزهای دیگری هم به کار برده‌ام: عقلی یا عقلیان، که دیگر ایراد طولانی بودن ندارد، یا خردگرایان یا خردورزان.

ن. غرض من این است که تا حدی دور از ذهن می‌شود. زبان امروز دیگر عقلی یا عقلیان ندارد. غرض من این است که شما امکان مانور را از خودتان گرفته‌اید. مسئله، اساسی است؛ پس باید فکر اساسی هم کرد. شما با آوردن چند واژه به دنبال هم در مقابل یک واژه کوتاه خارجی به ظاهر مشکل را حل کرده‌اید، ولی مشکل همچنان برجاست.

ف. اولاً گمان نمی‌کنم قضیه به این غلیظی باشد که شما می‌فرمایید. «عقلی» و «عقلیان» یا «منطقی» و «منطقیان» آن قدر مهجور نیست که آدم تحصیلکرده عادی از درک آن ناتوان بماند و، از این گذشته، خود من هم، همان طور که گفتم، دو پا را در یک کفش نکرده‌ام که حتماً باید بگویم «عقلیان». ثانیاً تصور نمی‌کنم که این مسئله، فی حدّ ذاته، عیبی در ترجمه باشد، کما اینکه کسی هم که بخواهد متنی را از فارسی به انگلیسی یا فرانسه یا آلمانی ترجمه کند دز خیلی از موارد که ما واژه واحد به کار می‌بریم او ناگزیر خواهد بود چند واژه به کار ببرد تا معنا را به خواننده خود انتقال دهد. عرض کردم که بزرگترین دلمشغولی من این است که آنچه می‌نویسم برای خواننده مفهوم باشد، و بتوانم پیام نویسنده را به بهترین وجه انتقال دهم در عین اینکه

رعایت امانت را هم می‌کنم. یقین دارم که وقتی که لایب‌نیتس از عقل صحبت می‌کند منظورش همان عقلی نیست که فروید از آن صحبت می‌کند، و تصور می‌کنم که این دو عقل را در ترجمه باید به خواننده فارسی‌زبان به دو شکل نشان داد. البته قبول دارم که در گفته شما هم حقیقتی نهفته است. آقای دکتر آریان‌پور که پسوند «گرا» و «گرایی» را وضع کردند خدمتی کردند و ما هم به عنوان فارسی‌زبان به ایشان مدیون هستیم و این پسوندها را به کار می‌بریم و در مواردی هم کارها سهل می‌شود. ولی بعداً اشکال پیش آمد و عده‌ای دیدند که «گرایش» خودش از نظر معنا ایراد دارد، چون «گرایش» تفاوت دارد با آنچه کسی به آن اعتقاد دارد و اصل قرار می‌دهد. با اینکه من خیلی اصرار ندارم حتماً در این زمینه خشک فکر می‌کنیم، ولی «گروش» با «گرایش» فرق دارد، با «باور» با «اعتقاد» و با «ایمان ورزیدن به چیزی» تفاوت دارد. شما وقتی می‌گویید theist درباره کسی حرف می‌زنید که به خداوند «ایمان» دارد، نه اینکه «گرایش» دارد. گرایش همان «میل» است که شخص در خود احساس می‌کند به یک نحوه تفکر یا معنا و موضوعی خاص؛ ولی ایمان چیزی است که شخص حاضر است جان خود را در مقابل آن بدهد، یا اینکه در عالم اندیشه تمام جهان بینی خودش را بر پایه و شالوده آن بنا کند. به همین جهت بود که گروهی از مترجمان ناخرسند شدند، و پسوندهای دیگر وضع شد که زبان فارسی را غنی‌تر کرد. «گری» و «گروی» و «خواهی» و «دوستی» و «پرستی» همه از این جهت باب شد. می‌گوییم شیعی‌گری، نوع دوستی، میهن پرستی، صلح خواهی و امثال ذلک. اگر به جای همه اینها می‌خواستیم از «گرایی» یا به قول قدما «اصالت» استفاده کنیم، زبان معنایی متحمل می‌شدیم. تفاوت‌های معنایی را با در دست داشتن ابزارهای متعدد خیلی بهتر می‌توانیم برسانیم. به هر حال، نظام واحد اصطلاحی در بعضی از زمینه‌ها، آرمان و کمال مطلوبی است که شاید هرگز نتوانیم به آن برسیم و شاید مانند مفهوم «حد» در ریاضیات است که فقط می‌توان به آن نزدیک شد و شاید هرگز نتوانیم کاملاً به آن برسیم. دلیل این موضوع واضح است: دنیا در حرکت است و زمان تغییر می‌کند، و اندیشه در گرو زمان است.

ن. چقدر علاقه دارید و چقدر احساس نیاز می‌کنید که واژه نو وضع کنید، بسازید؟ این را هم عرض می‌کنم که یک نویسنده امروزی انگلیسی زبان حتی اگر بخواهد از زبان فارسی ترجمه کند احساس هراس می‌کند اگر بخواهد واژه‌ای بسازد. باید به فرهنگهای متعدد رجوع کند. در حالی که در ایران اغلب اهل قلم و مترجمان احساس اختیار و آزادی کاملی می‌کنند که واژه

بسازند؛ از شیخ المترجمین آقای آرام گرفته تا مترجمانی که اولین کتابشان را ترجمه می کنند. در مورد واژه سازی - ساختن واژه های نو - چه تجربه ای و چه ارزیابی ای دارید؟

ف. من فقط تجربه خودم را عرض می کنم. اخیراً کتابی ترجمه کردم درباره فلسفه کانت. مشهور است که کانت یکی از مشکلترین فلاسفه غربی است و معانی و مفاهیمی در فلسفه آورده که پیش از وی سابقه نداشته است. خود کانت واژه ساز بوده و اصطلاحاتی در زبان آلمانی ساخته است یا اصطلاحات کهنه و متروک را زنده کرده است تا فلسفه خود را بیان کند. من در ترجمه کانت می توانم بگویم تعداد دفعاتی که درماندم و از مخزن و گنجینه ای که در زبان فارسی و در زبان فلسفی خودمان داریم نتوانستم برای ترجمه آنچه کانت گفته است کمک بگیرم به تعداد انگشتان یک دست هم نرسید. عقیده ام این است که بخصوص در فلسفه به قدری سابقه و سنت داریم که در بسیاری موارد ما را از واژه سازی بی نیاز می کند. منتها باید به این گنجینه باارزش رجوع بکنیم. بنده تشبیهی دارم و اصطلاحات موجود در زبان فارسی را به خزانه ای شاهوار پر از جواهر تشبیه می کنم که سنگهای گرانبهائی با اندازه ها و ویژگیهای مختلف در آن هست. ولی به هم ریخته است، پس باید در آن بگردید تا احتیاج خود را رفع کنید. یاد می آید که سالها پیش متنی در روان شناسی اجتماعی ترجمه می کردم و رسیدم به دو واژه *sociability* و *sociable* که درمانده بودم چه واژه واحدی برای آنها بگذارم. قبلاً برای آن «سوسیابل» گفته بودند و چیزهای دیگر. روزی گلستان سعدی را نگاه می کردم؛ به واژه «مردم آمیز» رسیدم و دیدم که این درست همان چیزی است که روان شناسان اجتماعی امروزی از *sociable* مراد می کنند.

ن. در واقع شما بیشتر به واژه یابی اعتقاد دارید تا واژه سازی.

ف. بلی، ولی واژه سازی هم کرده ام. مثلاً در همان ترجمه کانت واژه هم ساخته ام. ولی معتقدم و به مترجمان جوان هم توصیه می کنم که هرچه می توانند به متون کهن فارسی رجوع کنند و مطمئنم هرگز زیان نخواهند کرد. و اگر بخواهند ترجمه را پیشه خود کنند و خدمتی بکنند برای انتقال علم به زبان فارسی، یکی از تکالیفشان مراجعه به متون فارسی است. شما از باب نمونه زادالمسافرین ناصر خسرو یا کیمیای سعادت غزالی یا اساس الاقتباس خواجه نصیر یا شعرهای عطار را نگاه کنید، ببینید چه گنجینه ای از اصطلاحات و تعبیرات بدیع است. امثال اینها فراوان است. از این گذشته، بخصوص در ترجمه و نگارش مطالب فلسفی ما باید به نحوه بیان و پرداخت جمله ها هم توجه داشته باشیم. فروغی را ببینید که گاهی چگونه اعجاز می کند.

احسان یارشاطر را در بحث از نقاشان امپرسیونیست ملاحظه کنید، ببیند چگونه با لطف و زیبایی افاده معنا می‌کند. اینها استادان نشر فارسی هستند. چه ضرورتی ایجاب می‌کند که ما واژه نقاشی یا عکاسی را برداریم و برگردیم به زبان پهلوی و از آن صفت «نقاشیک» یا «عکاسیک» را بسازیم؟ بسیاری از اهل نظر در انگلستان و آمریکا معتقدند که دانشمندان علوم اجتماعی آلمانی که از شر هیتلر از آلمان و اتریش فرار کردند و به آن دو کشور رفتند چون تسلط کافی به انگلیسی نداشتند، خواستند همان نحوه و شیوه بیان زبان آلمانی را در انگلیسی پیاده کنند و با این کار این زبان را خراب کردند. حالا تبعات این کج سلیقگیها به مترجمان ما رسیده است و ما می‌خواهیم یک بار دیگر آن بیان کج و معوج را با کج سلیقگیهایی که خودمان می‌کنیم، به خواننده فارسی انتقال بدهیم.

ن. از متون فارسی بیشتر به کدام یک مراجعه می‌کنید؟ به عبارت بهتر، کتاب بالینی شما کدام است؟
 ف. کلیات سعدی.

ن. گاه واژه‌های زیبایی هم یافته‌اید یا ساخته‌اید. یکی «توان‌آزمایی» است که در مقابل Challenge گذاشته‌اید. یکی هم معادلی است برای واژه‌ای به ظاهر معمولی که عرق مترجمان را در می‌آورد و بسیار لغزان است: واژه ironically و شما «از بازی روزگار» را در مقابل آن گذاشته‌اید. «از شوخی روزگار» هم البته خوب است. یکی هم would-be است که «آرزو به دل» گذاشته‌اید (مثلاً would-be painter که می‌شود نقاش آرزو به دل). یکی هم «خودانگیخته» است که در برابر spontaneous وضع کرده‌اید. می‌خواهم بگویم که کار مشکل مترجمان فقط معادل ساختن برای واژه‌های کلیدی نیست، بلکه برای واژه‌های بسیار ساده و پر استفاده هم باید معادل‌های زیبا ساخت که شما ساخته‌اید. اما همچنان معتقدم برای واژه‌های جدید فرنگی باید معادل‌سازی بکنیم.

ف. باید از زبان مردم هم غافل نشویم. منظورم الفاظ عامیانه نیست، ولی مردم بسیاری از مفاهیم را راحت بیان می‌کنند. یکی همین «آرزو به دل» است. و من نمی‌دانم چرا عده زیادی از نویسندگان و مترجمان ما اکراه دارند از اینکه زبان روزانه مردم را در کارهایشان به کار بگیرند، در حالی که در کتابهای بسیار سنگین فلسفی فرانسه و انگلیسی هم وقتی رجوع می‌کنیم می‌بینیم که آنها بدون دغدغه خاطر از زبان مردم استفاده می‌کنند؛ هایدگر را مثال می‌زنم که یکی از مشکلترین فلاسفه است. واژه‌هایی از زبان مردم وام گرفته است و به صورت مصطلحات بنیادی فلسفه خودش

مترجم: پیام‌رسان ...

در آورده است مثل «دم دستی»، «دمساز»، «بیاض» و غیره که گاهی از شدت وضوح خوانندگان را گیج می‌کند. قدرت در نویسندگی مساوی غلبه نویسی نیست. این یک از اوهامی است که ادبای سنتی ما به آن گرفتارند. فیلسوفانی مثل هیوم و برگسون و برتراند راسل استادان نثر زبان خودشان هم بوده‌اند. شما وقتی راسل را می‌خوانید اعجاب می‌کنید که این بزرگوار چطور می‌تواند چنین مفاهیم پیچیده‌ای را به چنین زبانی مثل بلور بیان کند.

ن. شما به چه ترتیب از زبان مردم استفاده می‌کنید؟

ف. باید قبل از ترجمه در متن اصلی دقت کرد و دید نویسنده چه کرده است. و این مرا به بحث دیگری درباره ترجمه می‌رساند. پیش از شروع ترجمه باید «لحن» متن



انقلاب

نوشته هانا آرنت

ترجمه

عزت الله فولادوند

کاتالونیا

نوشته جرج ازلول
ترجمه عزت الله فولادوند



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

اصلی را پیدا کرد. اگر آن لحن پیدا شود کار مترجم ساده‌تر می‌شود. می‌دانید که گفته‌اند سه عامل اصلی موفقیت در ترجمه عبارتند از تسلط به زبان مبدأ، تسلط به زبان مقصد، و تسلط به موضوع. من تصور می‌کنم که پیدا کردن زبان و لحن متن هم شرط بسیار مهمی است. ولی این کار بسیار مشکل است. مترجمانی می‌توانند این لحن را یا این بیان را به دست بیاورند که از کودکی با زبانی آشنا شده باشند. توصیه من این است که مترجمان، بخصوص در زمینهٔ رمان و ادبیات تخیلی، با اهل اطلاع مشورت بکنند تا سطح زبان به دستشان بیاید. در غیر این صورت ترجمه‌ای نایکدست و گوشخراش خواهند کرد. مثلاً وسط متنی فلسفی یا ادیبانه اصطلاحی بازاری می‌گذارند! مثل نخود در شله زرد!

ن. حالا که بحث رمان شد بفرمایید که چرا این قدر کم رمان ترجمه کرده‌اید، در حالی که برای رمان ارزش بسیار زیادی قائل هستید و معتقدید که یکی از مؤثرترین قالبهای انتقال مفاهیم فلسفی و اجتماعی است؛ تا جایی که می‌دانم از شما تا به حال ترجمهٔ رمان اهریباکی آرام گراهام گرین و یک داستان کوتاه از آرتور کوستر به فارسی منتشر شده است. حیف است که زبان شما بیش از این در این زمینه بکار نیفتد.

ف. شاید کوتاهی کرده‌ام. ولی علاقه اصلی‌ام به فلسفه و علوم اجتماعی است و بر این اعتقادم که در این حوزه زمینه‌های خالی بسیاری در کشور ما وجود دارد. بر خودم تکلیف می‌دانم که در حد بضاعت و توانم در این عرصه خدمت کنم. ولی تصدیق می‌کنم ترجمهٔ خوب رمانهای خوب دنیا هم در صدر اولویتهای ماست، بویژه با این جوششی که در جوانان برای داستان نویسی می‌بینم و تکاپوی آنها را پس از انقلاب شاهد بوده‌ام. لازم است جوانان ما نمونه‌های شایسته‌ای بخوانند تا تبحر بیشتری پیدا کنند. این را هم بگویم که بسیاری از رمانهای بزرگ دنیا که به فارسی ترجمه شده باید دوباره ترجمه شود چرا که اغلاط فاحش دارد.

ن. سبک و لحن که گفتید در رمان بسیار مهم است و کار اصلی مترجم هم یافتن این سبک و لحن است. شما در کتابی که رمان نیست هم این کار مشکل را کرده‌اید. منظورم کتاب فیلسوفان و مورخان است. این کتاب که فلسفی و نظری است و به نظریات جدید فلسفه و نظریه‌های تاریخنگاری معاصر می‌پردازد، اگر به دست مترجم دیگری می‌افتاد با نثری خشک و عبوس ترجمه می‌شد، در حالی که شما آن را مانند رمانی جذاب و خواندنی ترجمه کرده‌اید. می‌خواهم بگویم که شما با اینکه رمان خیلی کم ترجمه کرده‌اید، ولی این مسئله اصلی ترجمه

رمان را که یافتن لحن و سبک آن است و برگرداندن آن لحن به فارسی را انجام داده‌اید. به هر حال من امیدوارم شما داستانش را و رمانهای مهم جهان را هم ترجمه کنید.

ولی سؤال، شما در طول سی سال فعالیت پر برکت قلمی حدود ۲۰ کتاب تحسین برانگیز ترجمه کرده‌اید. و این کار را خدمت حیاتی تری نسبت به سایر فعالیت‌های قلمی می‌شمارید. در واقع به «اصالت ترجمه» اعتقاد دارید. سؤال من این است که چرا حتی یک کتاب تألیفی ندارید؟ آیا هنوز فکر یا نیاز تألیف یک کتاب در شما پیدا نشده است؟ البته مقاله نوشته‌اید و در همین نگاه نو چاپ شده است، ولی همچنان وفادارانه و فداکارانه ترجمه می‌کنید.

ف. جوابش ساده است. من دین بسیار بسیار شدید و بزرگی نسبت به جامعه ایرانی احساس می‌کنم. اعتقاد دارم که اگر توانسته‌ام تحصیل بکنم و توشه‌ای ببندوزم به برکت این بوده که ایرانی بوده‌ام و جامعه ایران به من این امکان را داده است و باید عشری از اعشار کمکهای جامعه را به جامعه پس بدهم. وقتی می‌بینم که جامعه از نظر فکری و علمی نیاز دارد آنچه را بداند که فلاسفه و پژوهندگان خارجی انجام داده‌اند، اولویت را در انتقال پیام اینان به هموطنانم می‌بینم تا اینکه افکار خودم را بیان کنم. البته گاهی میل به تألیف در من به وجود می‌آید و شاید هم در آینده این کار را بکنم.

ن. ولی شما بر ترجمه‌هایتان مقدمه‌هایی نوشته‌اید که هر کدام در حدّ یک کتاب و رساله تألیفی است. اینها نشان می‌دهد که تألیف کتاب برایتان کار سهلی است. سؤال من این است که تا چه حدّ لازم می‌دانید مترجمان بر کتابهایی که ترجمه می‌کنند مقدمه بنویسند؟

ف. این بستگی دارد به ماهیت کتابی که ترجمه می‌شود. ولی معتقدم در بسیاری از عرصه‌های هنر و علم باید آگاهی قبلی‌ای به خواننده فارسی بدهیم که بهتر وارد مسئله‌ای شود که در کتاب مطرح است، و در غیر این صورت، آن سودی که خواننده باید ببرد به وجه احسن حاصل نمی‌شود، پس لازم است مهیا کردن زمینه با نوشتن مقدمه انجام شود. برای من نوشتن مقدمه فلسفه کانت بیشتر از ترجمه کتاب طول کشید. ترجمه کتاب ۵ ماه طول کشید و نوشتن مقدمه ۱۰ ماه!

ن. بگذارید به ترجمه‌های شما پردازیم. اولین کتابی که ترجمه کردید کدام کتاب است؟

ف. کتاب گریز از آزادی نوشته اریش فروم که حالا در ایران خیلی مشهور شده است. تصور می‌کنم که این کتاب اولین کتاب اریش فروم بود که به فارسی منتشر شد، هرچند از نظر زمانی انتشارش با کتاب دیگر اریش فروم به نام هنر عشق ورزیدن که خانم پوری سلطانی ترجمه کردند خیلی نزدیک بود. دقیقاً نمی‌دانم کدام یک زودتر



منتشر شد.

ن. چه کسی توصیه کرد این کتاب را ترجمه کنید؟
 ف. هیچ کس! کتاب را خودم انتخاب کردم. زمانی که در دانشگاه کلمبیا تحصیل می کردم این کتاب را خوانده بودم. کتاب را با خود به ایران آورده بودم. به مؤسسه فرانکلین رفتم و با آقای نجف دریابندری که سمتی در آنجا داشتند درباره ترجمه آن و چند کتاب دیگر صحبت کردم. به خاطر دارم یکی دیگر از آن کتابها تحقیقات فلسفی ویتگنشتاین بود که من یک سال تمام زیردست یکی از استادان روی آن کار کرده بودم. مؤسسه فرانکلین کتاب گریز از آزادی را انتخاب کرد که ترجمه اش خیلی هم مورد استقبال قرار گرفت و چند بار تجدید چاپ شد. جایزه یونسکو را هم برد.

ن. چرا این کتاب را انتخاب کردید؟

ف. در این کتاب، از حیث اجتماعی، مسائلی قابل تأمل مطرح است. ارایش فروم یکی از مرتدان فرویدی است. فروید روان آدمی و مکانیسمهای روانی آدمی را اصل قرار می داد و بر مبنای آنها کار می کرد. پس از او عده ای از پیروانش، از جمله ارایش فروم و خانم کازن هورنای، به فروید ایراد گرفتند که در کارهایش جنبه اجتماعی رشد و پرورش بشر را از حیث عاطفی در نظر نگرفته است و همچنین تعارضاتی را که بشر با جامعه دارد. بدین ترتیب اینان در مکتب فروید تجدیدنظرطلبی کردند. خودشان هم تحت تأثیر مارکس بودند. به همین جهت هم به مسائل اجتماعی توجه و علاقه پیدا کرده بودند. به هر حال نه می شود به آنها صددرصد مارکسیست گفت، و نه فرویدی به معنای ارتدوکس کلمه. به نظر من امتزاجی که اینها از مسلک اجتماعی و مسلک روانکاوی کرده بودند نتایج بدیمی داشت. از جمله همین کتاب گریز از آزادی که در دوران جنگ جهانی دوم نوشته شده بود، و یکی از محورهای اصلی بحث در آن مسأله استبداد و دیکتاتوری نازیسم و هیتلری در آلمان بود. من فکر کردم کتابی که جنبه های روانی فردی و اجتماعی و تاریخی را در مورد گرایش به استبداد بررسی می کند، برای جامعه ما مفید است.

ن. شما این کتاب را موقعی ترجمه کردید که دیکتاتوری شاه در ایران به شدت برقرار بود. آیا با توجه به آن اوضاع اجتماعی موضوع آزادی را به عمد انتخاب کرده بودید؟ مقدمه کتاب هم بسیار شجاعانه نوشته شده است.

ف. تصور می کنم که کشورهای شرقی لااقل از ایران تا ساحل نیل، خاستگاههای بزرگ استبداد بوده اند. این کشورها همیشه محتاج هستند به خودشان بنگرند و ریشه بسیاری از مصائب اجتماعی خودشان را در خودشان جست و جو کنند. در ایران، خوی غالب خوی استبدادی است. اگر ما گرفتاری پیدا می کنیم تقصیر را به گردن دیگران گذاشتن و از خود غافل شدن اشتباه است. کتابهایی از قبیل همین کتاب گریز از آزادی به ما کمک می کند به خودمان بنگریم و شروع کنیم مسائل خودمان را از درون حل کنیم، بعد شاید در برون فرج بیشتری برایمان حاصل شود.

ن. ولی آقای فولادوند ارایش فروم در این کتاب معتقد است که فرد هنگامی که سلامت روحی اش را از دست می دهد از آزادی می گریزد و به دیکتاتوری پناه می برد؛ یعنی همچنان

مسائل روانی و فردی را بر مسائل اجتماعی ترجیح می‌دهد. در صورتی که مسائل پیچیده اجتماعی است که سبب گریز از آزادی و پناه بردن به استبداد می‌شود، و این طور که ما جامعه را با سلامت روحی و جنون جمعی‌اش توصیف یا توجیه کنیم خیلی گرفتار روان‌شناسی، آن هم روان‌شناسی فرویدی، می‌شویم. به نظر شما تا چه حد مسائل اجتماعی در ترس و گریز از آزادی و پناه بردن به استبداد مؤثر بوده است؟

ف. می‌دانید که این پرسش پاسخی ندارد که برای همه خرسندی بخش باشد. معلوم نیست که جامعه کلاً به فرد شکل می‌دهد، یا اندیشه‌ها و ارزشها و نگرشهای او ریشه‌های دیگری در ساختار روانی او دارند. بستگی به این دارد که شخص پیرو چه مکتبی باشد و فرد از چه دیدگاهی به ماجرا نگاه کند. طبیعی است که یک مارکسیست عوامل فردی را به هیچ وجه دخالت نمی‌دهد. اصل را جامعه می‌داند. سوسیالیسم یعنی اصالت جامعه. باقی همه فرع است، به قول مارکسیستها روبنایی ایده‌نولوژیک است. مورد مضحک و افراطی‌اش بدبینی استالین به جغرافیا بود، چون او معتقد بود اگر عوامل طبیعی و جغرافیایی را در حال و کار جامعه تعیین کننده بدانیم، پس تکلیف پیکار طبقاتی و تاریخ و نقش پرولتاریا چه می‌شود؟ فرق علم بورژوایی با علم دیالکتیکی در همین چیزهاست. شما ممکن است هزار چیز دربارهٔ مثلاً زبان‌شناسی بدانید، ولی تا به قول مارکس به قانون حرکت در جامعه پی نبرید، راه به جایی نخواهید برد و علمتان به تعبیر مارکس (نه به تعبیر لنین) در سطح ایده‌نولوژی — یعنی سلسله‌ای از اعتقادات به هم پیوسته برای حفظ منافع طبقاتی خودتان — باقی خواهد ماند. فروید سیر تکاملی روانی و جنسی فرد را مورد توجه قرار داد. برای او، واحد مطالعه فرد بود. کسانی مانند فروم و سالیوان و هورنای و دیگران این نظریه را ناقص دیدند و خواستند عوامل اجتماعی را هم در سیر تکامل فرد دخالت دهند. البته ایرادهای دیگری هم نه از جانب مارکسیستها بلکه از جانب طرفداران روش علمی — یعنی فی‌المثل شخصی مثل کارل پوپر — به روانکاو فروید وارد است که او را در ردیف بنیادگذاران ادیان و مذاهب قرار می‌دهد که فعلاً جای بحثش اینجا نیست. اما به هر حال کار کسانی مانند فروم، کاری بدیع و ابتکاری بوده است.

ن. سؤال شیطنت‌آمیزی از شما دارم! در سه دههٔ اخیر یک قلم مهم درجه‌ی روشنفکری ایران، و یکی از اقلام مهم در شیک‌اندیشی و گرایش فلسفی و اجتماعی پیدا کردن، گرایش به مارکسیسم بوده است. تا آنجا که من دیده‌ام، در آن سالهایی که از هر جهت در فضای روشنفکری کشور و در خارج از آن تحسین می‌شد که کسی به «مترقیانه‌ترین اندیشه روز» و به «فلسفه علمی» مجهز باشد شما به این «افیون روشنفکران» (به نقل از رمون آرون) گرایشی

نشان ندادید، بلکه پرهیزهایی هم کردید، آن هم در سالهایی که با تحسین و استقبال خواننده و فضای روشنفکری مواجه می‌شدید اگر این گرایش را می‌داشتید، و باز هم با اینکه حوزه کارتان ایجاب می‌کرد. شما این «کف نفس» را چگونه توجیه می‌کنید؟

ف. پاسخ مختصر این است: بزرگترین وسوسه‌ای که هر روشنفکر را تهدید می‌کند این است که در پی اکثریت روان شود. وسوسه‌ای از این بزرگتر نیست و شاید برای روشنفکر هیچ گناهی بزرگتر از این نباشد که تسلیم پسند روز شود. مارکسیسم به عنوان یکی از فلسفه‌ها و مکتبهای فکری بزرگ در اندیشه اجتماعی جای خود را دارد و معتقدم خدمتهایی که مارکس و مارکسیستها به اندیشه اجتماعی کرده‌اند بسیار گرانبها بوده است و بخصوص در علوم اجتماعی مارکس تأثیر عمیقی داشته است. البته در فلسفه این طور نبوده، چون مارکس در مقایسه با فلاسفه بزرگ فیلسوف نبوده، خودش هم نمی‌خواسته است پای بند انضباط و قیدهای فلسفی باشد و عرصه خود را وسیعتر از اینها می‌دیده است و ایرادی هم نمی‌دیده است که در مواردی مطالب ناهمگون هم بگوید. در علوم انسانی هم به همین ترتیب. معتقدم که او را باید بهتر از این که تا به حال در ایران شناخته‌اند بشناسند و بحثهای جدیتر درباره‌ او بشود، نه دشمنی صرف جلوی چشمها را بگیرد و نه بت پرستی افکار را منحرف کند. کسانی که به مارکس نزدیک می‌شوند، باید هم نقاط قوت را ببینند و هم نقاط ضعف را. ولی آنچه به مارکسیسم عامیانه مشهور است — اصطلاحی که ظاهراً خود مارکس به کار برده و می‌دانید خودش گفته است من مارکسیست نیستم! — می‌تواند تأثیرات ویرانگر و منفی داشته باشد. معتقدم که فهم صحیح مارکس برای ما لازم است و نقد و سنجش آثارش هم به همین ترتیب. من هم در آثاری که ترجمه کرده‌ام یا نوشته‌ام (از جمله مثلاً در مقدمه مفصل فلسفه کانت) کوشش کرده‌ام به سهم خودم به شناخت بهتر اندیشه‌های او و پیروانش کمک کنم. فی‌المثل در شماره‌های قبلی همین مجله دو مقاله از جورج استاینر درباره‌ تأثیر مارکسیسم در ادبیات و درباره‌ بزرگترین مرید فلسفی او لوکاچ که یکی از مهمترین ناقدان ادبی قرن بیستم است ترجمه کرده‌ام. باز در یکی از شماره‌های دیگر مقاله بسیار مهمی زیر عنوان «اندیشه انقلابی مارکس» منتشر کردم. در همین شماره هم مقاله‌ای درباره‌ روزا لوکزامبورگ دارم. کتاب مستقلی هم زیر چاپ دارم به نام لوکاچ.

ن. در واقع برای همین نقد و سنجش جدی بوده که شما کتاب جامعه‌باز و دشمنانش را ترجمه کردید؟ بفرمایید که ترجمه این کتاب را چه وقت شروع کردید و چه وقت به پایان بردید؟

ف. ترجمه‌اش بیش از اندازه معمول طول کشید. سرگذشت ترجمه این کتاب این است

که بین ترجمه بخشهای این کتاب مطالب دیگری هم برای رفع خستگی و تغییر ذائقه ترجمه می کردم که یکی از آنها همین کتاب فلسفه کانت بود! چهار جلد جامعه باز بترتیب در ۱۳۶۴ و ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ و ۱۳۶۹ منتشر شد.

ن. کدام یک از ترجمه هایتان را بیشتر دوست دارید؟

ف. عموماً به کارهایی که انجام داده ام و به گذشته زیاد فکر نمی کنم. بیشتر درگیر امروز هستم و به کارهای نکرده فکر می کنم. به همین جهت برایم سخت است جواب شما را بدهم. کاری را که به انجام رسید سعی می کنم فراموش کنم. برشت می گوید: دشمن بشر و چیزی که او را می بلعد «گذشته» است؛ دوست او «آینده» است!



جامعه باز دشمنان آن

نویسنده
کارل پوپر

ترجمه
عزت الله فولادوند



فلسفه کانت

نویسنده
اشنتان کوپر

ترجمه
عزت الله فولادوند

ن. چه کتابهایی را در دست ترجمه دارید؟ و چه کتابهایی دارید که آماده است و هفتخوان چاپ و نشر را می گذراند؟
 ف. دو کتاب مهم ترجمه کرده ام، یکی تاریخ فلسفه ای است که در قالب گفت و شنود با فلاسفه معتبر معاصر درباره فلاسفه بزرگ گذشته نوشته شده است. کتاب بسیار خوبی است. حروفچینی شده، به نسخه سفید هم رسیده است، ولی به علت ورشکستگی ناشر...

ن. یا ورشکستی نمایی ناشر!
 ف. بله! به این علتها معطل مانده. دیگری کتابی است از متفکری آلمانی به نام فرانسن نویمان که عضو مکتب فرانکفورت هم بوده به نام آزادی و قدرت و قانون که جایش در جامعه ما بسیار خالی بوده و کتاب بسیار مستطابی است. این هم مثل کتاب قبلی به نسخه سفید رسیده و بلا تکلیف است. سه کتاب هم زیر چاپ دارم و چند کار نصف و نیمه که انشاء الله وقتی بیرون آمد خواهید دید.

ن. چه کتابی را آرزو دارید که به فارسی ترجمه کنید؟ کتاب برج سرافراز باربارا تاکنم را هم نگفتید. این کتاب را، به طور تصادفی شنیدم، شما ترجمه کرده اید. جذابیت این کتاب فوق العاده است.

ف. این کتاب هم ترجمه شده، ماشین هم شده، و در کشوی میز من خاک می خورد. منتظر ناشری هستم که مرد میدان باشد.

ن. در جایی نوشته اید: با وقایعی که در ایران گذشته، نسل آینده ما در ایران نسل مورخان است. فکر می کنید ترجمه کتابهای تاریخی که به نظر من مورد ظلم هم هست، بویژه کتابهایی که جنبه نظری دارد و به مکتبهای تاریخی می پردازد، تا چه اندازه لزوم دارد به فارسی ترجمه شود و خود شما در این زمینه چه کرده اید؟

ف. ملت ما ملتی تاریخی است و اندیشه مردم ما هم خیلی به تاریخ و گذشته توجه دارد. ولی چون تاریخنگاری در ایران شیوه علمی نداشته و اصول تاریخنگاری در آن رعایت نشده است و اگر هم وجود دارد بسیار نادر و نوپاست، تصور می کنم ترجمه این گونه کتابها، هم در زمینه فلسفه تاریخ و هم در زمینه اصول اندیشه و تعقل تاریخی و هم کتابهای تاریخی که مدل و مصداقی باشد برای این گونه نظریه ها، فوق العاده ضرورت دارد.

ن. برگردیم به سؤالی که بی پاسخ ماند. در آینده آرزو می کنید چه کتابی را ترجمه بفرمایید؟
 ف. همان طور که گفتم به گذشته زیاد فکر نمی کنم به آینده هم زیاد نمی اندیشم! مهمترین کار برای من کاری است که در دست اقدام است. ولی کتابی بسیار مفصل هست از کولا کوفسکی درباره تاریخ مارکسیسم که دلم می خواهد ۳-۴ سال فرصت باشد، ناشر هم باشد، و آن را ترجمه کنم. آثار کانت هم البته جای خود را دارد! اما امیدهای دور و دراز بی فایده است. باید کار کرد. رهائنده واقعی، کار است.

ن. عمده عمر و وقت شما در خدمت ترجمه است. بنابراین، به معنای واقعی کلمه، مترجم حرفه ای هستید. لطفاً درباره فنونی که در ترجمه دارید توضیح بدهید. متن را چگونه انتخاب می کنید. چگونه شروع می کنید؟ مطالب را قبلاً می خوانید؟ نمی خوانید؟ و حرفهای خیلی ساده: با خودنویس کار می کنید؟ یا با مداد؟ تایپ می کنید؟ کامپیوتر دارید؟ روزی چند ساعت کار می کنید؟ چه وقت کار می کنید؟ منظورم جزئیات کار است که اگر کسی بخواهد به صورت حرفه ای کار کند باید همه اینها را با برنامه و منظم انجام دهد. روش شما می تواند سرمشق قرار گیرد.

ف. این مطالب به مقدار زیادی وابسته است به عادات هر شخص.

ن. ما می خواهیم عادات شما را بدانیم!

ف. من زیاد کار می کنم و متأسفانه بیش از آنچه باید.

ن. از چه ساعتی تا چه ساعتی کار می کنید؟

ف. از صبح ساعت ۸-۹ تا ۱۲. بعد از خوردن ناهار تا ساعت ۸ و ۹ شب. البته اگر گرفتاریهای زندگی بگذارد. مملکت ما سرزمین وقت تلف کردن است. یک مراجعه کوچک اگر به یکی از ادارات دولتی داشته باشید، از عمرتان سیر می شوید. حتی کافکا اگر زنده می شد از دیدن دستگاه اداری ما وحشت می کرد.

ن. با همه اینها چند ساعت به طور متوسط در روز کار می کنید؟

ف. حدود ده ساعت در هر روز.

ن. همه روزهای هفته؟

ف. بله! حتی جمعه ها! سیصد و شصت و پنج روز در سال!

ن. درباره شیوه های عملی کارتان بفرمایید.

ف. بامداد می نویسم. اصلاً پاکنویس نمی کنم. هر وقت می نویسم خودم را جای خواننده و سردبیر و ناشر می گذارم، به همین جهت خود را موظف می دانم دقیق و نظیف و کامل بنویسم. در هر روز حدود ۵ صفحه ترجمه می کنم. متن را پیش از شروع ترجمه می خوانم. در این مرحله بعضی مطالب را یادداشت می کنم که درباره آنها مطالعه و تحقیق کنم. واحد ترجمه برایم «جمله» است. هیچ وقت کلمه به کلمه ترجمه نمی کنم. بازخوانی هم می کنم. هر روز، کار روز قبل را بازخوانی می کنم. اگر متنی دشوار باشد در پایان کار هم یک بار مقابله می کنم. گاه متن فارسی را مستقلاً می خوانم که جمله ای سخته نداشته باشد، ثقیل نباشد. گاهی اگر عبارت واقعاً مشکل و حساس باشد، آنچه را به فارسی نوشته ام دوباره برمی گردانم به انگلیسی تا ببینم آیا مطابق متن اصلی — لاقلاً از نظر مفاد و مضمون — درمی آید یا نه.

ن. در مسیر ترجمه قاعده به تنگنایی برمی خورید. معمولاً در چه مواردی به تنگنا برمی خورید؟

ف. مشکلتترین متون، متون فنی نیستند. (متون فلسفی را هم در ردیف متونی فنی می گذارم). متونی برای ترجمه مشکل اند که شباهت پیدا می کنند به شعر حافظ؛ یعنی زبان بیش از آنکه فنی باشد جوشیده از فرهنگ یک قوم است. آن زمان است که مترجم کارش دشوار می شود و باید معادل واژه یا تعبیر خارجی را در زبان خودش بیابد. شیوه بیانی در ترجمه طوری باید انتخاب شود که معادل باشد — نه برابر — با متن اصلی نسبت به فرهنگ خودش.

ن. بدین ترتیب، تأکیدی که شما بر لحن دارید در این تنگناها کاربرد پیدا می کند؟

ف. نه فقط در این موارد. آنچه قبلاً گفتم مطلبی کلی است و مربوط است به سطحی که نویسنده اصلی در کارش رعایت کرده است و مترجم باید به آن واقف شود تا کارش یکدست شود.

ن. چه وقت به مرحله رضایت می رسید و کار را تمام شده فرض می کنید؟

ف. آن وقت که احساس کنم نهایت امانت در ترجمه رعایت شده است و آن نسبتی که متن اصلی نسبت به فرهنگ جامعه خودش دارد، ترجمه من هم در فارسی نسبت به فرهنگ جامعه خودم پیدا کرده است.

ن. پس ویژگیهای هر فرهنگ چه می شود؟ اگر قرار باشد معادل همه ویژگیهای یک فرهنگ را در زبان و فرهنگ خودمان پیدا کنیم، پس ویژگیهای فرهنگ اصلی چه می شود؟ باید اینها را تا حدی نگه داشت تا خواننده بفهمد چنین ویژگیهایی وجود دارد. مثالی می زنم: به ضرب المثلی می رسیم که مختص زبان انگلیسی است، آن هم انگلیسی اسکاتلندی، یا مختص سیاهان امریکایی. حالا اگر ما بیاییم آن را با اقل مثل فارسی و با بوی شیراز و اصفهان ترجمه کنیم، دیگری بوی اصل را نمی دهد. اینها را چگونه باید ترجمه کرد؟

ف. معیار من و شاخص اندازه گیری ام خواننده ای است که در زبان انگلیسی متن اصلی را خوانده است. معتقدم که همان احساس و برداشتی را که او از خواندن متن پیدا کرده است خواننده فارسی هم باید پیدا کند. یعنی اگر فرضاً یک امریکایی ضرب المثلی را که در متن بوده به راحتی درک کرده و محتاج تأمل و تفکر نبوده، خواننده فارسی هم باید به همین آسانی در ترجمه آن را بخواند و بفهمد.

ن. پس صلاح را در این می بینید که برای اینکه خواننده داخلی همان احساس و ادراکی را داشته باشد که خواننده خارجی دارد، از تحت اللفظی برخوردار کردن پرهیز کنیم و کار را فارسی کنیم؟

ف. بله. و خوشبختانه این دشواری را در متون فنی و فلسفی نداریم یا بسیار کم داریم. این اشکال در شعر و رمان بیشتر پیش می آید.

ن. شما اگر یک چهار مصراعی در انگلیسی پیدا کنید آیا آن را به صورت رباعی و به شیوه باباطاهر ترجمه می کنید؟

ف. اگر در زبان اصلی موزون بوده و برای خواننده زبان مبدأ طرب انگیز بوده، در ترجمه هم باید به همین شکل ترجمه شود. این دیگر موکول به زبردستی مترجم است. البته به هیچ وجه طرفدار ترجمه به سبک فیتس جرالده نیستم که خیام را ترجمه کرده است. شاید آنچه خوانندگان انگلیسی زبان از خیام برداشت می کنند دقیقاً آن چیزی نیست که ما برداشت می کنیم. بنابراین شاید فیتس جرالده یکی از اصول مهم ترجمه را زیر پا گذاشته و فدای یکی از اصول دیگر کرده است. یعنی امانت را فدا کرده است تا نزدیک شود به فرهنگ مقصد. اجازه بدهید این مطلب را بیشتر بشکافیم چون گریبانگیر تقریباً تمام مترجمان ما اعم از خوب و بد و متوسط است.

ببینید، سه اصل بزرگ در ترجمه وجود دارد: اول، امانت، یعنی مترجم دقیقاً معنای متن اصلی را به خوانندگان زبان مقصد منتقل کند. دوم، انعکاس دادن سبک

نویسنده است. مطالبی که قبلاً دربارهٔ لحن یا سطح کلام گفتیم، مربوط می‌شود به این اصل. غالباً می‌شنوید که می‌گویند فلان مترجم «زبان» نویسنده را به دست آورده است یا نیاورده است. آن هم یعنی همین. سبک فاکنر با سبک همینگوی فرق دارد. خوانندهٔ فارسی باید این فرق را حس کند. همهٔ دشواریها را نمی‌شود ساده کرد. ترجمه باید طعم اصل را بدهد. اصل سوم حفظ روانی و سلامت متن اصلی است. خواننده نباید مجبور شود با ترجمه کشتی بگیرد. در انگلیسی و فرانسه و آلمانی سبک نویسندگان را عموماً ممکن است به دو دسته تقسیم کنیم. یکی سبک کسانی مثل همینگوی و ولتر و کافکا که جمله‌های کوتاه و روشن می‌نویسند. البته این دلیل نیست که کار مترجم آسانتر بشود. کمتر کسی تاکنون توانسته سبک برتراند راسل را درست به فارسی منتقل کند. دوم سبک کسانی مانند هگل و مارکس و فاکنر و هنری جیمز و پروست است که جمله‌های مرکب دراز می‌نویسند شامل جمله‌های پیرو و پرانتز و معترضه. قید و تخصیص وارد می‌کنند، صنایع لفظی و بدیعی به کار می‌برند و غیره. به محض اینکه فکر اصلی می‌خواهد بیان شود، فوجی از افکار دیگر از راه می‌رسند و از سروکول هم بالا می‌روند تا در همان جمله جا بگیرند. هیچ یک از این دو سبک نه خوب است و نه بد. اما اولی را بهتر می‌شود گوش داد و بیشتر سمعی است؛ دومی را باید ساکت نشست و خواند و بیشتر بصری است. اگر به شاهکارهای نثر فارسی مراجعه کنید — گلستان، تاریخ بیهقی، کیمیای سعادت و غیره — می‌بینید همیشه از قسم اول است. ذوق و مشرب فارسی زبان طوری است که جمله‌های کوتاه و روشن را بیشتر می‌پسندد. اما این نباید جوازی برای مترجم محسوب شود که پیچیدگیها را از هم باز کند، جمله‌ها را بشکند، جمله‌های پیرو را تبدیل به جمله‌های مستقل کند و غیره، مگر اینکه واقعاً مجبور و مستأصل شود. این در واقع پاسخ شماست که می‌گفتید باید ویژگیهای اصل را نگه داشت. ویژگی اصل به این نحو حفظ نمی‌شود که در فارسی بنویسید او بخوبی پیانو بازی می‌کرد (به جای خوب پیانو می‌زد) یا «به عنوان» را بکنید «چونان» (او چونان استاد دانشگاه سخن می‌گفت) یا من با صبحانه قهوه می‌گیرم (به جای می‌خورم یا می‌نوشم). باید پیچ و تاب اندیشه را انتقال بدهید.

ن. از میان مترجمان معاصر چه کسی یا کسانی را می‌پسندید؟

ف. در ترجمه متون فلسفی که رشته من است و به آن علاقه دارم مرحوم فروغی را به پیشوایی قبول دارم. در معاصران خودم آقای بهاء الدین خرمشاهی، مرحوم بزرگمهر،

آقای دریا بندری، آقای دکتر محمدحسن لطفی، آقای یحیی مهدوی، مرحوم حمید عنایت، و مرحوم دکتر صناعی. متأسفانه بعضی از این آقایان کمتر از آنچه بایسته بوده کار کرده‌اند و به فارسی زبانان فیض رسانده‌اند. همت آقای دکتر لطفی باید برای ما سرمشق باشد. مجموعه آثار افلاطون و فلوطین را ترجمه کرده است. چند کتاب بزرگ و خوب هم گویا در دست ترجمه یا زیرچاپ دارد. خداوند توفیقش بدهد. متأسفانه در مقابل این عده، عده کثیری هستند — چه در فلسفه، چه در علوم اجتماعی و انسانی و چه در رمان و شعر — که کارشان ضایع کردن نوشته‌های دیگران است. مثل اینکه می‌خواهند انتقام استعمار غرب را به این وسیله بگیرند!

ن. کارنامه ترجمه را در سالهای اخیر چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ف. از بعد از انقلاب بهتر از پیش شده است. راست است که متأسفانه مردانی مثل عنایت و صناعی و بزرگمهر دیگر در میان ما نیستند. اما به ترجمه کارهای جدی و خصوصاً فلسفی توجه بهتر و بیشتری شده است. هستند کسانی که اگر به کار ادامه دهند آینده بسیار خوبی خواهند داشت. به همین لحاظ است که اگر زبان فلسفی امروز را با بیست سال پیش مقایسه کنید می‌بینید که ورزیده‌تر و جاافتاده‌تر شده است. توانی را که امروز داریم مقایسه کنید با روزی که مرحوم حمید عنایت دامن همت به کمر زد تا کتاب ستیس را ترجمه کند (فلسفه هگل، در دو جلد). امروز بسیاری از اشکالات آن روز حل شده است. منتها هنوز کار نکرده بسیار است.

ن. ترجمه آقای دکتر حداد عادل از تمهیدات را، چون شما در فلسفه کانت تخصص دارید و

رساله خود را هم درباره کانت نوشته‌اید، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ف. ترجمه بسیار خوبی است. زحمت بسیار کشیده‌اند و خالی از جلفیهایی است که مسلماً در ترجمه کار کانت چشم نواز نمی‌بود.

حالا که صحبت کانت شد و صحبت زبان فلسفی، می‌خواهم نکته‌ای را یادآور شوم برای قویدل کردن کسانی که در این زمینه زحمت می‌کشند. می‌دانید که در آلمان تا پیش از کریستیان ولف، استاد کانت، تمام درسها به زبان لاتین بود. کریستیان ولف اولین کسی بود که درسهای خود را به آلمانی القاء کرد. و بعد هم کانت این روش را ادامه داد و در کلاسهایش به آلمانی درس گفت و رساله‌هایش را به آلمانی نوشت. شما وقتی به آثار لایب نیس نگاه می‌کنید می‌بینید او یا به لاتین نوشته است یا به فرانسه! و به آلمانی ننوشت. از زمان کانت تا زمان نیچه، یعنی از زمانی که نقد اولی

کانت نوشته شد تا زمان نیچه، یعنی در ظرف صد سال با همت و پشتکار متفکران و نویسندگان آلمانی، زبان آلمانی زبان فلسفی درجه یک دنیا شد، یعنی زبانی که سابقاً سایر اروپاییان آن را زبان وحشیان حساب می کردند. فیلسوفان و متفکران آلمانی چنان آن زبان را تکامل بخشیدند و پرورش دادند که برای بیان پیچیده ترین مفاهیم توانا شد.

ن. چرا رساله پایان دوره دکتری خود را به زبان فارسی درنیاورده اید؟
 ف. باید این کار را بکنم. شاید البته آن هم مقدمه مفصلی بخواهد!

ن. چون شما تمام وقت به ترجمه می پردازید چه نظری درباره پیوستن ایران به کنوانسیون بین المللی حفظ حقوق مؤلفان (کاپی رایت) دارید؟ آیا پیش بینی می کنید در کارتان با مشکلاتی روبه رو شوید؟

ف. من از مباحثه هایی که درباره این موضوع بوده آگاهم. دلایل له و علیه را هم دنبال کرده ام و استدلالهای طرفین را هم می دانم، ولی هنوز نتوانسته ام خود را قانع کنم که در صف موافقان قرار بگیرم. یعنی هنوز، به نظر من، موافقان دلایل محکم و قانع کننده ای ارائه نداده اند که لااقل بنده متقاعد شوم. وضع فرهنگی ما ایجاب می کند که دستمان باز باشد. خارجیان هم می توانند آثار ما را چاپ کنند. این کار بارها با کتابهای خود من در خارج از کشور شده است؛ افسس و تکثیر کرده اند و به دلار فروخته اند و می فروشند. اینها بهای کوچکی است که ما می پردازیم تا از دریای کتب و نشریه های خارجی آزادانه استفاده کنیم.

ن. شما که هفته ای هفت روز و هر روز ده ساعت ترجمه می کنید، با درآمدی که از این راه دارید چند درصد از زندگی خودتان را تأمین مالی می کنید؟

ف. تا سه سال پیش خیلی خوشبین بودم و معتقد بودم مترجمی که پُرکار است خواهد توانست زندگی خود را از این محل بگذراند؛ ولی با وضعی که فعلاً در بازار نشر ایران پیش آمده تقریباً محال است. یعنی تا سه - چهار سال پیش امکان بالقوه اش بود، و حالا نیست.

ن. آن دزدی که سؤال کردم برای عبرتاً للقرائن بود!
 ف. اجازه بدهید به این سؤال پاسخ ندهم چون باعث شرم ناشران خواهد شد!

ن. درباره ترجمه‌های نامفهوم چه نظری دارید؟

ف. ملاحظه بفرمایید، در حال حاضر، شعر نو در ایران تا حد زیادی نزد بسیاری از کسان — نه در نزد همه — از دسترس جامعه دور شده است. بسیاری از نوپردازان رابطه خود را تقریباً با جامعه قطع کرده‌اند و به زبانی شعر می‌گویند که فقط به درد حلقه کوچکی از دانایان راز می‌خورد. من امیدوارم ترجمه به این روز دچار نشود. صاحب قابوس نامه گفته است شعر از بهر دیگران گویند نه از بهر دل خویش. بنابراین اگر قرار است آثار خارجی را ترجمه کنیم و اگر مترجم پلی است که فرهنگهای مختلف را به هم ربط می‌دهد و روح این فرهنگها را به همدیگر منتقل می‌کند نباید با شیوه‌های دور از ذهنی که در بعضی از ترجمه‌ها به کار می‌رود این ارتباط قطع شود. شاید یکی از علل بحران بازار کتاب — بویژه کتابهای جدیدتر — سرخوردگی خوانندگان و خریداران است از برخی ترجمه‌ها.

ن. آیا دلایل و قرائنی هم برای اثبات نظر خود دارید؟

ف. نه. مطالعه جدی نکرده‌ام، ولی وقتی می‌بینم برخی از خوانندگان می‌گویند که فلان کتاب یا فلان مقاله به چه درد می‌خورد، ما که چیزی نمی‌فهمیم و سر در نمی‌آوریم و بعداً کمتر به دنبال آن‌گونه آثار می‌روند، در صحت نظر خود مطمئن می‌شوم. بنده بخصوص در فلسفه تعصب دارم، چون معتقدم رواج و اشاعه تفکر فلسفی خیلی به جامعه کمک می‌کند، و جامعه نمی‌تواند از اندیشه فلسفی بی‌نیاز باشد. ولی وقتی کارهایی که به فارسی نوشته می‌شود یا ترجمه می‌شود این قدر دور از دسترس حتی مردم فرهیخته و تحصیلکرده ما قرار گیرد — به علت نامفهوم بودن زبان — چه نتیجه از این همه زحمات؟ از این جهت معتقدم مردم حق دارند بر ما. اینان وقتی پولی می‌دهند و کتابی یا مجله‌ای می‌خرند باید نتیجه کاری را که با صداقت و امانت و صمیمیت به انجام رسیده تحویل بگیرند. همان‌طور که اگر ما به کارگری پول بدهیم تا برای ما کاری کند، ولی او از کار بدزدد و کارش را با شلختگی تحویل دهد عصبانی می‌شویم و دیگر به او رجوع نمی‌کنیم، در مورد مترجم و کلاً چاپ و نشر هم به همین ترتیب است. مترجم به خواننده‌اش دین دارد که کار صحیح تحویل دهد و طوری باشد که اگر خواننده کوشش لازم را برای فهم مطلب کرد و مقدمات لازم را داشت، بتواند مطلب را بفهمد. تعجب من در این است که بسیاری از اهل قلم به معنا و اهمیت نامشان که روی جلد کتابها و بالای مقاله‌هایشان چاپ می‌شود پی نبرده‌اند. این اسم به منزله امضاست. همین‌طور که شخص اگر چک بلامحل صادر کند تقلب

کرده و خودش را بدنام کرده است، مسلماً کسی که ترجمه یا نوشتهٔ سخیف تحویل دهد مرتکب تقلب شده است.

ن. راهی هم برای قطع این نوع تقلب وجود دارد؟

ف. در حال حاضر می‌شود برای بهبود کیفیت ترجمه خیلی کارها کرد. که ما تا به حال از آنها غفلت کرده‌ایم. مؤسسه‌های بزرگی هستند که از ترجمه استفاده می‌کنند، یا متکفل فرهنگ و امور فرهنگی جامعه ما هستند، مثلاً وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، وزارت فرهنگ و آموزش عالی که نام فرهنگ روی هر دو آنهاست، و مطبوعات بزرگ و روزنامه‌های پرتیراژ که بیشترین استفاده را از مطبوعات خارجی و تلکس خیرگزارها می‌کنند، و مستقیماً از ترجمه سود می‌برند و بنابراین وظیفه‌ای در این زمینه دارند. اگر اینها بذل همت بکنند، سرمایه بگذارند، و برای آموزش مترجمان جوان از مترجمان با سابقه و متبحر در سمینارها، کارگاهها و دوره‌های آموزشی استفاده کنند، حتماً نتیجه مطلوب می‌گیرند و کیفیت کارها بالا خواهد رفت. این نظام ویرایش که اکنون برای ترجمه‌ها وجود دارد، نقض غرض می‌کند، و اگر به خواننده هم سود برساند به مترجم مسلماً سود نمی‌رساند. ما باید هدفمان این باشد که مترجم در آینده کتاب خوب تحویل بدهد، نه اینکه عده‌ای بنشینند و کار مترجم را اصلاح کنند و به اسم او به بازار بفرستند. اگر یک مترجم جوان زیر نظر و همراه یک مترجم زبردست و با سابقه دو-سه کتاب ترجمه کند، کتاب بعدی‌اش حتماً بسیار بهتر خواهد بود. با بسیاری از مترجمان قوی و با سابقه در این زمینه صحبت کرده‌ام. همه اعلام آمادگی کرده‌اند که چنین وظیفه‌ای را به عهده بگیرند. ولی باید امکاناتش فراهم شود: امکانات نهادی، مالی، مکانی، ... چنین برنامه‌هایی به منزلهٔ سرمایه‌گذاری برای آیندهٔ کشور خواهد بود. مطلب بزم انگیز این است که بسیاری از مترجمان خوبی که امروز هنوز مشغول کارند و انشاء الله عمر دراز خواهند داشت، روزی که از کار بیفتند یا بمیرند، دیگر کمتر جانشینی خواهند داشت. با توجه به شتاب پیشرفت علم و دانش در دنیا و نیاز روزافزون مردم ایران، ما در آینده باید جانشینهای متعدد برای امثال ابوالحسن نجفی و نجف دریابندری و عبدالله توکل داشته باشیم. ولی امروز کیست که بتواند جای آنها را بگیرد؟ انشاء الله که خواهند بود، ولی باید از حالا در فکر باشیم و مترجم ورزیده تربیت کنیم.

- ن. به شرطی که متمرکز نشود در مدارس ترجمه!
- ف. این تمرکز هیچ وقت نتیجه نداشته است. دانشکده ترجمه هم نتیجه اش «صفر» بود.
- ن. نقد و بررسی کارهای ترجمه شده هم بسیار لازم و مفید است.
- ف. بله. همین طور است.

فهرست آثار

- فروم، اریش، گریز از آزادی (چاپ اول، ۱۳۴۸). برنده جایزه ترجمه ممتاز در رشته علوم اجتماعی، یونسکو، ۱۳۵۰
- اوبراین، کانر کروز، آلبو کامو (چاپ اول، ۱۳۴۹).
- آرنت، هانا، خشونت (چاپ اول، ۱۳۵۹).
- آرنت، هانا، انقلاب (چاپ اول، ۱۳۶۱).
- ارول، جرج، به یاد کاتالونیا (چاپ اول، ۱۳۶۱).
- فروم، اریش، آیا انسان پیروز خواهد شد؟ (چاپ اول، ۱۳۶۲).
- داد، سی. ایچ، رشد سیاسی (چاپ اول، ۱۳۶۳).
- گرین، گراهام، امریکایی آرام (چاپ اول، ۱۳۶۳).
- پوپر، کارل، جامعه باز و دشمنان آن (۴ جلد، چاپ اول بترتیب، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۶).
- کورنر، اشتفان، فلسفه کانت (چاپ اول، ۱۳۶۷). برنده جایزه کتاب سال مهتا، ود، فیلسوفان و مورخان: دیدار با منتکران انگلیس (چاپ اول، ۱۳۶۹).
- هیوز، ه. استیوارت، آگاهی و جامعه (چاپ اول، ۱۳۶۹). برنده جایزه کتاب سال مگی، براین، فلاسفه بزرگ (زیر چاپ).
- نویمان، فرانتس، آزادی و قدرت و قانون (زیر چاپ).
- اسکینر، کوئینتن، ماکیاولی (زیر چاپ).
- جورج، امری، لو کاج، (زیر چاپ اول).
- هیوز، ه. استیوارت، راه فرو بسته: اندیشه اجتماعی در فرانسه در سالهای درماندگی: ۱۹۳۰-۱۹۶۰ (زیر چاپ).
- پلامانتس، جان، ایده نولوژی (زیر چاپ).
- ناکمن، باریارا، برج سرفراز (آماده چاپ).

آقایان قضات !

مواظب سیرابی متهمان

بی گناه باشید

پاریس واقعاً حکایتی بود. عروس شهرهای جهان بود انگار یک جور سحر و جاذبه فرهنگی داشت. آی فرانسه بلد بودند دخترها!... اما حالا از قراری که نوشته‌اند همه‌شان پشمالو و پردار (ص ۲۲۵) شده‌اند! پیداست که وضع اقتصادی مردم خیلی ناجور است چون آن خلبانهای بسیار شیک و آراسته «ارفرانس» هم که آدم خیال می‌کرد حکماً شازده‌ای، شوالیه‌ای چیزی هستند، الان شده‌اند خلبان درشکه! (ص ۲۲۸). پاریس هم که حسابی از ریخت افتاده است. اغلب توی خیابانها می‌بینید که «سگ روی باسنش می‌نشیند بی آنکه با زمین تماس داشته باشد!» (ص ۱۶۵). نه چارپایه‌ای نه نیمکتی، هیچی! شهردار اصلاً پیدایش نیست و به کارش نمی‌رسد. آدم جرئت ندارد گاه‌گداری کنار جویبار بنشیند و اقلأ یک خرده صفا کند. توی هر «جویبار کوچکی ماهی درنده» (ص ۳۵۶) ول کرده‌اند!

از زمان اشغال پاریس در جنگ دوم جهانی تاکنون تنها چیز مثلاً جدیدی که شهرداری ساخته یک پیست قتل است. (ص ۲۶) که تازه خیلی دل‌باز و باصفا هم نیست ولی همین قدر که هر قاتل و مقتولی می‌دانند کجا باید ترتیب کارشان را بدهند، خودش غنیمت است. روابط عمومی پیست متصل از شهروندان عزیزی که راهشان دور است (و اغلب وسط‌های راه حوصله‌شان سر می‌رود و همانجا ترتیب کار را می‌دهند) می‌خواهد که حکماً تا رسیدن به پیست آرامش خود را حفظ کنند. دفتر روابط عمومی

ضمناً به کلیه «بی‌گناهی» هم که معمولاً «برای مردن آماده‌اند» (ص ۳۱۴) اجازه داده است از تسهیلات پیست بهره‌مند شوند. این است که «بی‌گناهان» هم می‌روند آنجا «شکم خود را می‌شکافند... سیرابی خود را پاره می‌کنند.» (ص ۳۱۴). آدم جدا در کار این دانشمندان حیران می‌ماند. همیشه می‌روند چیزهایی کشف می‌کنند که مردم خودشان بلدند و می‌دانند. حتی این که سیب یا گلابی یا نمی‌دانم چی وقتی از شاخه جدا بشود صاف می‌افتد روی زمین! عجیب است! پس کی باید برود سراغ قضیه علمی و روانی سیراب شیردون داشتن بی‌گناهان و آن حرکات تراژیک و رمانتیکشان؟! ... من نمی‌دانم چطور قضات پاک و شریف اقلاب به این فکر نیفتادند که برای نجات جان محکومین بی‌گناه، از این قضیه سیرابی استفاده کنند؟! ... کسی توقع ندارد بیایند پیش از صدور و اجرای آن حکمی که کار آدم را می‌سازد، با اشعه‌لیزر یا نمی‌دانم چی نگاه کنند ببینند سیرابی در کار هست یا خیر. خوب البته فعلاً امکاناتش نیست اما سی‌چهل تومان خرج خرید یک گزلیک که کسی را نکشته است. این گزلیک که دم دست قاضی باشد همیشه می‌تواند پیش از صدور حکم فقط بقاعده دو بند انگشت شکم متهم را قشنگ باز کند، اگر از سیرابی خبری نبود که قباها و گرنه بنده خدا را ول کند برود پی کارش. آدم چرا باید هی برای خودش عذاب وجدان بخرد؟! ...

باری. اداره امور پیست را شهرداری و پلیس با هم به عهده دارند. اگر احیاناً خانواده‌ای تقاضا کند که «جسد مقتول را همانگونه که به قتل رسیده... با یک کارد در وسط سینه‌اش به آنها بدهند پلیس این لطف را می‌کند» (ص ۱۲۳) و البته می‌دهد چون آن یک قبضه کارد بی‌قابلیت که وسط سینه کسی باشد به چه درد پلیس می‌خورد، در حالی که برای خانواده مقتول، خودش یادگاری خوب و خیال‌انگیزی است. چیز خوب دیگری که اتفاقاً در پاریس پیدا می‌شود این است که آنها، یعنی پاریسی‌ها، «به جوجه مرغها تلفن می‌کنند.» (ص ۱۱۱) به این ترتیب که تقریباً یک نیمساعت سه ربعی مانده به وقت غذا، زنگ می‌زنید و مستقیماً با خود جوجه وارد مذاکره می‌شوید. فقط باید حواستان باشد که اگر از آن طرف احیاناً آجانی پاسبانی کسی گوشی را برداشت فوری قطع کنید چون برویچه‌های پاریس به آجانها هم می‌گویند جوجه!

اما راجع به زنها. «وای! وای!... یک غول (Gonzesse) با تمام انعطاف... مثل ترقه ترکیده... مرکب مضاعف؟!» (ص ۲۰۸). من خودم تمام پاریس را زیر پا گذاشتم که یک نترکیده سالمش را که خیلی مضاعف نباشد برای امر خیر و تشکیل

خانواده پیدا کنم، گیر نیامد. باز اگر پهلوان پایتخت یا همچو چیزی بودم، نامزد یکی از همین غولهای با تمام انعطاف می‌شدم. آنوقت با خیال راحت دستگاه دزد گیرم را می‌فروختم و خرج عروسی می‌کردم.

البته علاوه بر انواعی که گفتم، خانم مرعب و خانم مکعب، (ص ۱۴۷) هم خیلی زیاد است که این دو نوع اخیر را معمولاً توی جمبه‌های پلاستیکی می‌گذارند! شنیده‌ام آن تیره‌ای که از همه کمیابتر است جوری است که «گویی صدها فتر زنده جذابیت در بدنشان جا گرفته» (ص ۲۴۳) ولی من گمان نمی‌کنم این همه فتر برای دک و دنده آدم خوب باشد!

مدت کوتاهی سرگرمی و تفریح اغلب زنها در پاریس این بود که «با پاشنه‌های خیلی بلند و باریک روی زمین نی‌لیک می‌زدند!» (ص ۱۸۸). این بازی این جوری است که شما نی‌لیک را صاف می‌گذارید روی زمین، بعد پاشنه کفش را قشنگ با لبه نی میزان می‌کنید و محکم می‌زنید. البته نی‌لیک می‌شکند. این بازی را می‌توانید با قره‌نی و فلوت و استکان نعلبکی هم به همین قشنگی ادامه بدهید.

عده‌ای از جوانهای پاریسی عشقشان این است که «زیبایی اندام» باشند! به نظر آنها مهم این است که وقتی زیبایی اندام هستی هی «توی خیابان راه می‌روی و بخودت می‌گویی من زیبایی اندامم...» (ص ۱۴) و خوب که توی خیابان این کار را کردی کم کم می‌بینی که زیبایی اندامی و دیگر می‌توانی قشنگ توی خیابان راه بیفتی و بگویی من زیبایی اندامم! و همین جور که برای خودت «زیبایی اندام هستی مثل اینکه توی سینما نشسته‌ای نه در فیلم، پاهایت را به راحتی دراز می‌کنی و تم می‌دهی...» (ص ۱۴) و دیگر هیچ تکان نمی‌خوری تا مترجم خودش بیاید تکلیفت را روشن کند.

خلاصه با این وضعی که من می‌بینم، فرانسه دیگر رویا نیست. گرچه هنوز اصل برابری که یکی از اصول سه‌گانه انقلاب کبیر بود تا حدودی رعایت می‌شود، یعنی از قراری که ژان کو (Jean Cau) در کتاب صدای پنجم می‌گوید، امروز «هر ناکسی ارزش ناکس دیگری را دارد» (ص ۳۲) که خودش خیلی حرف است اما باهمین یک اصل که البته نمی‌شود یک مملکت را اداره کرد. این است که لُردهای انگلیسی هم با استفاده از اوضاع بلیشوی مملکت، رفته‌اند شهر کوچک و خیلی قشنگ لورد (Lourdes) را که در جنوب فرانسه است برای خودشان اشغال کرده‌اند و اسمش را هم رسماً گذاشته‌اند شهر لُردها و مشخصین! (ص ۱۲۳) یعنی از ماست بند و لبویی و کت و شلواری گرفته تا شخص فرماندار همه‌شان لُرندند و هی توی خیابان قدم می‌زنند و به هم می‌گویند: گود مورنینگ سر!

مترجمان صدای پنجم در پیشگفتار کتاب خود آورده‌اند: «رمان حاضر از کارهای زیبا و لطیف نویسنده است که در خواندن، توجه و عنایت مخصوص می‌طلبد» (ص ۶) و چون خودشان هنگام ترجمه همین توجه و عنایت مخصوص را ابراز داشته‌اند، وقتی رمان را خواندم دیدم کار مقبولی از آب درآمده و «در خواندن» اصلاً احتیاجی به توجه و عنایت مخصوص و این جور حرفها ندارد. اینجا یکی دو قسمت را برای نمونه نقل می‌کنم:

• «می‌گویند نامه‌رسان دهکده... یک روز ناگهان در خیابان فرو می‌ریزد و تمامی نامه‌های درون کیسه‌اش پراکنده می‌شود. پشت پنجره و در خانه‌ها، مردمی که یک چشم خود را برای دیدن حادثه به خطر انداخته‌اند، ظاهر می‌شوند. مرد به خود می‌پیچد در گل می‌غلتد، در جوی خیابان که آبی چرب و کثیف داشته است به آرامی دست و پا می‌زند و تمامی سرها در پشت پنجره‌ها غش می‌کنند... اما او بلند می‌شود، گرد و خاک لباس آبی‌ش را می‌تکاند...» (ص ۱۲۷). حالا شاید بعضی‌ها بگویند مگر این قضایای به خطر انداختن یک چشم، غش کردن سرها و تکاندن گرد و خاک لباس کسی که در آب و گل غلتیده، عنایت مخصوص نمی‌طلبد؟ خوب البته که نه. اولاً که این جماعت حتماً یک چشمشان شل یا لق بوده و این خطر وجود داشته که اگر ناغافل سرشان را از پنجره دُلا کنند همان چشم لقشان بیفتد کف پیاده‌رو. ثانیاً چون چشمشان درست سر جایش نچسبیده، چیزها را عوضی می‌بینند. ثالثاً معلوم است که وقتی آدم غش کند سرش نمی‌تواند غش نکند.

• او «... با خشونت یک حجم در گل فرورفته، محصور در محیطی از ابریشم و عطرها و صدای آرام موسیقی که گوش می‌کرد و می‌خندید. در مقابل او مثل مرغی که تخم بگذارد، کلام می‌گذاشتم... یکباره دستم فواره زد و تا روی آرنج او رفت اما ترمز کرد [ترمز دستی یعنی همین!] و در نوازش شرمگینانه‌ای مرد، اولین سیلی، آن مرد را، بی‌تعادل کرد، دومی سر جایش نشانند و چشمهای کوچک لزجش به دو الماس درشت مبدل شد و... اشکها... رفت بی‌آنکه کلاهش را که به چوب‌رختی آویزان بود بردارد» (ص ۱۰۷). باید اعتراف کنم که من هم دفعه اول حواسم رفته بود پی آن حجم در گل فرو رفته و محیط ابریشمی و مرغی که جا و وقت مناسبی برای تخم‌گذاری پیدا کرده بود و دیگر نفهمیدم چرا اشکها رفت و کلاهش را جا گذاشت.

• آیا شما داستان آن نجار را شنیده‌اید؟

«- نشنیده‌اید؟ خیلی مضحک است. می‌خواهند یکنفر را با گیوتین اعدام کنند. رئیس زندان، کشیش مأمور بخشایش گناهان، و کیل و... همه هستند. سرش را زیر

گیوتین می‌گذارد، تلق. کار نمی‌کند. دوباره سعی می‌کنند. تلق، خراب است. جلاد تلاش می‌کند. آنرا تعمیر می‌کند. اما موفق نمی‌شود. محکوم می‌گوید اجازه می‌دهید؟ من نجار هستم و در پنج دقیقه آنرا تعمیر می‌کنم. بلند می‌شود و می‌گوید حالا دیگر باید کار کند و سرش را داخل حلقه گیوتین می‌گذارد. تلق، سر در سید می‌افتد.» (ص. ۲۳۳) تلق، این شد یک حرفی. تلق تلق، فقط همین تکه را، هم مترجمان فهمیدند، هم ما!

• صدای پنجم. اثر ژان کو. ترجمه نرگس مقاره‌ئی (طبق نوشته‌های روی جلد) ترجمه محمد مقاره - نرگس مقاره. (طبق صفحه مشخصات کتاب) چاپ اول: ۱۳۷۰: ناشر: انتشارات اردیبهشت - تهران.

کتابهای نو

۱. آرامش، احمد. پیکار من با اهریمن (یادداشت‌های زندان ۱۳۴۹). به کوشش خسرو آرامش. تهران: انتشارات فردوس و انتشارات مجید، ۱۳۷۱. (۲۸۸ صفحه، ۲۵۰۰ ریال).
۲. آلپورت، گوردون دلبیو؛ جونز، ادوارد ای. روان‌شناسی اجتماعی از آغاز تا کنون. ترجمه محمدتقی منشی طوسی. مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱. (۲۳۴ صفحه، ۲۳۰۰ ریال).
۳. حشمتی، حسین. شب با خورشید و دل با دریا. (مجموعه داستان). اصفهان: فیروز نشر سپاهان، ۱۳۷۱. (۱۰۴ صفحه، ۸۰۰ ریال).
۴. خالقی، ضیاء الدین. رؤیایی به رنگ آتش و آب (مجموعه شعر). تهران: ۱۳۷۱. (۱۱۲ صفحه، ۱۱۰۰ ریال).
۵. خشونت و فرهنگ؛ اسناد محرمانه کشف حجاب (۱۳۱۳-۱۳۲۲). تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱. (۳۴۸ صفحه، ۲۶۵۰ ریال).
۶. داد، سیما. فرهنگ اصطلاحات ادبی؛ واژه نامه مفاهیم و اصطلاحات ادبی فارسی و اروپایی به شیوه تطبیقی و توضیحی. تهران: مروارید، ۱۳۷۱. (۳۹۴ صفحه، ۳۴۰۰ ریال).
۷. داستایفسکی، فیودور. پولز و نکوف و داستانهای دیگر. ترجمه رضا رضایی. تهران: نشر آمون، ۱۳۷۱. (۱۴۸ صفحه، ۱۲۰۰ ریال).
۸. رحمانیان حقیقی، کریم. زخمه جنون (مجموعه شعر). تهران: فردوسی، ۱۳۶۹. (۱۴۴ صفحه، ۷۰۰ ریال).
۹. روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر فرنگستان، کتاب دوم. به کوشش دکتر محمد اسماعیل رضوانی و فاطمه قاضیها. تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱. (۴۴۶ صفحه، ۵۴۰۰ ریال).
۱۰. سلطانی، شیفته. خودآموز کتابداری؛ یا: چگونه یک کتابخانه کوچک بسازیم؟ ویرایش سوم. تهران: نشر کتابخانه، ۱۳۷۱. (۳۰۶ صفحه، ۲۰۰۰ ریال).
۱۱. فلاح، مهرداد. در بهترین انتظار (مجموعه شعر). تهران: ۱۳۷۱. (۱۰۴ صفحه، ۹۰۰ ریال).
۱۲. گزارش‌های محرمانه شهربانی (۱۳۲۶-۱۳۲۸ شمسی). به کوشش مجید تفرشی و محمود طاهر احمدی، دو جلد. تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱. (جلد اول ۵۷۴ صفحه، ۳۷۵۰ ریال؛ جلد دوم ۳۸۸ صفحه، ۲۵۰۰ ریال).
۱۳. مرزبان، پرویز، و معروف، جیبب. فرهنگ مصور هنرهای تجسمی. ویرایش دوم. تهران: سروش، ۱۳۷۱. (با جلد نرم ۲۹۰۰ ریال، با جلد زرکوب ۴۰۰۰ ریال).
۱۴. نجفی، موسی. متون، مبانی و تکرین اندیشه تحریم در تاریخ سیاسی ایران. مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، زمستان ۱۳۷۱. (۱۷۵ صفحه، ۱۱۵۰ ریال).

• نشریه‌های ادواری که دریافت کرده‌ایم:

- ایران فردا (۵). راهنمای مجله‌های ایران (۱۳۷۰)؛ کیان (۱۰)؛ جامعه سالم (۸)، نمایه (۱۷)؛ پیام کتابخانه (۵ و ۶)، کتاب توسعه (۴)؛ تاریخ و فرهنگ معاصر (۵)؛ فصلنامه زنده رود (۱). فصلنامه هستی ویژه ایران و فردوسی؛ فصلنامه مطالعات تاریخی (۹ و ۱۰)؛ زنان (۹)؛ چادوش (۹ و ۱۰)؛ گنجینه اسناد (دفتر سوم و چهارم)؛ کلک (۳۵ و ۳۶)؛ صفحه اول (۱۵).

- سقوط پاریس
- نوشته: الهیا لرنرورک
- مترجم: محمد قاضی
- ناشر: زمان
- ۸۰۰ صفحه / ۵۰۰ تومان
- زمستان ۱۳۴۹

هژبر مستجر خانی

مسمومیت با پخت و پز سیاسی

آقای محمد قاضی مترجمی است توانا و نامی است بلند آوازه. طبعاً توقع خواننده از چنین مترجمی بسیار بالا است. چرا که خواننده انتظار دارد که کسی چون محمد قاضی از تمام ریزه کاری‌های زبانی را که ترجمه می‌کند ببیند و خواننده نیز آن ریزه کاری‌ها را به یاری مترجم دریابد. اما متأسفانه در ترجمه بیشتر اصطلاحات و تمیزات «سقوط پاریس» به جای معادل فارسی که ترجمه لفظ به لفظ و همچنین به جای معنای مجازی واژه‌ها (که منظور نویسنده بوده است) معنای حقیقی آن‌را آورده‌اند. اینک چند نمونه:

پشمان درشتش تقریباً هم‌طراز با کله‌اش بود. (ص ۱۲ ترجمه) پشمان درشت برآمده.

چون معنای «Fleur de Tête» «برآمده» است، mais eux aussi on les a intoxiqués avec la cuisine politique.

ولی حیف که ایشان را نیز با پخت و پز سیاسی مسموم کرده‌اند (ص ۳۱ ترجمه)

ولی حیف که ایشان را نیز با زردبندهای سیاسی آلوده کرده‌اند.

quand le vin est tiré, il faut le boire,

parfois on est même obligé de mouiller son vin pas le mouton - Rothschild, par exemple...

و وقتی سر بگری شراب باید آن را نوشید. - حتی گاهی آدم مجبور می‌شود قندری هم آب به آن بیفزاید. ولی البته نه به این شراب مونتون روتشیلد!... (ص ۵۴)

- حال که کار به اینجا رسیده، باید ایستادگی کرد.

- اگر جهنم می‌روی مردانه رو.

- وقتی خریزه می‌خوری باید پای لرزش هم بنشین.

چون ضرب‌المثل فرانسوی در این نوشتن شراب مونتون روتشیلد گفته شده، آوردن ترجمه جمله آخر به دنبال تعبیر فارسی آن زائد به نظر می‌رسد.

on sentait des larmes dans sa voix

- در صدایش اشک احساس می‌شد. (ص ۵۵)

- لعن گریانش احساس می‌شد.

une pointe de mélancolie après un

déjeuner copieux

- این دیگر نیستی، اثر خزن و اندوه بود که پس از یک

ناهار شاهانه به خود می‌زدند. (ص ۵۷)

- اندک سودانی پس از یک ناهار شاهانه.

les traquants de chair humaine

- سوداگران، گوشت انسانی (ص ۵۸)

- سوداگران تر آدمی

- فوادان

Joliot vivait comme l'oiseau sur la branche

- ژولیو همچون پرندهای که بر سر شاخه درخت نشسته

باشند زندگی می‌کرد. (ص ۵۹)

- ژولیو وضع روشنی نداشت.

- ژولیو موقعیت متزلزلی داشت.

être comme l'oiseau sur la

branche

معنای می‌شود موقعیت متزلزلی، داشتن وضع

روشنی نداشتن. به فردای خود امید نداشتن

les nouveaux stylos ont des plumes

épatantes.

- سبک‌های تازه قلم‌های عجیبی دارند. (ص ۶۰)

- خودنویس‌های جدید سر قلم‌های عجیبی دارند.

در این جا مترجم style سبک را به جای

stylo خودنویس گرفته است.

l'arrière empestait le phéno; il était

noir des robes de veuve.

- پشت جیبه محلول فنول را فاسد می‌کرد و اثر جامه

سیاه‌زنان بیوه سیاه شده بود. (ص ۶۶)

- پشت جیبه از بوی تند فنول پر بود و اثر جامه زنان بیوه

سیاه.

Il se sentait vidé comme un citron dont

on a pressé l'écorce

- احساس می‌کرد که همچون لیمونی که آن را خوب

چلانده باشند خالی شده است. (ص ۸۵)

- با درماندگی احساس می‌کرد بر او ستم روا داشته‌اند.

presser qqn comme un citron
کردن و vidé یعنی خسته و درمانده

il avait une tale sur l'oeil

- لکه‌های روی قرینا چشمش داشت. (ص ۸۷)

- عقل درستی نداشت.

- بی‌خرد بود.

avoir une tale sur l'oeil

بی‌خرد بودن و زایل شدن عقل و خرد

la tale dans l'oeil یعنی لکه چشم

de la première lizard dans le Front/

populaire

- و نیز می‌گفتند که نخستین مارمولک در جبهه خلق

رخنه کرده است. (ص ۱۶۴)

- از اولین شکاف در جبهه خلق...

در اینجا مترجم le lézard مارمولک را به جای

la lézarde شکاف گرفته است.

Ce n'est qu'avec le sang qu'on peut

cimenter les paroles et les actes

- تنها با خون است که می‌توان گفته‌ها و کرده‌ها را

بیتونه کرد. (ص ۱۶۸)

- تنها با خون است که می‌توان گفتار را با کردار یگانه

کرد

unir مجازی می‌شود یگانه کردن

pour une fois, son masque

s'harmonisait avec son état d'âme.

- برای یک بار هم شده کلاه نظامی‌اش با حالت

روحی‌اش هماهنگی داشت. (ص ۱۶۳)

- برای یک بار هم شده سیمایش با حالت روحی‌اش

هماهنگی داشت.

les premières des théâtres.

- اعلام کسانی که در بازی‌های تئاتر اول شده بودند،

اولین ارائه تئاتر

que voulez - vous? messieurs les

ouvriers prennent les eaux

- می‌خواستید چه بشود؟ این آقایان کارگران

سرچشمه‌ها را خشک کرده‌اند!... (ص ۲۶۳)

- چه می‌شود کرد؟ آقایان کارگران به آبهای معدنی

می‌روند!

les nouvelles rappelaient les douches

écossaises ou l'eau glacée alterne

avec l'eau bouillante.

- اخباری که می‌رسید دوش‌های حمام اسکاتلندی‌ها را

به یاد می‌آورد که آب یخ و آب‌جوش پشت سر هم از

آنها می‌آمد. (ص ۳۴)

- پشت سر هم اخبار خوش و ناخوش می‌رسید.

- اخبار رسیده ضد و نقیض بود.

معنای مجازی دوش‌های اسکاتلندی... در زبان فرانسه

et viard recueille les applaudissements

- و پار هم تو این کف زدن ها غوغا پیش می کند. (ص ۷۸)

- و پار هم تو این کف زدن ها کسب آراء می کند.
soudain un grondement de cuivres fit
sursauter André

- ناگهان فری شیبه به صدای به هم خوردن سس آندره
را از جا پراند. (ص ۸۲)

- ناگهان فری سزارهای سس آندره را از جا پراند.
Celle marche allemande avait quelque
chose d'étriqué, d'humiliant

- این آهنگ مارش نظامی آلمانی حالتی متعجب کننده
داشت. (ص ۸۲)

- این سرود آلمانی حالتی بکترانیت و کسل کننده
داشت.

انتظار و سعادت خوش آید و ناخوش آید است.
l'absence des regards qui s'allument
ou se couvrent d'une buée de
sympathie, le glaçait

- عدم حضور نگاههایی که همین گوش دادن به
حرف های او اثر شور و شوق پرتو افکن می گینند و یا
تو می نشانی اثر نشاط پوشیده می شد، سردی
می کرد. (ص ۵۲۸)

- عدم حضور نگاههایی که من درخشتند و یا آریز از
محبت اند، دل سردی می کرد.

et plus le nabot est monté sur des
échasses.

- تو طرفی، این مرد ک غیبتی کوتاه اند که روی
چوب های و کاپلر سوار شده است. (ص ۵۱)

- و انگلی این مرد ک اند که کوبه حرف قلعه می زند.

être monté sur des échasses
سوار کردن - باد به غیبت انداختن - حرف قلعه زدن

nous sommes là à cuire dans notre
jus...

- ما داریم در شیر، خودمان می بزم. (ص ۱۶۷)

- ما داریم با مشکلات دست و پنجه نرم می کنیم
cuire dans notre jus

پزدن
le printemps était le plus fort, envers
et contre tout...

- بهار قویترین بهارها بود، هم به سود و هم به زیان هر
کس به مقتضای حالتش. (ص ۱۶۳)

- هر زم تمام مردم، بهار سکرا و قویترین بهارها بود.
un général Ça? ... une andouille!

- این هم شد ژنرال آ... روده شوک استگ. (ص ۱۶۱)

- این هم شد ژنرال آ... مرد کله باد

معنای عامیانه une andouille می شود: ابله - سلفه -
غیر - کردن

je ne serais qu' un poids mort

- من برای شما یک سنگ بیرون خولم بود. (ص ۱۶۷)

- من و حال گردن شما خولم بود.
- من پار سنگینی بر دوش شما خولم بود.
- من سوار شما خولم بود.

cela leur fera l'effet d'une douche
froide.

- این کار روی آنها تاثیر یک دوش آب سرد خواهد
گذاشت. (ص ۱۶۱)

- این کار امیدشان را به پاس بدل خواهد کرد.
معنای بیابری douche می شود پاس - سر خوردگی -
غریب

quand la limonade est faite, on
ne s'embarrasse pas du citron pressé.

- وقتی آب لیمو گرفته شد، دیگر کسی در بند
پوسته های فشرده نیست. (ص ۱۷۷)

- وقتی نس آدم را کشیدند مثل پارچه کپلی آن را
بدون می انداختند.